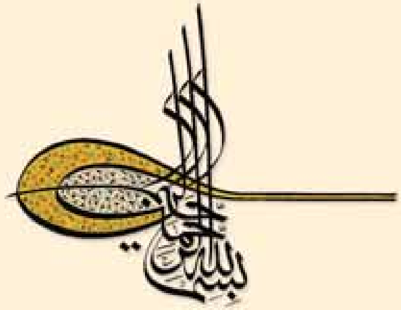
از باغچه دل

آخرین نفس

عثمان نوری توپباش



دار الأرقم



ای پروردگارا،

از عاقبت کسانی که خود را غرق در دنیا و یک لیوان آب کرده اند، ما را حفظ کن! ای خداوندی که با مرحمت ترینِ مرحت کنندگان هستی! زندگی و مرگ ما را پر از برکت، نعمت، زیبایی های والا، و با وصل شدن به تو مزیّن بفرما که به بندگان صالح اعطاء کرده ای.

بار الهی،

به ما توانایی عطاء کن که به کاینات از منظر لطف الهی بنگریم؛ از بُعد شعور، احساس، لرزه وجدان، و هیجان ایمان نگاه کنیم، شبنم های ندامت که از چشم ها می افتد، برای رسیدن به اقلیم های غفران، و بدون پشیمانی با حضور وجدان به محضر تو رسیدن را برایمان نصیب فرما.

انتشارات اِرکام ۲۰۱۷ / ۱۴۳۸ هجری قمری

چاپ:
انتشارات اِرکام
İkitelli Organize Sanayi Bölgesi Mahallesi
Haseyad Atatürk Bulvarı No. ۱ Kısım: C-۳/۶۰
Başakşehir, İstanbul, Türkiye

تلفن : (۰۰۹۰-۲۱۲) ۶۷۱-۰۷۰۰
فکس : (۰۰۹۰-۲۱۲) ۶۷۱-۰۷۴۸
ایمیل : info@islamicpublishing.net
وبسایت : www.islamicpublishing.net

عنوان اصلی : Son Nefes
مولف : عثمان نوری توپباش
مترجم : عبدالعزیز رحیمی
ویراستار : پیمان کاظمی
گرافیک : احمد طاها بیلگین
چاپ : چاپخانه اِرکام
شابک : ۹۷۸-۶۰۵-۳۰۲-۳۵۰-۰
Persian : Language

از باغچه دل

آخــرین نفــس

عثمان نوری توپباش

دار الأرقم

فهرست عناوین

بسمه تعالی

پیش گفتار

ثنا و صفت بر خداوندی را که ذات مقدس الهیش به بندگان عاجز خود گوهر ایمان را ارزانی داشته است.

درود و سلام پیامبر گرامیش را که وسیله نجات انسانیت شد از ظلمت و تاریکی تا او را بسوی نور و روشنایی کشانده باشد.

به لطف و مرحمت خدای بزرگ از نشر کلیه مقالات خویش در مجله **آلتن اولوک** با موفقیت به تألیف آنها در قالب کتاب نایل گشتیم. محتوای کتاب را بگونه فشرده به عرض میرسانیم:

فرزند آدم، از این دیار فانی که برای آزمونی آمده است، از باب به عالم ابدیت می پیوندد. تنها دنیای فانی را دو باب وجود دارد؛ یکی را خسران و دیگر را سعادت نام است. گذر بنده را از کدامین درب همین خلاصه آخرین لحظه عمرش تعیین میدارد. بنا هر لحظه زندگی خویش را در اندیشه و هیجان آخرین نفس با زیباترین شکل ممکن باید سپری کرد، تا بسوی درب سعادت دیار ابدی بال و پر زنیم. پس این زندگی فانی دنیا را با بیداری، هوشیاری و ظرافت

سعی کنیم بگونه زیبای گذرانده باشیم، که آخرین نفس را همانند سعادت یافته گان تسلیم بداریم.

در حقیقت مصداق چگونگی زندگانی ابدی مان وابسته به چگونگی آخرین نفس است که تسلیم میکنیم. منحیث بنده مقبول الهی آماده شدن برای آخرین نفس با این نفسهای قابل شمارش حتمی پنداشته میشود. یعنی برای زندگی خوشبخت اُخروی، زندگانی دنیوی پر از صبر، پر از ماهیت، پر از فیض، زیبا و آراسته مزین با اعمال صالحه الزامی و ظروری است. زندگی همانند قطره های ریخته شده برای پر ساختن جام آب است، درخشش جام آب به درخشش قطره تعلق دارد. آخرین قطره را که جام می پذیرد، بمثابه آخرین نفس است. در حدیث شریف آمده است:

"آدمی، چنان که زندگی کرده است میمیرد و چنان حشر میشود که مرده است" (مناوی، فیض و القدیر، شرح جامی صغیر،۵ ، ۶۶۳).

آخرین نفس، یعنی آخرین پرده از صحنه زندگی، همانند آیینه صاف عاقبت هر که را شفاف، براق و بی داغ به تصویر میکشد.

آدمی خود را در آخرین نفس بگونه کامل میشناسد. مثل فرموده نجیب فاضل:

آن لحظه که مرگ فرامیرسد و به سراغ میآید،

خوش آمدی گفتن به عزرائیل سعادت آدمی است.[1]

در آن لحظه حساب زندگانی در جلوی چشمها و قلبها نمایش داده میشود. بدین ملحوظ برای انسان منظره عبرتناکتر از منظره مرگ نیست. همه نفس های را که در زندگی برای عبادات، معاملات و اخلاقیات زندگی کرده ایم؛ همانند قبله نمای جهت راه یافتن یا هم همانند ترجمان دنیوی برای مسافر مهمان روی زمین است.

حیات برزخ که تا قیام رستاخیز دوام دارد؛ از روی اعمال دنیوی ما شکل میگیرند، مرگ را با رهانیدن از خسران و کشانیدن به یک ظفر، یعنی بدون ماتم داری، بلکه به حال شب *عروس* درآوردن، *به سود کسانی است که در آرزوی مکان بعد از مرگ آماده می شوند.*

این گونه بنده ها، با سحرخیزی ها و ذکر های سحرگاهی از پربرکت ترین نحوه زندگی بهره میبرند، یعنی داخل حلقه ذکر الهی میگردند. مخصوصاً پرفیض ترین لحظه های سحر را احیا میدارند. سحر ها را همانند منیاتور به تصویر کشیده میبینند. اما آنهایکه در سحرها محکوم خواب هستند، مثل صخره های سخت محروم مانده از برکات باران رحمت ماه ثور(نیسان) دور از فیوضات سحری میمانند. بندگان برای اینکه درگیر غفلت نشوند، خویشتن را از اقلیم قرآن و تفکر دور نمی سازند. در آن اقلیم میآموزند: صفات جناب

---

۱ *O demde ki, perdeler kalkar, perdeler iner,*
Azrâil'e "hoş geldin!" diyebilmekte hüner

پروردگار عالم در این جهان هستی سه مکان تجلی دارد؛ انسان، قرآن و کائینات. . . از این سه کائنات، با آیات و نشانه های دلکش وجذاب خویش شبیه کتاب پر از تجلی و اسرار، تجلی فعلی اسرار وحکمت های الهی است. ظاهراً آرام و بی صدا، در این قرآن یک عالم به کلام کشیده. . . و انسان میان هردو یک محراق عرفانی و تجلی بندگی را مانند است، عرفایی که با چنین شعور زندگی میکنند، در اقلیم قرآن و تفکر این را دریافته اند؛ قرآن همیشه در پیش و علم به دنبال آن روانست. چون قرآن علم یک انسان ضعیف نیست، با بیان کردن تمامی قواعد علمی زندگانی دنیا، علم ارزانی شده پروردگار است. ادراک در عین حال واسطه کشفیات علمی و خلاقانه است. از این نگاه در مورد قرآن و تفکر چنین بیان میشود: دانه کوچک ضعیف ذریعه خاک از مغز زمین به درخت بزرگ چنار مبدل میگردد، در نتیجه تقویه و تغذیه استعداد و تخصص مان برای رسیدن به حقایق و حکمت ها بواسطه قرآن چه باعظمت خواهد بود.؟ پس اگر این فیوضات قرآنی نبودی همه استعداها و تخصص های ما چون آن تخم خشک محروم مانده از خاک میبود. بدین ملحوظ برای ما بندگان نعمت بزرگتر از دانستن شکوه قرآن و تحقق احسان بزرگ الهی در ساحه قرآن نیست.

بناً دلهای که با تفکر به حقایق بزرگ میرسند. قلبهای خویش را در این دیار فانی که ذاتاً دیار خطاهاست؛ با اشکها و گریه ها شستشو میکنند. این بنده های خاص را شاعر چه زیبا توصیف میکنند:

آن مردان که در فضای دل به سر میبرند،

در عزای خزیدن روی خاک هستند.

حالانکه ستاره ها در تسبیح هستند،

برای ادای نماز در ایفای صفها هستند.

هر روز را با نتیجه میگذرانند که،

در امضای سند آخرت هستند.

اگر چشم شان ناخواسته به نامحرم برخورد،

یک عمر خود را با اشک ندامت گریه میدهند.[۲]

بطور خلاصه، این مردان خدا جو همیشه دست به دعا هستند و از این بیان الهی آگاه اند:

۲ *O erler ki, gönül fezâsındalar,*
Toprakta sürünme ezâsındalar.
Yıldızları tesbih tesbih çeker de,
Namazda arka saf hizâsındalar.
Günü her dem dolup her dem başlayan,
Ezel senedinin imzâsındalar.
Bir an yabancıya kaysa gözleri,
Bir ömür gözyaşı cezâsındalar…

"ای رسول من! بگو که: بندگی شما، دعا و التماس شما نباشد. پروردگارم روی چه به شما ارزش دهد." (الفرقان، ۷۷)

اینک آنها در نتیجه این فهم شان در شور و هیجان بهترین امت شدن زندگی میکنند. به همین خاطر تمامی خصلت و احوال خود را با زینت های دعوت به حق و تشویق به خیر زندگی میکنند. با قرار گرفتن در چنین حالت ممکن است مسیر بهترین امت شدن را پیمود. در آیه مبارکه بیان شده است که:

"شما، بهترین امت هستید که برای خوبی انسانها برآمده اید؛ به نیکی امر کرده، از بدی نهی میکنید. . ." (آل عمران، ۱۱۰)

برای ایفای هرچه شایسته این وظیفه بزرگ، آنانیکه با سعی هر چه بیشتر برای انجام این مآموریت صمیمی هستند. خانه دلشان را با زیبایی ها، ادبها و ظرافت های اسلامی تزئین میکنند. آنها با روان حال و با زبان قال نمونه مثال شده اند، مثل دعوت به حق و تشویق به خیر میباشند. آنها دعوت به حق و ترغیب به خیر را:

"ای رسولم! دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و وعظ نیکو و مجادله کن با آنها بوجه احسن..." (النحل، ۱۲۵) در محتوای این آیه مبارکه تحقق میبخشند.

از اینکه این زیبایی ها در دل مؤمن به تصویر کشیده شود. آن زمان زیبایی ها روی اعمال و احوال او نمایان میگردند. دیگر

آن مسلمان از اهل ایثار است، یعنی هم از نگاه مادی و هم از نگاه معنوی در قله جوانمردی و سخاوت مسقر خواهد بود. با استغنأ عالی در غنامندی بی انتها زندگی خواهد کرد. اخلاق تجاری او بر گرفته شده از برکات اخلاق تجاری رسول اکرم (ص) است. او را نجاست سود در برابر کسب حلال آغشته کرده نمیتواند. مال را که انفاق میکند، همانند بدهی پسندیده (قرض الحسنه) به الله متعال برای درآمد آخرت میدهد. او در مناسبات اجتماعی در خصوص بدهی و بدهکاری بی نهایت اساس و در رعایت حدود الهی بی اندازه دقیق است، چرا که او با خدا (ج) و پیامبرش (ص) عهد دوستی دارد. این پیمان را با وفا پیوند داده است، آنها هرگز این دوستی خوش یمن و بی مانند را به «آه وفا!؟. . » مبـدل نمیکند.

به این شکل او در همه احوال خود مثل یک مسلمان الگوست. در این جایگاه که رسیده است، تقدیر و اسرار آن برایش فاش شده، این قضا و قدر برای او صفا و صمیمیت میبخشد.

خواننده گان عزیز!

در اثری که تحت نام « **آخرین نفس** » روی قلم کشیدیم، همه محتویات را که در بالا به عرض رساندیم همین هاست که به شما با کلیه جزئیات تقدیم میداریم. همچنان به عنوان امتنان و تشکر از دوست خدا ـ قدیسه سیرروح ـ موسی افندی تحت مقاله "از ایمان به احسان" ابراز داشته ایم. از طرف دیگر راه این بزرگ مردان الهی

را در اخیر کتاب بنا بر مصاحبه با مجله آلتن اولوک نیز تحت عنوان ″تصوف، از ایمان به احسان″ گنجانیده ایم. بدین ملحوظ خواستیم احساس کنیم که ؛ تصوف واقعی، زندگی در محور کتاب و سنت با بهره مند شدن از اسرار و حکمت های آن است. خارج از دایره کتاب و سنت هر سخن، هر فعل و هر رفتاری باطل پنداشته میشود. با بیان اینکه شریعت همانند ستون ثابت پرگار است؛ بطور خلاصه میگوییم که هیچ مسلمان بدون زندگی تصوفی بوده نمی تواند، ولی از جهت احسان یک مسلمان محروم مانده میتواند، یعنی یک زندگی کنار زده شده فاقد معنویات تصوفی در اسلام است. همینکه در قیامِ عبادت ″خدا را چنان عبادت کن که او را مینگری یا چنان که او تو را مینگرد.″ نیست.

چون به این مرحله پخته گی نرسیده باشد در آخرین نفس به تکلیف و سختی روبرو میشود. برای سعادت دیار ابدیت و سهولت و فرح آخرین نفس در عبادت طوری باید بود که او را مینگریم و یا اینکه او ما را مینگرد.

نباید فراموش کرد:

در واقع انسان با دانستن یا ندانستن شب و روز با اسباب و وسیله های بیشمار مرگ واجه است. مرگ انسان را هر لحظه در دام، کمین میکشد. حضرت مولانا در مثنوی خویش چنین میگوید:

"هر لحظه یک جز جان و تن در حالت مرگ است. هر لحظه، لحظه جان دادن است و هر لحظه عمر در مصرف است."

در حقیقت، آیا با گذشت هر روز از این عمر فانی دنیایی یک قدم بسوی دیار برزخ نزدیک نمیشویم؟ آیا از تقویم زندگی مان هر روز یک صفحه کنده نمی شود؟

برای خاموشی مرگ پیچ خوردن هر سنگ قبر، نصیحت گری را ماند که با لسان حال سخن میگوید. آباد شدن قبرستان ها در داخل شهرها، کنار جاده ها، صحن مساجد یک نوع تفکر فعلی مرگ هستند. یعنی با نظاره و تفکر مرگ در این ها زندگی خویش را در چهارچوب بهترین شیوه زندگانی باید آراست. سنگینی ترسناک بودن مرگ را شانه های ضعیف کلمات حمل کرده نمیتواند. همه قدرت ها و اقتدار ها در برابر مرگ سر تعظیم دارند.

مرگ رستاخیز اختصاصی شخص است. پس باید پیش از این رستاخیز باید بیدار شد تا از شمار آنانیکه ندامت میکشند نگردیم. چون این قطعی است که هر جاندار فانی را عزرائیل در وقت معینه برخ میآید. و هیچ مکان برای فرار کردن از مرگ وجود ندارد. پس باید پیش از ضیاع وقت "به خدا رجوع کنید – بدوید." (الذاریات ۵۰) خود را در محور این آیه باید چرخ داد و رحمت پروردگار را یگانه پناه گاه و منزلگاه قبول کرد.

جز پیامبران الهی هیچ بنده دیگر پروردگار از خطر لغزش در ایمان به سلامت نیستند. پس باید هر مسلمان به قدر وسع خویش این نعمت الهی را ارزش دهد. یگانه منزلگاه جهت خلاصی یافتن از سردی مرگ تلاش یک عمر زندگی صالحانه است. چرا کسانیکه برای مرگ آماده هستند، از مرگ هراسان نمیشوند، بلکه مرگ را وسیله برای تقرب حضرت حق (ج) میبینند. اینها بنده های آب دیده مسعود هستند که "برای هرچه زیباترین ساختن لحظه مرگ" میکوشند. لیکن آنانیکه با زندگی کردن در غفلت، دیار آخرت خویش را نابود میسازند، اینها خود را در گرداب خطرناک و هولناک مرگ از سردی ها و تلخی ها در امان نخواهند دید. حضرت مولانا چه زیبا میفرماید:

"ای انسان، مرگ هرکه در رنگ خودش است. آنانیکه تقرب الهی را در مرگ ندیده و از آن نفرت دارند، و به آنهایکه مرگ را همانند دشمن برخورد میکنند، مرگ همانند دشمن با هیبت و ترسناک به رخ آنها خواهد نمایان شد. اما برای آناینکه مرگ را وصال حضرت حق (ج) مینگرند همانند، دوست مهربان و با مرحمت استقبال خواهد کرد."

در واقع آخرین نفس؛ آئینه صاف، شفاف، بی داغ و براق را مانند استکه هر انسانی در مقدم این آئینه عمر را با زیبایی ها و بدشکلی ها به تماشا می نشیند. آن لحظه استکه هیچ پرده اعتراض و

غفلت جلوی چشم ها و گوش ها را گرفته نمیتواند. بالعکس همه پرده ها برداشته شده و هرگونه اعترافات، عقل و وجدان را به اقلیم پشیمانی میکشاند. امید است آن لحظه را که با دنیای از ندامت کاری به آن آئینه مینگریم، آخرین لحظه برای نگریستن نباشد. امید است ما کتاب و سنت را در سینه ها جا دهیم تا در آخرین نفس جلوی آئینه را با چشمان ندامت کارانه ننگریم.

در تألیف این کتاب همکاری محمد آکف گونی و محمد علی اِرِن را تشکر کرده، مقبولیت خدمات شان را در نزد باری تعالی چون آن صدقه جاریه تمنا دارم. پروردگار مان آخرین نفس مانرا یک پنجره نگرش مکافات عالم آخرت مان گرداند.

آمین!. .

عثمان نوری توپباش

اسکودار ۲۰۰۳

آخرین نفس - ۱ -



انسان در مسیر این زندگی فانی بارها و بارها با مرگ رو در رو میشود. مریضی ها، شور و هیجان ها، مصیبتها و خطرهای گوناگون زندگی که انسان ها از وقوع آنها اکثراً بی خبر اند، آیا از وجود حجاب نحیف میان مرگ و زندگی خبر نمیدهد؟

آخـــریـن نـفـس - ۱ -

خداوند متعال، صفت بقا را مخصوص خودش گردانده است. بدین جهت همه هستی جز ذات خودش فانی شونده است. در چندین آیات مبارکه در این پیرامون:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

"هر که هست بر زمین فانی شود." (الرحمن، ۲۶) فرموده است.

مصداق این سخن:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

"هر شخص چشنده مرگ است." (الانبیأ، ۳۵) این آیه مبارکه نیز در مورد مرگ میباشد.

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

انسان باید این واقعیت را با تفکر زندگی کند. در این خصوص آیه دیگر روی این مسئله میفرماید: "و بیامد سختی و موت براستی، اینست آنچه از آن کناره میکردی." (ق، ۱۹)

عبادت و بدست آوردن رضای متعال است. در این باب:

يَوْمَ لاَ يَنْفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ إِلاَّ مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

"روزیکه فایده ندهد مال و نه فرزندان، لیکن صاحب فایده آن بود که بیارد و پیش خدا دل بی عیب را" (الشعرأ ۸۸ – ۸۹) میتوان به حکمت این آیه پی برد تا رضای الله متعال را بدست آورد.

این با تربیت نفس ممکن است. تربیت یعنی اطاعت، پیروی و تسلیمیت کامل به الله (ج) و رسول گرامی او (ص) است. از حیات بیست و سه ساله نبوت ایشان، از اقلیم دل ایشان حصه گرفتن است. زیرا خدای رحمن، کلام مقدس خود را به واسطه جبرائیل امین به پیامبر بزرگوارش فرو فرستاد. تمام گفتار ها، کردار ها و معاملات ایشان تفسیر ماهیت قرآن است. برای بهره مند شدن ایشان را باید از همه چیز ؛ از جان، مال، فرزند، عیال، اصل خویش و بلاخره از همه هستی بیشتر دوست داشت.

این بنده محبت، از محبت الهی بافته شده است. یعنی محبت و عشق با او محبت با خداست و محبت با خدا هم عشق به اوست. پس سعی کن تا برای وصالش دل را به قیام رسانی.

همه اینها برای آخرین قدم بهترین پله های نردبانی صعود است، با ریختن آخرین قطره به جام، همین آخرین قطره است که سرریزه شدن جام را باعث میگردد. بدین منوال آخرین نفس هم، همه نفس ها را به نتیجه میرساند. آمادگی برای آخرین نفس نیز در قید همین نفسهاست. آنان که زندگی شان را در عشق به خدا (ج) و رسول (ص) با صبر و شکیبایی با اعمال صالح به سرمیبرند. آخرین نفس

نفسهای شان را با کلمه شهادت در آرامش و حضور رخت کوچ میبندند. آنها به این مژده رسول خدا (ص) مشرف میگردند:

"چون کسی در آخرین نفس با قلب سلیم کلمه توحید بیآورد به بهشت داخل میشود." (حکیم، مستدرک، ج۱، ۵۰۳)

یعنی آنانیکه عمر خود را در اقلیم توحید گذراندند در آخرین لحظه یکجا با آن بسوی حق سفر میکنند. چرا که آنها زیرکانه با گفتن «لا» کلمه توحید؛ همه فنا پذیر ها، تمایلات و ملحقات نفسانی را از دل انداخته، با «الا» این کلمه، در خانه ها دل شان تنها محبت و عشق الهی را مسکن گزین میکنند.

باید دانست که این کائینات هستی با هزارویک نقش از دستان قدرت آفریده شده و اقامتگاهی فانی تزئین شده است. در این جهان هیچ چیز بی هدف و بی مقصود آفریده نشده است. این مقصود برای انسان کسب رضای حق تعالی و سعادت آخرت میباشد. به همین خاطر خداوند متعال به بندگانش میفرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ
وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ

"ای آنانیکه ایمان آورده اید! بترسید از خدا به حق ترسیدن از وی و نمیرید مگر مسلمان بوده." (آل عمران، ۱۰۲)

یقیناً هر موجود از حقیقت مرگ میچشد، آن لحظه بزرگ، وداع از این دیار فانی قیامت صغرای زندگی هر زنده جانست.

این را نباید از یاد برد، هر انسان هر شب و روز با هزار و یک اسباب مرگ رو در رو است. این مرگ است که هر آدمی را در دامی انتظار میکشد. حضرت مولانا در مثنوی خویش چنین میفرماید:

"در اصل هر آن، یک جزء از جان در حالت مرگ است. هر آن، زمان جان سپردن است، و هر آن، عمر رو به پایان است."

در حقیقت با گذشتن هر روز این زندگی فانی آیا قدمی بسوی مرگ نزدیکتر نمیسازد؟ آیا بسوی قبر نزدیکتر نمی سازد؟ آیا هر روز از تقویم زندگی صفحه کنده نمی شود؟

برای اینکه انسان در غفلت زندگی نماند، حضرت مولانا با گفتار دیگر آدمی را به دقت وامیدارد:

"ای انسان! به نقش آخر آئینه بنگر! فکرزیبایی و پیری این بنا را بکن! از حیله آئینه غافل مشو!"

آخرین نفس در هزار و یک اسرار و حکمت ها الهی پیچیده است. این در تقدیر الهی میباشد تا چه زمان، کی و چگونه ما از این حقیقت بزرگ استقبال خواهیم کرد؟ انسان در مسیر این زندگی فانی بارها و بارها با مرگ رو در رو میشود. مریضی ها، شور و هیجان ها، مصیبتها و خطرهای گوناگون زندگی که انسان ها از وقوع آنها اکثراً بی خبر اند، آیا از وجود حجاب نحیف میان مرگ

و زندگی خبر نمیدهد؟ آدمی فرصت را که در آخرت یکبار هم ندارد، در دنیا بارها و بارها دارد، تا خود را به کمال بندگی برساند، اما این آدمی در هزار و یک غفلت به سر میبرد، و فرصتهای پیهم را هر روز یکی یکی از دست میدهد، همانند صخره های سخت که از قطره های باریده شده باران بی بهره میماند. . .

در اصل ما از تولد بدین سو هر روز به گونه مرده ای، با ندانستن اینکه هر روز پنجره مرگ بسوی ما باز میشود، در حرکتیم. هر لحظه گذر زمان ما را بسوی حقیقت فردا نزدیکتر میسازد. آیه مبارکه چه زیبا بیان میکند:

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلاَ يَعْقِلُونَ

«و هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش دگرگونش کنیم، (و به حالت ناتوانی کودکی بر می گردانیم) آیا اندیشه نمی کنند؟» (یس، ۶۸)

قث بن سعید در زمان قبل از رسول خدا(ص) زندگی میکرد. او از آمدن پیامبر آخر خبر داده است. در بازار «اوقاذ» حین سخن رانی از منظرها و ماجرا های فانی زندگی چه زیبا سخن میگوید:

"ای انسانها! بیائید گوش فرا دهید، بیآموزید و عبرت گیرید!

موجود زنده جان میمیرد، مرده فنا میشود. باران میبارد تا علف ها برویند. بچه ها زاده میشوند تا جای والدین خویش را بگیرند.

بعداً همه محو میشوند، از اول تا آخر وقایع پی هم میآیند، یکدیگر را قطع نکرده دنبال میکنند."

ما هم، از این نعمت بزرگ الهی روز آخرین نفس را با وداع گفتن یا نگفتن از همه علایق و دلبسته های خود به استقبال مرگ خواهیم رفت و این دنیا را ترک خواهیم کرد. اما این استقبال برای عشاق و دلبسته گان الهی تنها مرگ نیست، بلکه رستاخیز خوش یمن برای وصال یار همانند شب عروس میباشد.

"پیش از مرگ باید مرد!" به این سر باید پی برد. این راز را مولانا با الفاظ:

"برای احیاء شدن بمیرید!" گفته بیان میدارد.

طبق فرموده حضرت علی (رض الله عنه):

"انسانها در خواب هستند، با مرگ بیدار میشوند."

بنابراین انسانها نباید مغلوب احساسات نفسانی و دنیوی شوند، این مقصود اصلی را با روح حیوانی نباید به تکامل رساند، بلکه باید روح خویش را با روح الهی، با روح مقدس او تکامل داده زندگی مسرت بخش دارین را هدف گزینند.

بدترین مرگ درحقیقت با غفلت رضای او را از دست دادن است. بدین خاطر باید انسان برای چگونگی زندگی خویش راه وصلت الهی را جستجو کند، راه تقرب الهی را از ایمان به احسان

آموزش گیرد. زیرا جز پیامبران الهی اطمینان چگونگی مردن و برانگیخته شدن هیچ کسی وجود ندارد. همچنان که پیامبر خدا یوسف (ع) به جناب پروردگار:

تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ

"... مسلمان بمیران مرا و لاحق کن مرا به صالحان!.." (یوسف، ۱۰۱) اینگونه التجا میکند پس درس بزرگ میباشد برای ما تا متوجه اصل سخن باشیم. از این دیگاه داشتن قلب پر از احساسات خوف و رجأ برای هر مسلمان اجباری است. در حقیقت با یک هوشیاری و بیداری قلبی زندگی خود را در اندیشه تلسیم دهی با ایمان آخرین نفس خویش سپری کنیم.

آخرین نفس واضح ترین نشانه های چگونگی زندگی آخرت را نمایان میکند. قهرمانهای ایمان برای رسیدن به آرامش ابدی و مکافات اخروی در مجادله هستند تا آخرین نفس را با رضای پروردگار خویش تسلیم دهند. این قهرمانان را جناب پروردگار در کلام سراپا هدایت و نورش برای ما سر لوحه قرار داده میفرماید:

ایمان آوردن ساحران فرعون به معجزه روشن حضرت موسی (ع):

"به رب عالمیان، به رب موسی و هارون ایمان آوردیم." سر به سجود نهاده به نعمت ایمان نایل گشته اند.

اما این فرعون احمق، به عصبانیت با قدرت در دست داشته خویش که گویا الی الابد با او خواهد ماند، به آنها تهدید کرده و:

"من به شما اجازه نمیدهم تا به او ایمان بیآورید. قسم است که، دست ها و پاهای شما را قطع کرده همه شما را به دار مجازات خواهم آویخت." میگوید.

ساحران در شور ایمان در جواب:

"ظلم تو به ما صدمه رسانده نمی تواند! آسیب تو دنیایی است. سعادت آخرت ابدی است." گفته قهرمانانه از ایمان خویش دفاع کردند.

چه عبرت آور است اینکه در مقابل ظلم، از ایمان خویش برای آخرین نفس، برای رضای حق تعالی(ج) دفاع میکنند. برای خدای متعال التجا کنان:

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ

"چون بیار بما ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبایی و قبض ارواح ما کن در حالیکه مسلمان باشیم." (الاعراف، ۱۲۶) نهایتاً برای به هدایت رسیدن، با قطع شدن وجود شان در شرف ولی و شهید به پروردگار خویش پیوسته اند.

ظالمها اصحاب اخدود را نیز به علت ایمان شان داخل خندق های پر از آتش پرتاب کردند. این مؤمنین صادق، علی الرغم ظلم

های بیشمار از باور و ایمان شان نگذشته و با شور و شوق ایمان بدون ترس به دامن مرگ رفتند. زیرا آنانیکه بواقعیت از خدا میترسند، از هیچ چیز دیگر هراس ندارند.

از اصحاب قریه، حبیب نجار برای اینکه از اهل ایمان بود و برای خدا ارشاد میکرد با سنگسار شدن به شهادت رسید. او در آخرین لحظه نفس هایش با دیدن الطاف الهی به خود، با درد جانگدازش از غفلت قوم خویش:

"کاش قوم من این را میدانستند!. . ." (یس، ۲۶) گفت.

زیرا با رخت سفر بستن از این عالم فانی سعادت بی پایان ابدی برایش بخشوده شد.

باز هم در اوایل عیسویت رومی ها، یونانی ها و بت پرست ها یکجا اهل ایمان را در میادین وسیع، جلوی چشمان خویش مقابل شیرهای درنده به مصاف میکشیدند تا بوسیله این شیر های گرسنه تکه تکه شوند. آن مؤمنین، آنها میان دندان های شیر برای زنده ماندن نه، بلکه برای زنده نگاه داشتن ایمان های خویش مجادله میکردند. چرا که آنها مکافات الهی را با صبر و شکیبایی بر ظلم و ستم آنها ترجیح میدادند.

بی شک همه این حالات زیبا، یعنی با خدا با شعور یک عمر زندگی کردن نتیجه احسانمندی های میسر شده است.

از این نگاه یکجا بودن با الله بزرگترین ضرورت بندگی است.

واعظی از کرسی نشسته خود از احوال قیامت میگفت. در میان مجلس حضرت شیخ شبلی هم وجود داشتند. واعظ در جریان صحبت هایش از پرسیدن پروردگار در قبر سخن میزد:

« علم خود را چگونه استفاده کردی؟ مال وملك خود را در کجا بمصرف رساندی؟ عبادات تو چگونه بود؟ آیا حلال و حرام را دقت کردی؟ این گونه سوال ها پرسیده میشود! این ها هم پرسیده میشود! .. آنها هم پرسیده میشود! » گفته های بسیار از این قبیل به گوش مردم خوراند.

علی الرغم این همه جزئیات که واعظ مورد بحث قرار داد، شیخ شبلی (رح) برای متوجه ساختن واعظ به او چنین خطاب کرد:

"جناب واعظ! خدای متعال این همه پرسش نمی پرسد. او میپرسد که:ای بنده من! من با تو بودم، تو با که بودی!؟. . ."

بزرگترین دستور اینست؛ هر نفس را که تبادله میکنیم بی جا نباشد، و هردم به یاد خدا با او یکجا باشیم.

فهمیدیم که ضایع شد،

هر ساعت که بدون تو سپری کردیم.[۳]

در این مبحث، رسول اکرم (ص) از دو شانه بن عمر (رض) گرفته:

---

۳ *Zâyî olmuş, anladık;*
Sensiz geçen saatimiz...

"در این دنیا همانند بیگانه باش یا همانند یک مسافر" (بخاری، رقاق، ۳)

بن عمر (رض عنه) در همه صحبت های شان این نصیحت را میکردند:

«با فرا رسیدن شام صبح را مهم ننگر! با پیوستن به صبح شام را انتظار نکش! در زمان صحتمندی برای زمان مریضی، در طول عمر خود برای مرگ خود تدبیر کن.» (بخاری، رقاق،۳)

این جملات زیبا که معنی زیبای زندگی را بیان میدارد. در واقع در زندگی به ما صبر و استقامت میبخشد. چنانچه رسول الله (ص) در یک دعای خویش چنین بیان میکنند:

"پروردگار من! حیات واقعی تنها در حیات اخروی است." (بخاری، رقاق، ۱)

زندگی اصحاب کرام که به زیباترین شکل از این راز پی برده اند؛ بسیار پربرکت، پر فیض و عبرت است. تنها آرزوی حضرت حبیب (رض) با اسیر شدن به دست مشرکین قبل از اینکه به شهادت نایل آیند: «تقدیم کردن سلام پر از محبت شان به جناب رسول الله (ص) بود.» باچشم های محزون به آسمان نگاه کرده و:

«پروردگارا! کسی در این جا وجود ندارد تا سلام مرا به رسولت برساند، سلام مرا به ایشان تو بفرست.» گفته التجا کردند.

در این لحظه پیامبر رسول خدا(ص) همراه اصحاب شان در مدینه منوره نشسته بودند، فرمودند:

"بر او سلام باد! (و علیه السلام)"

اصحاب کرام که این الفاظ را شنیده بودند، متحیر گشته:

"یا رسول الله(ص) به چه کسی جواب سلام دادید؟" پرسیدند.

"به سلام برادر شما حُبَیب" جواب دادند.

برعلاوه این رسول خدا (ص) حضرت حبیب (رض) را توصیف کرده «بزرگ شهدأ» و «او در جنت همسایه من است.» فرمودند.

این هم مثال برای عشق:

در پایان غزوه احد رسول اکرم (ص) دستور مراقبت از زخمی ها و شهدای غزوه را دادند. مخصوصاً حال صحابی جلیل القدر (سعد بن ربیع) را خیلی نگران بودند. رسول خدا (ص) برای پیداکردن و دانستن احوالش یکی از اصحاب خویش را مأمور گماشتند. آن صحابی گرامی هر جای میدان نبرد را که سراغ کردند، هیچ خبر از ایشان دریافته نتوانستند، هر چه صدا زدند جوابی نشندیند. نهایتاً با آخرین امید ها:

حضرت سعد بن ربیع (رض) داشت آخرین نفس های خود را زندگی میکرد و مجال جواب دادن نداشت؛ باشنیدن اینکه رسول

خدا (ص) نگران وضعیت اوست، همه نیروی خود را جمع کرده با ناله ضعیف:

«من دیگر میان مرده ها هستم.» تنها همین قدر گفته توانستند. معلوم بود که دیگر به آن سو (بهشت) می نگریست . . .

صحابی کرام دوان دوان کنار سعد بن ربیع رسیده، شاهد وجود تکه تکه او بود و این الفاظ را تنها از او شنیده توانست.

"به خدا سوگند، تا زمانیکه چشم های تان حرکت دارد، نه اینکه پیامبر خدا را از دشمنانش محافظت نکنید. بلکه اگر فرصت رسیدن مصیبت را به او میدهید، در نزد خداوند برای پیش رفت شما هیچ عذری وجود ندارد."

این سخنان حضرت سعد در ماهیت وصیت برای امت بود، در عین حال الفاظ وداع گفتن او از این حیات فانی.

واقعه را که حضرت حذیفه (رض) حکایت میکنند، اصحاب کرام آخرین نفس هایشان را با اخلاق زیبای تمثیل میکردند، خیلی جالب توجه است:

در جریان غزوه یرموک بودیم، مسلمین که با ضربه های شمشیر ها و نیزه ها سخت زخمی شده بودند، و روی شن های گرم افتیده بودند. در این میان من برای پیدا کردن پسر عموی خود، خود را جمع و جور کردم و به دنبال او شتافتم. هر چه به سراغش گشتم اما چه چاره، هیچ سراغ از او نبود. بالاخره او را در حال دریافتم که

در دریای خون بود و تنها میتوانست با چشم خویش اشاره دهد و بسیار به سختی سخن گفته میتوانست. اولتر از همه به او مشک آبه خود را تعارف کردم.

«آیا آب میخواهی؟» گفتم.

معلوم بود که میخواست، چرا که لبهایش از شدت گرما سرخ شده بود. لیکن توان جواب دادن نداشت. طوریکه حال نزار خود را با اشارت چشمانش ابراز میکرد.

من دهن مشک آب را باز کردم. چون باید برایش آب میدادم در میان زخمی های دیگر صدای عکرمه را شنیدم:

«آب! آب! چه میشود که تنها یک قطره آب اگر باشد! ...»

پسر عمویم حارث، زمانیکه فریاد او را شنید. به من اشاره کرد تا آب را به او ببرم، به من گفت.

خود را دوان دوان از میان زخمی ها و شهدا نزد عکرمه رساندم. فوراً مشک آب را به او پیش کردم، همینکه دستش به مشک آب رسید صدای جرعه آبه طلبیدن ایاش را شنید. آب نخورد و مرا به بردن آب به او گفت. چون به نزد ایاش رسیدم برای آخرین بار میگفت:

« الهی! در دعوای ایمان از جانهای خود اصلا دریغ نکردیم. دیگر به ما این رتبه شهادت را نصیب فرما! گناهان ما را بیامرز!»

معلوم بود که ایاش دیگر شربت شهادت را مینوشید. آب آورده ام را دید، اما زمان برای نوشیدن باقی نمانده بود. . . تنها توانست کلمه شهادت را به زبان جاری کند.

خود را فوراً به نزد عکرمه رساندم. تا مشک آب را به او پیش کنم عکرمه هم به مرتبه رفیع شهادت نایل گشته بود. با خود گفتم تا به نزد پسر عموی خود حارث برسم، که او هم روح خود را به جان آفرین تسلیم کرده بود. حیف شد که این مشک میان سه شهید پر از آب ماند.

حضرت حذیفه آن حالت روحی خود را چنین بیان میکند:

« من در زندگی وقایع زیادی را دیدم. اما هیچ یک مرا اینقدر روی احساسات قرار نداده بود. باوجود اینکه هیچ رابطه قومی و یا خویش باهم نداشتند اما در حق یکدیگر این همه فداکاری داشتند. یعنی آخرین نفس ها را متوجه بودند و ایثار شان ایشان را به جایگاه باعظمت رساند. همینکه گفته شده "تنها مسلمان بوده بمیرید." وداع آنچنان هوشیارانه، مرا به غبطه و حیرانیت کشاند. این حادثه در خاطرم تأثیر عمیق را گذاشته است.»

پروردگار متعال آخرین نفس مان را با حسن خاتمه به نتیجه رساند.! آخرین نفس مانرا در این دنیا فانی، اولین نفس برای وصلت به دنیای ابدی بگرداند!

آمین! . .

آخـــرین نفـس - ۲ -



مقصود زندگی، چون بنده زیبای زیستن و چون بنده زیبای جان تسلیم دادن است. چون هدف از این ارمغان الهی به بشریت، از حیات الگوی رسول اکرم (ص) بهره مند شدن، به بنده رؤف، دور اندیش، هوشیار و دقیق تبدیل شدن است.

آخـــرین نفـس - ۲ -

همانند یک بنده نیکو برای وداع گفتن از این دیار غربت با این نفس های قابل شمارش ضروریست تا خود را به آخرین لحظه اماده کرد. برای جستجوی سعادت اخروی نیاز به زندگی صبورانه، آرام بخش، پرفیض وزیبای مرتب با اعمال صالح است. زیرا حدیث شریف بیان گر این قول است:

"انسان طوریکه زندگی کند می میرد، طوریکه مرد حشر میشود." (مناوی فیض القدیر، شرح جامع الصغیر، ۷، ۶۶)

چنین نمونه های بسیار وجود دارند، یکی از این نمونه های پر از حکمت و عبرت هم:

مؤذن منطقه آداپازار – برای گرفتن یکی از مجلس های بحث پدرم موسی افندی - قدیسه سیرروح- بعد از اینکه نماز ظهرش را با مقتدی هایش یکجا ادأ میکنند، همرای دوچرخه که دارد، بسوی پدرم حرکت میکند. برای اینکه ناوقت به صحبت نرسد قدر سریع میاید. به محض اینکه از چراغ سبز باید بگذرد، از طرف دیگر نقلیه دیگر خیلی سریع میآید و از چراغ سمتش که قرمز است میگذرد. در این وقت وسیله نقلیه با دو چرخه جناب مؤذن تصادم میکند. این حادثه خیلی بد واقع میشود. در آن لحظه مردم که شاهد صحنه هستند واقعه عجیب را به عینه مینگرند. این بنده خدا در آخرین نفس

هایش با اشتیاق کامل با صدای بلند: « به سوی تو میآیم پروردگارا! . . .» گفته جان را به جانان تسلیم میدهد.

هدف این است که آخرین نفس را در محضر پروردگار با آرامش و نشاط سپری کنیم. یعنی آن لحظه ظاهرا ترسناک را هرکه باید طوری سپری کند که: «پروردگارا! بسوی تو میآیم» گفته بتواند. حضرت دوست این خوشبختی را نصیب همه ما کند إن شاألله! آمین! . .

«این کوزه آب در راهش شکسته میشود. . . » [۴] نمایانگر معنی بزرگ است. یعنی اینکه دلها با هر چه مشغول بود، بعد از حیات نیز با آنها مصروف خواهد بود.

البته استثنایی هم وجود دارد. اگر بنده همه زندگی خود را از اعمال صالح، مقبول آراسته باشد. خود را نیز برای آخرین نفس آماده کرده باشد. باید به رحمت الهی به چشم امید ببیند. آن بنده که غرق گناهان است، نیز امید خود را از رحمت پروردگار قطع نکند. رحمت او بسیار بی انتهاست . . . . .

قسمیکه در کلام پروردگار آمده است آنانیکه عمر خویش را صرف مجادله برای نجات ایمانهای خویش کرده اند، و آخرین نفس هایشان را در رضای او تسلیم دادند، هر یک بندگان صالح هستند که شخصیات الگوی را تمثیل کرده اند. بالعکس انانیکه

---

٤ «Su testisi su yolunda kırılır...»

عمر خود را با اعمال نیکو سپری کردند، و مرگ پر اندوهی را گذشتانده اند، کسانی بودند که مطیع نفس های خویش شدند، اینها ابلیس، قارون، بلعام بن بورا بودند از عرفان و علم که داشتند وامانده، گرویده نفسهای خویش شدند. در حالیکه صحابی پیامبر خدا(ص) با طمع به مال دنیایی فریب میخورد، نیز از جمله عبرت برانگیز ترین مثالهاست.

طوریکه معلوم است ابلیس خیلی ها پیش در نزد پروردگار صاحب جایگاه بلند بود. اما از تکبر؛ قدرت، عظمت وحشمت فرمان رب العزت را فراموش کرده و از امر او برای سجده کردن به آدم امتناع میورزد. تکبر او را به اندازه در گرو خود کشانده بود، تا از فرمان پروردگار سر باز زند و ذبونیت خود را الی الابد مقدر سازد.

قارون هم از کسانی بود که بسیار نادار و فقیر اما بسیار صالح، او بعد از حضرت موسی (ع) تورات را به بهترین شکل ممکن تفسیر میکرد. از برکت دعای حضرت موسی (ع) به او علم کیمیا گری بخشوده شد. از این طریق صاحب ثروت عظیم شد. بعد ها فریب خواهشات نفسانی و دسیسه های شیطانی را خورده، قلب دنیا پرست را اختیار میکند. آنقدر ثروتمند میشود که کلید خزانه های او را جماعتی بزرگ به سختی از یک محل به محل دیگر انتقال میدادند. این همه ثروت چشمانش را خیره کرده و در گرداب خود غرق میسازد. زمان فرا میرسد و حضرت موسی (ع) او را به ادای ذکات مالش فرمان میدهد، او:

«به مال من چشم دوختی؟ این ها را من خود بدست آوردم.» رفتار بی ادبانه را با موسی(ع) انجام میدهد. نهایتاً همه مالش سبب هلاکت او میگردند.

قارون به جایگاه و مرتبه حضرت موسی (ع) و برادرش هارون (ع) حسادت میورزد. این حسادت را تا جای دامن میزند، حتی به حضرت موسی (ع) تهمت ها وافتراها میبندد. در نتیجه این همه کارکردهای او همه مالش او را در قعر زمین فرو میبرد.

دلبستن به مال و متاع دنیوی و فراموش کردن مالک همه این مِلك ها خداوند غنی، تلخترین غفلت هاست.

بلعم بن بورا، صاحب کرامت بود. خداوند متعال به او اسم اعظم را عطاء کرده بود. این شخص در میان بنی اسرائیل منحیث عالم و ولی خدا شناخته میشد. فقط با تمایل به آرزوهای نفسانی و هوس های شیطانی این حالت معنوی خویش را از دست میدهد. تا حدی که از دنیا بی ایمان میرود. این حادثه در قرآن کریم چنین بیان شده است:

"و اگر خواستیم برداشتمی او را (منزلت او را) به سبب این آیات و لیکن میل کرد بسوی پستی و پیروی خواهش خود کرد، پس صفت او مانند صفت سگ است. . . " (الاعراف ۱۷۵ -۱۷۶)

سلبه هم در عصر سعادت از کسانی است که زندگی زیبای بندگی خود را در فریب دنیا از دست میدهد. سعادت ابدی خود

را با پستی و بدبختی معاوضه میکند. سلبه کسی بود که پا از مسجد نمیکند. از هیچ صحبت های رسول خدا (ص) نمیماند. زمانیکه محبت دنیا را در دل خود جا داد، و صاحب مال و ملك زیاد شد. با گذشت زمان نماز جماعت را ترك میکرد، رفته رفته از دادن زکات فرضی هم امتناع میورزید. به عاقبت سخت دچار شد. بعد از اینکه پشیمان بود که چرا فرموده رسول خدا (ص) را نکرده است، هنگام جان دادن که از درد به خود میپیچید، رسول خدا(ص):

"ای سلبه! آن مال کمی که شکر آن را ادا کرده توانی بهتر از مال انگفت است که ادای شکر آنرا نتوانی." [۵] فرمودند.

در تاریخ تصوف، حضرت سفیان ثوری (رح) که از بزرگان تصوف هستند، این حالت شان بسیار عبرت ناك است:

در جوانی کمر حضرت سفیان ثوری (رح) خمیده شده بود. زمانیکه علت را از ایشان پرسیدند، ایشان در جواب:

«استاد داشتم که از نزدش علم میآموختم. هنگام وفاتش او را تلقین میکردم، چون کلمه توحید آورده نتوانست، این حالت او مرا کمر خمیده ساخت.»

قسمیکه دیده میشود، عاقبت نامعلوم است. چون آن ساحران فرعون که عمر را در ضلالت بودند و اخر عمری به سعادت آخرت مفتخر گشتند. در طرف دیگر همچون قارون و بلعم بورا، کسانی

۵ Taberî, *Tefsîr*, XIV, 370-372; İbn-i Kesîr, *Tefsîr*, II, 388.

هم بودند که عمر را به هدایت سپری کرده، آخر عمر رابا خسران گذشتاندند. در حقیقت مهم نیست که بنده در کدام جایگاه معنوی قرار دارد، شیطان با وسوسه هایش برای همه در کمین است. انتظار فرصت را میکشد تا آدمی را بلغزاند. چونکه شیطان طبق فرموده قرآن:

"... من (نیز) بر سر راه مستقیم تو برای (گمراه ساختن) آنها در کمین می نشینم."(الاعراف، ۱۶) گفت و تا روز رستاخیز برای خودش مهلت خواست. از برای امتحان (بندگان) این مهلت برایش داده شد.

"الا بندگان خالص کرده تو از ایشان." (ص، ۷۹ – ۸۳)

جز پیامبران الهی، هیچ بنده را سلامت ایمان از خطر لغزش بطور قطعی وجود ندارد. پس هر بنده الهی باید نعمت عمر را باید بقدر وسع خویش ارزش قایل شود. یگانه چاره نجات از سردی مرگ، تنها و تنها سعی در زندگی صالحانه است. آنانیکه برای مرگ آماده هستند، از مرگ نمی هراسند، بلکه انرا وسیله وصال و پیوستن به سعادت ابدی تلقی میکنند. این بندگان خوشبخت میباشند که برای هر چه زیبا ساختن لحظه مرگ خود را آبدیده ساخته اند. اما کسانیکه زندگانی غافلانه بسرمیبرند، آخرت خویش را نابود میسازند، از گرداب تاریک و ترسناک مرگ به این آسانی خلاصی نمیآبند.

حضرت مولانا (رح) چنین مفرماید:

"فرزند! مرگ هرکس رنگ خودش است. آنانیکه با رجوع نکردن به خدا از مرگ نفرت میکنند، با مرگ دشمنی میکنند، مرگ نیز به آنها همانند دشمن برخورد میکند. اما با آنانیکه به چشم دوست به او مینگرند، همانند دوست مهربان آغوش گرم باز میکند."

"از جان! که از مرگ ترسیده فرار میکنی! اصل سخن این جاست، که تو از مرگ نه بلکه از خود میترسی."

"هنگام دیدن به آئینه مرگ، اینکه میلرزی و میترسی چهره مرگ تو نیست، چهره ناپاک خودت است. روح تو شبیه درخت است. هر برگ درخت به خود درخت شبیه است."

اینکه بنده، خود پسندی زندگی دنیا را ترک میکند و با صبر و شکیبایی، روح فرشته خوی خود را به دست میآورد، یعنی به راز « مردن پیش ازمرگ » میرسد. مرگ را قدم نخست برای وصال پروردگار دیده، مرگ را که اکثر انسان هارا ترس های هولناک در دل مینمایاند. به هیجان و شور رسیدن به مرتبه "رفیق الاعلی" یعنی بالاترین دوست میرسانند.

رسول خدا (ص) در آخرین لحظه های حیات در اوج هیجان برای وصال زندگی کردند. او با وجود زندگی با محبت و اطاعت از فرامین پروردگار، پیش از مرگ وفاتشان را به شب عروس تبدیل کرده بودند. طبق روایات از حضرت أم المؤمنین عایشه (رض) و حضرت علی (کرم الله وجهه)، سه روز پیش از رحلت رسول خدا

(ص) خداوند متعال هر روز جبرائیل امین (ع) را برای احوال پرسی مبارک میفرستاد. چون روز سوم فرارسید، عزرائیل (ع) نیز در کنار جبرائیل (ع) به حضور رسول خدا (ص) تشریف فرما شدند.

جبرائیل (ع):

"ای رسول خدا (ص)! ملک الموت برای آمدن به حضورتان اجازات میطلبد. حالانکه او پیش از تو از هیچ بنی بشر اجازه به حضور امدن را نگرفته است. و بعد از تو هم از هیچ بنی بشر اجازه به حضور رسیدن را نخواهد گرفت. برای او اجازت بدهید." گفت.

فرشته مرگ به حضور رسول مقبول (ص) رسید، در پیش رویشان ایستاده، و:"ای رسول خدا(ص)! خداوند بزرگ مرا جهت اطاعت هر فرمانت دستور داده است. اگر بخواهی روحت را بگیرم اگر بخواهی نگیرم." گفت.

پیامبر خدا (ص):

"ای عزرائیل (فرشته مرگ) آیا جداً چنین خواهی کرد؟" پرسیدند.

عزرائیل (ع):

"ای احمد! من به اطاعت از هر فرمانت دستور داده شده ام." فرمود.

پیامبر اکرم (ص):

"هر چه در تحت فرمان پروردگار باشد، باخیرتر و با دوامتر است. ای فرشته مرگ! به آنچه دستور گرفته ای عمل کن و جانم را بستان." فرمودند.

رسول اکرم (ص) از آب ظرف که در کنار شان بود قدر برداشته بر روی خویش مالیدند. و:

با زدن دو دست مبارک (لا اله الا الله)! مرگ را شدت وجود دارد که عقل را از سر میبرد، فرموده و دستان خویش را بلند کرده، چشم های مبارک را به سقف اتاق دوخته و:" بار الهی! رفیق اعلی، رفیق اعلی! (دوست عالی، دوست بزرگ)" این گفته را تکرار میکردند و این دیار را که پر از خاطره های آسمانی بود، گذاشته به عالم ابدیت پیوستند.

حضرت مولانا که عمر را با فیوضات بندگی در تصوف سپری کردند، حسام الدین چلبی از شاگردان ایشان لحظه وداع ایشان را از این دیار فانی چنین بیان میکند:

روز شیخ صدرالدین با جمعی از درویشان برای عِیادت حضرت مولانا که روی تخت بیماری بود، آمدند. با دیدن حال مولانا غمگین شدند. شیخ صدرالدین:

"شِفای عاجل از خداوند شافی خواهانیم! امید وارم کاملاً صحتمند شوید." گفت.

مولانا (رح) به آنها:

″دیگر شِفا به شما مبارک باد! فاصله به اندازه مو بین عاشق و معشوق مانده است. آیا نمی خواهید، آن مو هم میان عاشق ومعشوق برداشته شود.″ گفت.

مولانا (رح) مرگ را قابوس ندید، بلکه رهایی از غربت، با حسن نیت، پیوستن به ذات مقبول حق دانست و احساس خود را نسبت به مرگ در رباعیات ناب خویش چنین به قلم کشید:

″چون مُردَم، به من مُرد نگویید. چونکه مرده بودم با مرگ برخاستم (زنده شدم)، دوست گرفت و مرا برد . . .″

به همین سبب حضرت مولانا وقت وداع گفتن دیار غربت را (**شب عروس**) گفته است.

بی شک حضرت مولانا (رح)، بایزید بسطامی، مالک دینار، ابراهیم ادهم، یونس اِمرِ، عزیز محمود خدایی و دیگر دوستان حق زندگی عالم قبر را نیز چون زندگی دنیا زیبا و با آرامش ادامه میدهند. این مصراعهای پائین، ظاهراً این آرامش را زمزه میکند:

مرگ برای رند همانند فصل بهار است.

دلش در هرجا مثل بخور سالها میسوزد «زنده است».

و در قبرهای بهشت مانند خویش خوابیده اند،

هر سحر یک گل باز میشود، هر شب یک بلبل سرود میخواند.[۶]
(یحی کمال)

برای پذیرایی هر چه زیباتر از مرگ، خود پسندی را از خود دور کرده، در راستای اطاعت الهی زندگی کردن و برای آخرین نفس آماده شدن، تنها مقصود بندگی میباشد.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

"و عبادت کن پروردگار خود را تا وقتی که برسد به تو مرگ"
(الحجر، ۹۹)

این هم دستور آنچه که خلاصه میکند زندگانی دوست های حق را . . .!

هر دل عاشق و عارف، این امانت (زندگی) را همیشه بر صراط المستقیم استوار داشته و برای پروردگارخویش "قلبهای سلیم" را پیشکش بندگی خویش میکنند. یعنی چون آن رسول مقبول (ص) هنگام وصال حق "**رفیق اعلی! رفیق اعلی! . .** " میگفتند. تجلی این ترنم به دنبال ایشان از زبانهای عرفا گفته آمده اند.

این دوستان صادق، عمر خود را با سنت پیامبر خدا(ص) گذراندند. احوال سامی افندی نیز آشکار این است؛ این بنده خدا

٦ *Ölüm âsûde bahâr ülkesidir bir rinde,*
Gönlü her yerde buhurdan gibi yıllarca tüter...
Ve serin selviler altında yatan kabrinde,
Her seher bir gül açar, her gece bir bülbül öter...

که قلبش پر از عشق به پیامبر (ص) بود، ولی نیز بود. قسمیکه کسی روی برف راه برود به دنبال خویش رد پا گذارد، و کسی دیگر رد پاها را دنبال کند. ایشان هم در مسیر راه پیامبر خدا قدم گذاشته و این راه را پیموده اند، همانند رسول خدا (ص) زندگی کرده و آخرین نفس خویش را نیز هنگام ادای تهجد در جوار رسول خدا (ص) به جان آفرین تسلیم بخشیده است. در آخرین لحظه ها تنها الفاظ « الله! الله! الله!» را از ایشان شنیده اند.

در حقیقت تنها زبان او نه بلکه همه حجره های وجودش «الله» میگفت. . .

نتیجه همه کارها، منحیث بنده زیبا زیستن و بسیار زیبا جان را به جانان تسلیم کردن مقصود بندگی پنداشته شده است. زیرا این خواسته پروردگار است که بنده اش سیر مسیر زندگی پیامبر او(ص) را تعقیب و از فضایل زندگی او بهره مند شده با هوشیاری، بیداری، ظرافت و مهربانی بسیار اساس زندگی کند.

با دادن دل به او آن ذات متعال، به خود افتخار ″چه بنده زیبا ″ را از جانب او میدهد. این محبت الهی است که برعالم روحانیت غلبه دارد و به پاکی منجر میشود؛ تا در آن دل نور خورشید عشق الهی بتابد. . . در نتیجه این حالت زیبا زیبایی آخرین نفس را نشان میدهد.

همه خسران که به انسان رخ میدهد از دست غفلت خودش است. طبق آیه کریمه:

وَلاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

"مثل آنانیکه از یاد خدا غافل اند و خدا را از یاد خود غافل ساخته اند نشوید. آنها گمراهانند."

(الحشر– ۱۹)

در حقیقت، همه گناهان زمانیکه ما از یاد خدا (ج) غافل شدیم به دوران شروع میکنند. زیرا بنده رسم بندگی بجا میآورد و در یاد خدا میماند، هرگز راضی نمی شود، دل را رنجوده خاطر کند. هم در گفتار و هم در کردار مراقب میباشد. یونس اِمرِ این گفته را بسیار خوب بیان میدارد:

دل تخت خداوند است
خداوند هم به دل میبیند
بد بخت دو جهان
کسی که دل را محو کند.[۷]

خداوند متعال برای اینکه ما محزون نشویم، درآیات مبارکه بیشمار توجه مان را میکشاند تا تپش های قلبی و نفس های جسمی آرام داشته باشیم.

---

۷ *Gönül Çalab'ın tahtı*
Çalab gönüle baktı
İki cihan bedbahtı
Kim gönül yıkar ise

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ
وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

"ای آنانیکه ایمان آورده اید! بترسید از خدا به حق ترسیدن از وی و نمیرید مگر مسلمان بوده." (آل عمران ۱۰۲) میفرماید.

باید زندگی را در محتوای این آیه هم مسیر ساخت. در غیر آن زندگی دراز و کوتاه دیگر معنی ندارد. نتیجتاً همه ای مرگ ها:

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلاَّ عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

"روزیکه به ببینند آنرا چنانستی که ایشان درنگ نکرده بودند مگر یک وقت شام یا یک وقتِ صبحی که پیش ازان بود." (النزعت، ۴۶)

در حقیقت همه طاعات، عبادات و دیگر کارکردهای بندگان الهی به اندازه زمان میان صبح تا ظهر هستند. نصیحت حضرت جنید بغدادی (رح) در این رابطه بسیار قابل توجه است:

«یک ساعت دنیا، از هزار سال آخرت با ارزشتر است، زیرا در آنجا عمل برای رسیدن به سعادت و رستگاری صورت نمی پذیرد.»

هر لحظه، هر ساعت، هر روز و هر فصل که در پیش داریم و به آن میرسیم، فرصتهای طلای برای عبادت و بندگی هستند. مخصوصاً حج که در این روز ها انجام گیرد. تعلیم پنداشته میشود برای آخرین نفس؛ چون حج یک منظره است، شبیه صحنه از محشر، بستن احرام

شبیه اقلیم کفن پوشی، عرفات مکان توبه، التجا و نیایش، رمی جمره هم تمیز کردن دل از همه امیال دنیایی و نفسانی . . . از اینکه خود را به تقرب الهی نزدیک ساخته شود، تولد دوباره همانند کودک نوزاد خوش یمن، صیقل یافته از گناهان قدم به این جهان هستی گذاشتن . . .

خلاصه کلام، این راهنمایی ها قدم جهت زیبا ساختن آخرین لحظه آخرین نفس بوده، از خداوند منان چنین حج پر از برکات را خواهانیم.

بار الها! یک عمر زندگانی پر فیض را باعشق و هیجان رسیدن به جمال الهیت نصیب فرما! آخرین نفس مارا آنطورکه خود خواهی به ما بندگان عاجزت ارزانی فرما!

آمین! . .

نفس آخـــــر - ۳ -



نفس آخر چون آیینه ایست بدون داغ و لکه شفاف وظریف. هر انسانی، همه ای عمر خود را زیر این آیینه با همه زیبایی ها وبد شکلی هایش به تماشا مینشیند. آن لحظه، هیچ حجاب برای غفلت و اعتراض نمیماند. بالعکس هرپرده ای برداشته شده؛ اعترافات آن دم انسان را به اقلیم پشیمانی وجدان و عقل فرومیبرد. آن آیینه ای که افسوس های زندگی را در آن تماشا میکنیم؛ آخرین نفس نباشد!...

نفس آخـــــر - ۳ -

نفس آخر چون آیینه ای شفاف و بی داغ است. هرانسان خودرا در آخرین دم خیلی واضح میشناسد. محاسبه ای زندگی در پیش چشم و دلش نمایش داده میشود. به همین سبب برای فرزند آدمی منظره ای عبرتناکتر از منظره ای مرگ وجود ندارد.

طبق فرموده قرآن کریم؛ فرعون با عصیان هایش در برابر خداوند (ج)؛ هنگامی غرق شدن در بحیره ای سرخ، خسران زندگی خود را به معنای تمام دانست. در آخرین نفس، با دانستن اینکه همه ای سلطنت پر دبدبه اش سفالت و خسران بیش نبوده است؛ سخت ندامت خورد. آیه مبارکه ای قرآن این موضوع را چنین بیان میکند:

"سرانجام چون آب شروع به غرق کردنش کرد چنین گفت: « ایمان آوردم. حقیقتاً جز خدایی که فرزندان اسراییل به آن ایمان آورده است، خدایی وجود نداشته! من هم از مسلمانان ام!......»" (یونس، ۹۰)

ولی کار از کار گذشته بود.... خداوند متعال برای فرعون که از روی مجبوریت هنگام غرق شدن در گردابهای بحیره ای سرخ؛ خود را در حلقه ای ایمان میگرفت چنین فرمود:

"اکنون (ایمان میآوری)؟! در حالیکه تو، پیش ازاین (همه ای عمر) گناه کرده، دایماً از فساد پیشه گان بودی!"

آنانیکه بلایی به سر شان میآید؛ برای به سلامت رسیدن خودرا اصلاح کرده، دوباره به عصیان می پردازند. درآخرین نفس خسران بیش نمیبینند. بدین لحاظ گذاشتن توبه به آخرین نفس، خودرا فریب بزرگی است. حال که چنین است؛ با موج زدن در هیجانات، پست وبلندی های زندگی، غافل شدن از مرگ، بدون ارزش دادن به حساب زندگی کردن، غفلت حزین است.

خداوند متعال در آیات بیشماری مقصد آفرینش زندگانی دنیا را آزمون بیان کرده است. از احتمال در غفلت گیرماندن و فراموش کردن مقصود؛ این آیات قرآنی توجه مان را چنین جلب می کند:

"هر جانداری مرگ را میچشد. برای آزمونی شما را با خیر و با شر درامتحان میگیریم. و شما به ما رجعت خواهید کرد." (الانبیا ۳۵)

"آن ذاتیکه، برای امتحان شما مرگ و زندگی را خلق کرده است؛ تا دانسته شود کدام یک زیباتر کردار خواهید داشت." (الملک ۲)

از این لحاظ، هر آن نفسی که در حیات دنیوی در عبادات، معاملات و اخلاقیات میگیریم. نشان ار آخرین نفسیست که خواهیم کشید. در عین زمان چون؛ آن مترجم زندگانی اخروی مان است.

امام غزالی (رح) چنین میفرمایند:

"شیفته ای ذوقیات دنیا نشوید، ارزش دیدن لذات اخروی را ندارد. کسیکه در دنیا چیزی کمایی کند و بدل آنرا پرداخته نتواند در آخرت چیزی حاصلش نمیشود. **در این جا هر چه که کاشته**

ای، آنطرف همان را درو خواهی کرد. هرکس طوریکه زندگی کند میمرد و همان گونه که مرده است زنده میشود. هرکه در زندگانی دنیا به هر اندازه ای که خدا را شناخته عمل میکند؛ در آخرت ده همان اندازه به نعمتهای آن مفتخر میشود.″

در حقیقت هر کسی، با گرفتن هر نفسی خود را به مکافات یا کیفر الهی آماده میکند. خداوند سبحان در آیات مبارکه مارا به دقت وامیدارد:

″ای آنانیکه ایمان آورده ای! خودتان و خانواده هایتان را از آتش که هیزم آن انسانها و سنگها است نجات بدهید.″ (التحریم ۶)

″و وقتیکه دوزخ برافروخته گردد و قتیکه بهشت را نزدیک گردانده شود؛ داند آدمی چه را حاضر ساخته است.″ (التکویر ۱۲-۱۴)

″حال که چنین است به کجا میروید.″ (التکویر ۲۶)

بدین ملحوظ، آدمی باید به کجا رفتن و به کجا آماده شدن خود دقت کند. با این اساسیت عمری را زندگی کند و اینرا به آخرین لحظات نفس نسپارد. کیفیات چون سود و زیان، فلاح و خسران مخصوص زندگانی دنیا ست. در عالم برزخ برد و باختی مطرح بحث نیست.

آنانیکه در بالای خاك فریب جذبه های دنیایی میخورند؛ و اوصاف ملکوتی روحانی خویش را ضعیف میسازند، محقق است که در زیر خاك دچار خسران خواهند شد. بر علاوه، حیات زیر

خاک از چگونگی حیات دنیویست. بدین سبب، وظیفه ای انسان صاحب عقل سلیم؛ برای زندگی طولانی برزخ و زندگانی ابدی آماده شدن است.

از طرف دیگر، دلهای مؤمنین با نور ایمان به روشنایی که چهره ای تاریک مرگ و ترس جان گدازش را به بشارت و مژده ای ابدی مبدل گردانده، رسیده است. اهل ایمان قبرستان ها را کشور تاریکی ها ندانسته بلکه شهر آرامی پر از ارشاد وایقاذ میدانند. زندگی برای مؤمنی که صاحب هوش وهواس است؛ با مرگ یک حقیقت میزیستنی است. از این نگاه یک مؤمن واقعی با مرگ در آرامش است. زیرا او عمری را برای آماده شدن زندگی کرده است. خلاصه اینکه برای داشتن زیباترین لحظه ای آخرین نفس، باید صاحب دل پر از محبت الهی باشیم. بالعکس زندگانی که با محبت دنیایی و نفرت مماتی به پایان برسد، جزخسران نتیجه ای ندارد.

آمادگی کامل اخروی را دربیانات پروردگار روی آیات قرآنی در اوصاف چون تقوا، ذهد و احسان؛ با آراستن اوصاف چون مرحمت، شفقت، خدمت، عفو، فدا کاری و صبر میتوان ممکن ساخت. بنا بر این بنده خود را با الهام از سخاوت پروردگار صاحب اکرام و احسان بسازد. تقوا و صداقت را باید شعار خود گرداند. از طرف دیگر اوصاف چون غرور، کبر، اسراف، ظلم، فتنه، غیبت، سخن چینی، افترا، دروغ ؛ اوصاف اند که باید برای آماده شدن به آخرین نفس از اینها دوری جست.

نفَس آخر بنده - حسن خاتمه - به عبارتی اهمیت تزکیه کردن قلب با ایمانش، پاک کردن خود از تمایلات کثیف، و تزیین کردن با خصلت های والا است. زیرا، اگر به این صورت به انسجام تقوای قلب رسد، با ارزش ترین مشعل هدایت در زندگی دنیوی است. این بیانات مولانا تقریباً ماهیت تزکیه را روشن می کند:

"ساختن مزاری نه با سنگ است، نه با تخته و نه با نمد. در دلی بدون لکه، در دنیایی پاکی درون خود، ایجاب ساختن مزاری میکند، با نابود کردن خود پرستی و ادعا در محضر خداوند بزرگ."

برای دست یافتن به تزکیه ای کامل، خانه ای دل را از محبت خدا (ج) و رسول (ص) باید پر ساخت. بزرگترین علامت محبت خدایی، اطاعت اوست. با اینکه غرق اندر معصیت باشی و ادعای، محبت الهی کنی، به نوعی خود فریبی بیش نمی ماند.

خداوند سبحان در آیه کریمه چنین ارشاد میفرماید:

"(ای رسول من!) بگو: اگر پدران تان، فرزندان تان، برادران تان، همسرانتان، اقارب نزدیکتان، مالهایتان، تجارت تان که میترسید به کساد خرید و فروش نرسد، خانه های که دوستش دارید؛ اگر به شما دوست داشتنی تر از خدا، رسول خدا و جهاد در راهی خدا باشد، دیگر تا زمانیکه فرامین او را اطاعت میکنید، انتظار بمانید. خداوند، گروهی فاسق را به هدایت نمیرساند." (التوبه ۲۴)

به همین خاطر، محبت با خدا (ج) و رسول (ص) را از هر چیزی بیشتر داشته باشیم. این محبت قدسی را تا آخرین نفس خویش پر شوق ادامه بدهیم. مقام وجایگاه گرفتن دلها بامحبت خدا (ج) و رسول خدا(ص) از روی عبادات و اعمال صالح کمایی میگردد. بین کسانیکه دور از محبت الهی در پرستش محبت های دنیوی بندگی میکنند، و آنانیکه دلهایشان در عشق الهی هر دم میتپد تفاوت میان آسمان تا به زمین دارند.

زیرا مؤمنی چون محبتی حقیقی با خدا (ج) و پیامبرش (ص) داشته باشد. حال و رفتارها، مناسبات بشری، عبادات و حیات بندگی او دارای مقام و منصب میگردد. برای آماده شدن به آخرین نفس پردقت ترین مسئله در خصوص عبادات خشوع باید داشت. خدای بزرگ در آیه ای کریمه، اوصاف مؤمنین فلاح یافتگان را این چنین بیان میکند:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ

"در حقیقت مؤمنین به فلاح رسیده اند؛ آنانیکه در نماز های خویش خشوع میکنند." (المؤمنون ۱-۲)

بر خلاف این درحق نمازگزاران غافل:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ

"وای به حال آن نماز گزاران که، در نماز های خویش غافل اند." (الماعون ۴-۵) میفرماید.

قسمیکه دیده میشود، خداوند سبحان زندهگانی بندگانش را زندگانی با عبادت برای وصلت و رسیدن به خودش مقصود گردانده است. این مقصود الهی تنها مخصوص نماز نمانده، روزه، حج، انفاق و سایر عبادات را نیز شامل میگردد.

از این نگاه عبادت روزه، به دانستن قدر نعمتها، به واداشتن دلهایمان به سوگ و درك از حال نزار ناداری در ما احساس عمیق را فراهم میکند. روزه همچنان، در زمان معین ما را میآموزاند تا از همه حرامها، شبهات و حتی با دوری از بعضی حلال ها هم تلقین میکند. حج نمای از عظمت پروردگار، بنده را نماد از عاجزییت و هیچ بودن؛ احرام که یاد از کفن داده، هوش و تفکر بنده را بیدار ساخته، به او چگونه زندگی کردن را یاد میدهد. انفاق، بنده را از مالك همه ای ملك ها آموخته و او خود را امانت دار بیش نمبیند. علاوه بر این، مؤمنی که شعور انفاق دارد، به مال دیگران به دید کم دیده میتواند؟ تنها شعار بنیادین عبادت های بندگی، در اعماق محبت دل است. چون دل از آلوده گی ها تمیز شود، عبادات به قیام حقیقی رسیده چون نور آفتابی می درخشد.

زندگانی رسول مقبول (ص) و اصحاب کرام، نمونه ای بارزی برای هر کسی، از کاملترین شیوه ای خشوع و خضوع بندگی در عبادات است که آنرا میتوان سرلوحه ای همه امورات مقرر کرد.

پیامبر خدا (ص) که هیچ صفحه ای زندگی را جدا از حقیقت آخرت مطالعه نکردند؛ توجه همه جانبه عبادات را برای آخرین نفس، در روحانیت بخشی روح ارزش بخشیدند.

قسمیکه صحابیی به نزد رسول مبارک شرف یاب گشته پرسیدند:

"یا رسول الله! به من نصیحت کنید، نصیحتی کوتاه و ناب."

بنا به چنین تقاضای رسول خدا(ص) فرمودند:

"نمازت، نماز طوری بگذار چون آن کسی که از دنیا وداع میگوید، سخنی که تو را به معذرت میکشاند نگو، و امید از آنچه در دست انسانها است قطع کن!" (بن ماجه- ذهد، ۱۵ – احمد بن حنبل، مسند- ج۵- ۴۱۲)

بدین لحاظ، مؤمنی برای آماده شدن به مرگ چون حیات عبادی خود، همه معاملات و رفتارهای بشری خود را با پیروی و فیض گیری از سنت پیامبر باید هر چه زیباتر سازد. بنده ای و هم امتی باشد که از دست و زبانش، آنچه برای خود میخواهد برای برادر مسلمان دیگر خود نیز میخواهد. نتیجتاً محبتی که از خدا (ج) و رسولش (ص) بهره مند میشویم، همه خلقت را دید حق، به تماشا بشینیم.

برای آمادگی آخرین نفس مسئله ی مهمی دیگری احسان است، ماهیت آنرا در قلب باید ثابت ساخت. یعنی هر لحظه ای

تامین ارتباط قلبی با خدا (ج)، و حس دایمی زیر نظر الهی بودن را داشت. بزرگترین سعادت بنده، برابر بودن او در همه ی احوال با پروردگارش است. لاکن عقل که از دل چیزی نداند و مغلوب نفس باشد، از درک این عاجز است یعنی از بزرگترین سعادت بی خبر است، غافل است.

باز هم یک مؤمن باید متوکل و بردبار باشد. در برابر طوفانهای زندگی توازن و اعتدال خود را نباید از دست بدهد. باید فکر کند، رسول اکرم(ص) چه امتحانهای سخت وسنگینی را گذراندند. علی الرغم از دست دادن پنج فرزند میان شش فرزندش، به حالت روحی مبارک اندازه ای زره ای هم ناراحتی دیده نشده و از رضایتمندی او یاد کند. صبر و متانت او را با شهادت عموی عزیزش حضرت حمزه (رض) و صحابی جلیلش حضرت مصعب (رض) فراموش نکند.

مسافر حقیقت در این دنیای فانی، مصیبت را با صبر، فراموشی را با ذکر، ناسپاسی را با شُکر، عصیان را با طاعت، خساست را با سخاوت، خودکامگی را با نوع دوستی، تردید را با یقین، ریاء را با اخلاص و تواضع، عصیان را با توبه، غفلت را با ذکر و تفکر اختیار کرده و به ثبات رساندن قلب ضروری می باشد.

علاوه بر این، شبها و روز های مبارک، علی الخصوص اوقات سحر که به یاد پروردگار احیاَ میگردد، فرصتهای زرین هستند، از این دیار غربت به قرب حضرت الهیش. آفتاب سعادت آخرت در تاریکی شفق سحرگاهی نهفته است. اولیا الله با آمیختن مرگ و

زندگی با هم، محبت، رضا و عشق باری تعالی را در تاریکی های سحرگاهی به دنبال گشته اند. زیرا برای عشاق الهی سحرگاهانی ذکر و تفکر از دست رفته، ساعات حجران و فراق گشته است.

مسئله ای مهم دیگر انفاق در راهی خدا (ج) است:

در آیه کریمه میفرماید:

وَأَنْفِقُوا فِى سَبِيلِ اللهِ وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

"در راهی خدا انفاق کنید. با دستان خود خود را به خطر میفکنید....." (البقره، ۱۹۵)

مفسرین درخصوص (خطر) از بیان آیه ای مبارکه؛ "ترس ناداری و یا خدمت به دین از جهت محبت دنیا و غیرت در راهی بلند کردن صدای حق، دور بودن از انفاق وفداکاری" را تفسیر میکنند. بنابرین برای هر مؤمنی لازمیست تا خود را با جان و مالش وقف راهی خدا کند. چونکه، این مال و منال دنیا مثل امانت چند روزه است. با خرج کردن درست و بجای؛ این امانت فلاح ابدی میسر گشته، کنجوسی و بخل در این امانت باعث خسران آخرت میگردد.

یک مؤمن، در خصوص انفاق این لوحه عبرت را نباید فراموش کند:

بعد از سپردن جنازه ای در قبر تا به رسیدن کرمها به بدن، نوحه و زاری اقارب هم به پایان میرسد. حین تقسیم میراث بین وارثین،

زمین نیز به تجزیه ای اجزای بدن مصروف میشود. هر دوی این فعالیت ها، از نگاهی همزمان شروع وختم میشوند. از یک طرف چون بدن تجزیه میگردد، آن طرف دیگر مال تقسیم می شود. روح که دارد این وضعیت را نگاه میکند، از خیلی کرده هایش پشیمان گشته، میخواهد دست به زانو بزند؛ اما درمیانه نه دستی مانده است و نه هم زانویی برای زدن!.. الا اعمال، اعمال که نقش اساسی را درتعیین سرنوشت آخرت بازی میکنند.

رسول اکرم (ص) میفرمایند:

"قبر، (نظر به اعمال) باغچه ای از باغچه های بهشت یا هم حفره ای از حفره های دوزخ است." (ترمذی – قیامت - ۲۶)

نتیجه اینکه، زندگانی برزخ که تا برپایی قیامت بر دوام است از کردارها و اعمال دنیوی نقش میگیرد.

اینکه مرگ را از خسران به فلاحی یا از ماتم به شب عروسی بکشانی، کاری کسانیست که از مرگ خود میدانند. آنانیکه چنین زیسته اند، یکی هم ظابط مظفر سرباز تاریخ پر افتخار وطن، خاطره ای بی نظیری را به هدیه گذاشته است:

این افسر شجاع و دلیر در نبرد سرنوشت ساز چناک قلعه با سینه ای پر از ایمان خیلی موثر واقع گشته، بعد این نبرد، برای دفاع این وطن سوی جبه ای شرق شتافته است. بعد از رویارویی سخت،

شدید زخمی میشود. خاطره ای دیگری را با نوشیدن شربت شهادت به خاطره ها می سپارد، اینکه:

جناب ظابط مظفر، که در خط نبرد حین انجام وظیفه به شهادت میرسد، درآخرین نفس که دیگر صدای برای کشیدن و چشم برای اشاره کردن نداشت، از کیسه اش پاکت نامه ای کشیده، با پارچه زباله ای از خون بدن سوراخ سوراخ خویش شروع به نوشتن میکند:

"سرباز! قبله به کدام طرف است؟!."

اطرافیانش، خواست آقای مظفر را که میخواست روحش را به جهت بیت الله تسلیم حق کند را بر آورده کردند. این ظابط در چهره اش که نشأ ای وصال نمایان بود، روح معززش را شهیدانه به حضرت دوست تسلیم داد.

بنده ای، همه ای عمر خود را به کدام مسلک ومشغولیتی گذرانده است فرقی نمیکند، چون از قبله روی نگردانده باشد، خداوند سبحان در آخرین نفسهایش او را به قبله میکشاند. آن کسیکه با کلمه توحید در حیات کاری، در کانون گرم خانواده، در مناسبات بشری، در حیات بندگی؛ قبله را یافته اند. محققاً در آخرین نفسها به این قبله شرف یاب میشوند. طبعاً مقصد این قبله زندگانی قرآن و سنت با محتوای کلمه ای توحید است. مسئله ای مهم زندگی، عمری را در پرتو "اِهدِنَا الصِّرَطُ المُستَقِيم." زیستن است. بر خلاف اینکه در کدام صخره زاری قطعه قطعه میشویم معلوم نبوده،

چون کشتی مسیر گم کرده به عاقبت پر از خسران مبتلا شویم، محتمل است. خدای مهربان همه ای ما را حفظ کند.

آنانیکه عمری را در خلیج مرگ گذراندن، و به راز ″از مرگ پیش اول بمیرید″ رسیده اند. دوستهای عارف خداوند هستند. اینگونه بنده ها، سالم بودن خویش از حزن وترس در قیامت را، وعد الهی میدانند. مرگ پرده ای اسرار آمیزی از عالم ابدیت است. برای آنانیکه حیثیت انسانی خود را نگهداشته، با لطف پروردگار آمادگی آخرین نفس خویش را میکشند، سعادت بزرگ است. اصل معرفت، این جان به امانت سپرده ای پروردگار را در آخرین نفس، به عین اوصاف اعاده کردن است. مثل فرموده شاعر:

آن لحظه ای که حجابها برافراشته گردد، به عزرائیل ″خوش آمدی ای فرشته ای مرگ″ گفتن سعادت بزرگ است[۸] (نجیب فاضل کساکورک).

واقعاً آخرین نفس چون آیینه ای؛ ناب، شفاف، بی داغ و بی لکه است.که هر انسانی در این آیینه همه زیبایی ها و بد شکلی های همه ای عمر خود را به تماشا مینشیند. آن لحظه، به گوش ها و چشم ها هیچ پرده ای غفلت و اعتراض نمیماند. بالعکس همه ای حجاب ها برداشته شده؛ تا انسان را به اقلیم پشیمانی عقلی و وجدانی فروبرد. در واقع آیینه ای را که با پشیمانی به آن مینگریم. آخرین لحظه ایمان

۸ *O demde ki perdeler kalkar, perdeler iner;*
Azrâil'e "hoş geldin" diyebilmekte hüner!..

نباشد! این تصویر تا زمانیکه زنده هستیم در لباس قرآن وسنت شامل زندگی ما گردد. زیرا بختیاران حقیقی با اینکه مرگ به سراغشان نیامده خود را سراغش رسانده اند.

بار الها! آخرین نفس مانرا مکافات عالم ابدی را پنجره ای به تماشا نشستن به ما بگردان

آمین!..

ذکـــر وسحر گاهی کائینات



پر فیض ترین زمان ذکر سحرگاهیست. خدای متعال اذکاراین ساعات را بیشترین بها داده است. احیای این وقت، تعظیم و محبت مخلصانه ای بنده در برابر پروردگارش است. نماز و تسبیحات شبانه مثل دید را دوست است و صحبت با او. سحرگاهان باید پر از شور و شوق احیا گردد، تا کل یک روز فضای پر فیض و روحانی به همرا داشته باشد.

ذکـــر وسحر گاهی کائینات

پروردگار مان، با تجلی اسم شریف "الحی" خویش به همه ای عالم هستی گوهر حیات را نصیب کرده است. اساساً در کائینات هستی به هیچ موجودی "بیجان" خطاب کرده نمیشود. با توجه به نبات، حیوان و موجودات چون انسان، اگر جان داشتن تنها مخصوص اینها هم دیده شود، اگر جنبش مواد داخل اتمها را به دید الهی به نظاره ببینیم، در حیرت زنده بودنش خواهیم ماند. این حیرت از جسم خوردترین زره تا بزرگترین موجود دیده میشود.

خداوند سبحان خود را به همه ای مخلوقات جاندار و بیجان که آفریده است، شناسانده و آنها را همیشه یکنواخت به ذکری موظف گردانیده است. به همین سبب، همه ای آفرینش از حال بالخصوص خویش آگاهی داشته و در هر حالتی از مقتضی خلقتش ذکر خداوندگار خود را میکند.

جمادات، نباتات و حیوانات در عین زمانیکه رسول اکرم (ص) را میشناسند، دیگر پیامبران را نیز میشناسند. این شناسایی متمادیاًَ در معجزات پیامبران دیده شده است. آنها در وقت ضرورت با لطف پروردگار به سنگ، عصا و موجودات بیجان دیگری مثل اینها روح بخشیده اند. همینطور استکه سنگهای در دست داشته ای ابوجهل معجزه ای رسول خدا شده به زبان آمده، با تصدیق حقانیت رسول

خدا(ص) ذکر خداوندگار خویش را کرده است. عصای در دست داشته ی حضرت موسی (ع) به لطف پروردگار به اژدهای مبدل گشته، فرعون را ترسانده است. باز هم در جایی دیگری بحیره ای سرخ، با سر گذاری به فرمان الهی به حضرت موسی (ع) و اصحابش راهی گشته و بالمقابل با شناسایی فرعون و همدستانش وسیله هلاکت شان نیز گشته است. درخت نخلی مسجد نبوی از فراق رسول خدا نال کنان گریه کرده است. برعلاوه، حیوانات دیگری نیز از ظلم صحبان خود محضر رسول مقبول (ص) شکایت کنان لب به سخن گشوده اند.

حضرت مولانا با ابیات عاجزانه ای خود، اطاعت و فرمانبرداری جمادات را از خالق هستی چه زیبا بیان میکند:

"آیا نمیبینی؟ ابرها، آفتاب، ماه و ستاره ها همه با چه یک نظام در حرکت اند. هر یک از این ستاره های بیشمار، در وقتش تولد میشوند، نه هم پس از وقت تولد میشوند و نه هم پیش از وقت."

چطور هم که شود این عجایب را، از معجزات پیامبران نفهمیده، ندانسته ایم؟ آنها عصا و سنگی را به حال عاقلی درآورده اند. اینها را دیده، دیگری موجودات بیجان را با آن عصا و پارچه ای سنگی قیاس کن.

فرمانبرداری پارچه های سنگ از رسول مقبول (ص) و عصا را از حضرت موسی(ع)، ازگردن نهادن همه ای مخلوقات هستی به اوامر الهی خبر میدهد.

آنها میگویند، "ما خدا را میدانیم و او را اطاعت میکینم. ما مخلوقات عبث خلق شده ای نیستیم. ما همه بحیره ای سرخ را مانندیم. او در حالیکه دریایی بیش نبود، فرعون غرق ساخته اش را از فرزندان اسرائیل شناسایی کرد.

هرکجا سنگی و درختی بوده، به حضرت مصطفی (ص) سلام کرده اند، به هر آنچه که بیجان است این گونه جاندار بودنش را بدان."

نه تنها انسانها و جنیات، بلکه حیوانات و حتی جمادات نیز با اسرار الهی فخر کائینات حضرت رسول اکرم (ص) را میشناسند. آنجناب را با محبت بی نهایت بدون قید وشرط اطاعت میکنند. پرده ای غیبی که حجاب چشم های فرزندان آدم شده است، اکثر اوقات به این پی برده نمیتواند. رسول اکرم (ص) برای بیدار ساختن امتش این احادیث شریف را، که چه عبرت آور هستند:

"خارج از انسانها و جنیات عصیانکار، هر مخلوق زمینی و آسمانی، پیامبر بودنم را میدانند." (احمد بن حنبل – مسند- ج ۳ – ۳۱۰)

این نشان میدهد که، کیفیت اطاعت و فرمانبرداری تنها منحصر به انسان نیست. بالعکس در خصوص دیگر مخلوقات، این امر به شکل غیر ارادی به سطح بالاتری صورت میگیرد.

خداوند منان (ج) تظاهر این واقعیت را در دیگر موجودی چنین بیان میکند:

"... پرنده گان را و کوه های تسبیح گو را به فرمان داوود (ع) در آوردیم. (اینها را) ما انجام میدهیم." (الانبیا – ۷۹)

پروردگار مهربان، با بیدارساختن غافلان، هر آنچه را که آفریده است او را شناخته و بیرون از درک ما او را با لسان حال ذکر و ثنا میگویند. برای شنیدن این اذکار، این تنها درنتیجه ای عبادت، ذکر، تسبیح و بندگانی صمیمی با صفای قلبی و بیداری از خواب غفلت ممکن است؛ از اسرار عالم حقیقی واقف گشت. صحبت باگل زرد حضرت یونس امره از این قبیل صحبت ها است. این داستان کوتاه دوست حق حضرت عزیز محمود خدایی، از احوال عالم نباتات، که به چه ذکرالله مشغول اند، چه زیبا بیان کرده است:

روزی حضرت افتاده با مرید های شان به صحبت شهر برآمدند. نظر به دستورش هر درویش زیباترین مکانهای شهر را گشته برای استادهای خویش یک یک دسته گل آوردند. لاکن دسته گل در دست داشته قاضی آقا محمود شکسته، تنها گل پژمرده ای بیش نبود.... دیگران با نشاط کامل گلهای دست داشته خود را به استاد

های خویش تقدیم کرده، قاضی محمود هم با سرخمیده گی گل شکسته و پژمرده خود را به حضرت افتاده تقدیم کرد. حضرت افتاده در میان دیده های حیرت زده ای مریدان دیگر پرسید:

"فرزندم محمود! از اینکه دیگران دسته دسته گلهای زیبای آوردند، تو چطور گل دسته شکسته ای پژمرده را آوردی؟"

قاضی محمود با ادب هر چه تمامتر این جواب را داد:

"استاد! به شما هر چه تقدیم کنم کم است. لاکن به هر گُلی که دست به کندنش دراز کردم، آنرا به حال دریافتم که داشت ذکر پروردگار خود را الله گویان، انجام میداد. دلم راضی به مانع شدن این ذکر های عاشقانه ای شان نگردید. ناچار این گل در دست داشته که نتوانسته بود به ذکر ادامه دهد را به حضور مبارک آوردم."

حضرت مولانا میفرماید:

"لک لک پادشاه پرندگان است. میدانی لک، لک های آن چیست؟ " او:

حمد و لک، شکر و لک، ملک و لک یا مستعان!

(تو را حمد، تو را شکر، ملک تو ای شنونده ای مدد خواهان!) میگوید."

محی الدین عربی در کتاب ــ قدیسه سیرروح ــ میفرماید:

"همه ای مخلوقات به شیوه ای منحصر به فرد خویش خدای سبحان را ذکر و تمجید میکنند. فقط همه ای آنها این عبادت را به گونه های متفاوت از یکدیگر انجام میدهند:

جمادات دورترین مخلوقات از غفلت هستند. چرا که آنها، از احتیاجات چون خوردن، نوشیدن، تنفس کردن مستغنی هستند.

نباتات در قدم دوم میآید، که احتیاجات با این ها شروع میشوند. زیرا با اخذ نیرو از خاک، آب و آفتاب؛ با تقدیر الهی ترکیب از گلها، برگها و میوه را بوجود میآورند.

درمرتبه سوم حیوانات، ترکیب خلقت اینها کاملتر از نباتات است. به همین دلیل احتیاجات اینها هم بیشتر است. نفسانیت افزوده ای خلقتشان است.

احتیاجات انسانها تمام شدن نمیداند. خود پرستی، خیالات و علاقه های دنیایی او را متداوماً به سوی غفلت میکشاند."

خداوند کریم در آیه ای کریمه ای میفرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ

"ای انسان! تو را مقابل پرودگار صاحب کرم وجودت، که تو را خلق کرده، منظم ومتوازن گردانده، آنطوریکه خواسته آراسته است؛ چه چیز فریبت میدهد." (الانفطار – ۶-۸)

برای پی بردن معنی حقیقی صفحه های اسرار و حکمت کائینات، تنها با ژرفنگری به عالم دل میتوان به کیفیات آن رسید. مؤمنی که با چشم دل به ارض و سمأ نظر میکند، کاملاً با حس متفاوت دیگری از اشباع قلبش مطمئن میشود. قرآن کریم اعلان میدارد، از زره ای تا کره ای، در زمین، درآسمان ذکر وتسبیح خالقش را میکند. سجود صبح و شام آسمانها، زمین، کوهها، درختها، چمن ها، آفتاب، ماه، ستاره و صاعقه ها، حیوانات، سنگهای سرنگون گشته، حتی سایه های راست و چپ افتیده روی زمین را این گونه بیان میکند:

"در آسمان ها و درزمین هر آنچه که است، حتی سایه های شان چه بخواهند یا نخواهند صبح وشام خدا را درحال سجده هستند."
(الرعد – ۱۵)

"آیا آنها به چیزهایی که خداوند آفریده است نمی نگرند که (چگونه) سایه هایش از راست و چپ سجده کنان برای خداوند در حرکت اند، و آنها (عاجز و) فروتن هستند" (النحل، ۴۸).

این آیات مبارکه، منظره ای خیلی با شکوهی را در پیش قرم های ما فرش میکند. سجده های این منظره، اشتراک سایه ها را نیز به سجده نشان میدهد. یکی خود مخلوق، دیگری هم سایه اش هردو باهم سجده میکنند. هر زره ای کائینات هستی، خدا را باور کرده یا ناکرده، برای سجده ای آفریدگارش سر به سجود نهاده و برای ایفای وظیفه ای در محضر خالق خویش خودرا تسلیم کرده است.

هنگامی که همه ای کائینات در سجده است، حتی مخلوقات منکر و غافل نیز به طرز غیر ارادی مسخر اراده ای الله تعالی هستند، افسوس به این قلبهای غافل که در انکار و معصیت به سر میبرند.

آنانیکه غافل اند و به غیر خدا به بت ها باور دارند؛ نمیدانند که، تا سایه ای آن بت ها همه ای موجودات، در اصل آن خدای را که اینها کافر اند؛ تسبیح گویان سر طاعت و فرمانبرداری دارند، چه خسران و فریب است که به خود راضی هستند.

باز هم در آیات دریگری، از سایه ها، اشیأ، زنده جانها و ملک ها، صحنه ای کاملی به تصویر میآید. همه ای آنها با خشوع و شوق، عبادت را به همه ای وجود ایفا میکنند. بدبختی فرار از عبادت خدا، مخالفت با اوامر او تنها به این غافل فرزندان آدم است. آیات مبارکه قرآن، اطاعت و فرمانبرداری حتی سایه های مخلوقات حرف زده، ظاهراً به چهره های این غافلان تا استحضایشان پیش میرود.

اگر اطراف خود را از دید عبرت به تماشا بگیریم، از اعماق زمین تا به اوج آسمان، این کوه ها ی دراز افتیده، در حال سجود اند. درخت ها، گل و چمن زارها، حیوانات و انسانها، سایه های از چپ و راست افتیده به زمین، آن حال پر هیجان سجده را چه خوب نمایش میدهند. مثل اینکه خاك سجاده ای هر مخلوقیست. بارش باران مثل گریه های آسمانی، رعد و برقها و صداهایشان، فریادهای آشکار سینه ای آسمان را بیش نماند.

حال مخلوقات آسمانی و زمینی، قلبهای شنوا را چه ارشاد بزرگیست. از نیازمندیهای قلبی سر سوزن مانند خوردترین حشره تا به غرش پرحشمت بزرگترین حیوانات، قدرت لایزالی خداوند(ج) را تظاهر میدهند.

نغمه های فریاد فرو ریخته ای دلهای قطره مانند بلبل ها، "هو، هو" های قمری ها، "لک، لک" ها لک لک ها، برای دلهای شنوا چه تسبیح های پر احساس است. الله متعال میفرماید:

"آیا نمی بینی که؛ درآسمان ها و درزمین آفتاب، ماه، ستاره ها، کوهها، درختها، حیوانات و انسان ها همه سجده ای خداوند (ج) را میکنند: عذاب هم بر بالایشان حق است..."(الحج – ١٨)

قسمیکه دیده میشود همه موجودات حتی جمادات، پیهم درتسبیح اند. حیف است که، بعضی انسانها به سبب غافل ماندن ایشان از ذکر پروردگار، کیفر عذاب می بینند. در حقیقت درجهان هستی از جسم زره مانند تا کرده های آسمان، خالق خویش را شناخته، حتی پرنده گان نیازها و حاجات شان را دانسته، کوهها، درهها همواره به ذکر و تسبیح مشغول اند. حال که چنین است دور ماندن انسان در این برنامه ای عبادت، تسبیح و ذکر باشکوه کائینات و بی نصیب ماندن انسان از این منظره ای عبرتناك با حال عبوسی از ذکر الهی محروم ماندن، چه ضیاع درد آوریست این حالت ناشایسته؛ حیثیت انسانی را.

بی شک که راهی انسیت الهی، بنده را فراموش نکردن پروردگارش است. مؤمنین که صاحب بصیرت هستند از هر جهت ببینند انوار اذکار او را دیده؛ به هر چه گوش سپارند نغمه های تسبیح او را می شنوند. ما هم در دنیا به هر اندازه ای که پروردگار خویش را یاد کنیم در عقبی به همان اندازه به وصال پروردگار وصلت می یابیم.

با وجدان تمیزی زیستن، راهی با ایمان مردن و به فلاح و رستگاری رسیدن، فراموش نکردن پروردگار است. زیرا عمر آنانیکه خداوندگار خویش را فراموش میکنند، در گرداب غفلت ضایع میشود. از آن غفلت فقط با مرگ میشود بیدار شد. لاکن آنوقت دیگر خیلی دیر است.

خداوند منان میفرماید:

"مثل آنانیکه از یاد خدا غافل اند و خدا را از یاد خود غافل ساخته اند نشوید. آنها گمراهانند. (الحشر– ۱۹)

یکی از اصحاب:

"یا رسول الله (ص)! احکام اسلام زیاد گشته، به من چیزی یاد بده تا با آن به آسانی رضای خدا و سعادت آخرت را بدست بیآورم." تا گفت؛ رسول اکرم(ص) به او:

"دایماً تسبیح ذکرالله ورد زبانت باشد." فرمودند. (ترمذی – دعوت، ۴؛ بن ماجه، ادب، ۵۳)

ذکر خداوند تنها تکرار لفظ کلمه الله نیست. ذکر، زمانی که در دل مسکن گزین شود، آن وقت است که همه ای نیات و اعمال به مقام و جایگاهی حقیقی خود میرسند. ذکر با این کیفیت، "آری! تو پروردگار ما هستی!"، به این شکل عهدی را که با پروردگار خویش بسته بود را وفا کرده، با صداقت کامل رب خود را هرگز فراموش نمیکند. به دلیل خطرهای بزرگ غافل ماندن از ذکرالله است که خداوند سبحان ما بندگانش را در این خصوص هشدار های زیادی کرده است. حتی خداوند منان، حین فرستادن موسی (ع) و هارون (ع) به نزد فرعون به آنها:

"تو و برادرت، با هم آیات ما را ببرید. یاد من را از یاد نبرید."

(طه – ۴۲)

فرموده، حتی آنها را از این هشدار بیرون نساخت. آنهم به این دلیل، تا به ما مثال و عبرتی گردانده باشد.

برای رهایی دل مؤمنی از غفلت ونایل شدن به رضای الهی، ذکر دایمی آنرا وسیله است. آنهم نه کوتاه مدت، بلکه یک عمری، با گرفتن هر نفسی در ادای اذکار الهی، میتوان به این فیض الهی رسید.

خداوند سبحان میفرماید:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

"ایمان دارندگانی که ذکر خدا را میکنند و با قرآنیکه از جانب او نازل شده است، زمانی خشوع دلهایشان فرا نرسیده است." (الحدید ١۶)

این آیه، با گذراندن زندگی سخت و مشقت در مکه و رسیدن به نعمات فراوان زندگانی مدینه، جهت بیدار ساختن شماری از اصحاب، نازل شده است. بدین ملحظ ما هم با داخل شدن در اقلیم بی پایان محبت الهی، پس باید خود را با بریدن از علایق دنیایی و منفعتهای فانی به نشاط معنوی رساند.

چون عشاق، معشوقه های خود را دردلهایشان حمل میکنند و هرگز از یاد نمی برند. قلب بدون عشق خاک رامیماند. معرفت در عشق است. زیرا دلیل هستی محبت است. خداوند باری تعالی محبت که با ذات خویش پیداکرده بود را با آفرینش عالم هستی به رخ کشید. عظمت عشق، در میزان فداکاری به معشوق است. یکی از نمونه های بارزی این حالت التجا به حضرت دوست، در بیداری سحرگاهیست.

از اینکه مؤمنین دایماً شعور ذکر الله را زنده داری کنند، لازم دیده شده؛ از طرف دیگر پر برکت ترین وقت برای تسبیح ذکرالله "سحر" ها است. خدای بزرگ به همه ای ذکر های این وقتی شب ارزش بیشتری را بخشیده است. چون هنگام سحر به ذکر وعبادت

مشغول شدن خیلی سخت به نظر میرسد. به همین سبب، احیای سحرها اخلاص محبت و تعظیم بنده را در برابر خداوندگارش نشان میدهد.

خدای سبحان رضایت و خوشنودی خود را از این بختیاران چنین ابراز میکند:

"بی شک آنانیکه برای خدا دست از گناه برمیدارند، با گرفتن بخشوده های خداوندگارخویش (احسانات الهی در جنت) در جنت ها و کنار چشمه ها با هم دیدار میکنند. بیشک آنها، از بهترین رفتارکنندگان بودند. آنها شبها را خیلی کم می خوابیدند، در سحرها استغفار میکردند." (الذاریات – ۱۵- ۱۸)

باز خدای سبحان میفرماید:

"آن که، شب برخواستن به نمازت را میبیند. در میان سجده کننده گان گردشت را هم ..." (الشعرا – ۲۱۸-۲۱۹)

با نزول این آیه مبارکه رسول اکرم (ص) شبی میان خانه های اصحاب خود گشتند، آن خانه ها را چون هیاهوی زنبورهای عسل در حال تسبیح، ذکر و تلاوت قرآن دریافتند.

از اینکه محبت الهی در دل به چه اندازه باشد، یقیناً رغبت به نماز شبانگاهی وتسبیحات به همان اندازه تظاهر میکند. به همین سبب است که نماز و تسبیحات شبانگاهی ماهیت دیدار آن یار بزرگ را می نماید.

در آیات دیگری می فرماید:

"قسمت از شب را به سجده کن؛ قسمت طولانی تر شب را به تسبیحش بگذران. این انسانها، این دنیای زود گذر را دوست میدارند، حالانکه روزی سخت (آ خرت) پیش رو داشته خود را اهمیت نمیدهند." (الانسان ۲۶-۲۷)

"آن بندگان متقی که شبها را برای نماز و استغفار) کنارهای خویش را از تخت خواب ها (شیرین) بیدار میسازند. با ترس از عذاب پروردگار خویش و به امید رحمت او دعا میکنند. از رزق که برایشان بخشوده ایم به خیر انفاق میکنند." (السجدة – ۱۶)

حقیقتاً، شبها برای مؤمنین که به کمال رسیده اند، به سبب فیض و سکونت درونی آن غنیمت استثنایی است. آنانیکه قدر این نعمت را به خوبی میدانند، به خصوص بعد از نیمه شب، هنگامیکه دنیا در آرامش عمیق به سر میبرد، فضای پرفیض توصل به پروردگار هستی را برای قبول دعا، عبادات و التماس های پر درد را در میآبند. همان گونه که روزها، زمان مقصود برای تأمین غذای بدن است، از نظر آنها شبها فرصتهای تغذیه ای روح و اوقات پر نور سازی قلبها از فیوضات الهی میباشد.

از کدام دوست خدای بزرگ، طلبه هایش، حکمت مسئله ار که به آن پی نبردند می پرسند:

"استاد، هنگامیکه به اطراف خود نگاه میکنیم، می بینیم که؛ سگها مثل بعضی حیوانات برای گوشتش ذبح نشده به اجل خود میمیرد. باوجود اینکه ظاهراً بعضی حیوانات از یک شکم چوچه های زیادی را تولد میدهند، تعداداً زیاد نمیشوند.

لاکن، انسانها به قصد عبادت اکثراً گوسفند ها را قربان میکنند و از گوشت آن منحیث غذا استفاده میکنند. با وجود مصرف قابل ملاحظه ای گوسفند، به طور عموم در سال یک چوچه بره ای بیش به دنیا نمی آورند. اما باز هم شمارشان طوریکه ذکر شد، بر خلاف کم شدن به گونه ای افزایش میآبند. حکمت این برکت درکجاست؟"

آن ولی خدا بعد از شنیدن سوال در حالیکه تبسم زیبایی در چهره داشت، این جواب پر از حکمت را داد:

"در این مشاهده شما به حیوانات چه حکمتی نهفته است، این اشاره ای بارز حکمت زمان سحر است. چراکه، سحر وقت نزول ناگهانی فیض و رحمت است. سگها، همه ای شب پارس کنان وقت سحر را میخوابند. لاکن این گوسفندان است که هنگام سحر بیدار می مانند. به همین سبب از سهمیه برکات وقت سحر سهم خود را برمیدارند."

قسمیکه دیده میشود، آنیانیکه در سحر به خواب هستند. چون هدر رفتن باران های پربرکت ثوری روی صخره ها، دشتها و دریاها از فیوض برکات سحرگاهی بی بهره می مانند.

بار الهی! ما بندگانت را حتی به اندازه ای نفسی از یاد خود غافل نساز! روزها وشب هایمان را با برکات ذکرالله تنویر کن! دلهای مان را با باران های پر فیض سحرگاهی زنده دار! از حقیقیت با حشمت و شکوه ذکرالله جمیع مان را بهره مند گردان! آنانیکه از درک عظمت الهیت محروم هستند را هدایت فرما! به حرمت آنانیکه سحر گاهان را با ذکر تو سپری میکنند، وطن و ملت مانرا از شر اشرار در امان دار!

آمین!.

قرآن و تفکر -۱-



آسمانها، اگر با همه ای ستاره های درخشانش تا قیام قیامت تجلی عظمت و قدرت، سلطنتِ بماند؛ قرآن هم با همه ستاره هایش "آیات" برای انسانیت چون آسمان اقبال و استقبال تا قیامت زندگی خواهد کرد. از همین جهت است که، خوشبخت ترین انسانهای جهان، با گرد آمدن در زیر سایه ای قرآن از نور حیات بخشش بهره ور میشوند.

قرآن و تفکر - ۱ -

صفت های خدای سبحان در این عالم هستی به معنی کامل در سه مکان تجلی میکند:

انسان، قرآن و کائینات

انسان، به بهره گیری از تجلی اسمای الهی منحیث مخلوقِ، این عالم هستی را تشکیل داده است. تجلی عین اسماء در قالب کلمات وجود قرآن را تشکیل میدهد. قرآن نظر به انسان مفصل تر است. آن هم به دلیل برابر بودن ویکی بودنشان است:

"قرآن و انسان دو گانه هستند...." فرموده شده است.

جایگاه تجلی سوم اسمای الهی از اینکه کائینات است، قرآن به نوعی تفسیر آن است. کائینات قرآن آرام و بی صدا، قرآن هم یک کائینات پر از صداها است. انسان با گوهر ذاتی خویش میان انوار قرآن و کائینات به کمال سلطان تجلی اسمای الهی رسیده است. از این نگاه «انسان، قرآن و کائینات» دقیقاً یک خانواده ای توحید هستند.

قسمیکه، آسمانها با همه ستارگانش تا قیام قیامت نمونه از ساختار قدرت بماند، قرآن هم به مثابه آسمان از اقبال انسانیت با همه ستارگانش (آیات) درخشیده و تا قیام قیامت زندگی خواهد کرد.

از این جهت، بهترین انسانهای خوشبخت این جهان، آنانی هستند که خود را در تحت سایه قرآن گرد آورده و با نور زندگی بخشش خود را می پرورانند.

هر راز، حکمت و حقیقت در قرآن پنهان، و سعادتِ ایمان آشکار است. این جهان بی حد و مرز نشان میدهد که، پروردگار اگر خواسته باشد اقیانوس را در زره ای یا هم زره ای را در اقیانوس مخفی نگهدارد یا هم آشکار دارد.

به استناد به این حقایق حضرت مولانا چنین میفرماید:

"روز در من آرزوی دیدن انوار الهی در وجود انسانها پیدا شد. طوریکه دریایی را در قطره ای، آفتاب را در زره ای میخواستم ببینم..."

از یک نگاه اشتیاق رسیدن به حقایق، واقعیت را که بیان این اظهارات از اعماق حقیقت میکند، بزرگترین واسطه ای که انسان را به بلندای جایگاه میکشاند حقیقت **تفکر** است. زیرا یگانه واسطه ای رسیدن به حقیقت، به تعبیر شاه رگ حقیقت در تفکر و تجسس نهفته است.

در تفکر دل با کائینات؛ اهداف نحیفی، حکمتهای نازنین را به تظاهر میکشاند. تفکر در اقلیم آزمون جهانی، به عنوان درس خانه ای ایمان قایم مقام است. این جهان هستی که هر قدمش در اداره و تربیت الهی به سر میبرد، انسانهای که از خود تضاد ومخالفت نشان

میدهند، ارزشهای گوهر وجود شان را بیرون رضای حق می بینند، با زندگی زیان بار، سرمایه ای لازم ابدی را تامین نتوانسته، از این لحاظ در خسران بزرگی گیر افتاده اند.

فرزند آدم باید با زندگانی شرافتمندانه بندگی، گره از معمای حیات بعد از مرگ خود بردارد. با تفکر الهام بخش به حقیقت آن تسلیم گردد. زیرا که مرگ حیات انسان را چون گرداب در محاصره دارد. سخت ترین سرنوشت حیات بعد از مرگ را با حیات متفکرانه ای به سرنوشت آرامش و سکون میتوان مبدل کرد.

انسانها برای شناخت کائینات هستی و واقف شدن از حکمت ها و اسرار الهی با تفکر میتوان به آن ره یافت که این تنها در محوطه ای ارشادات قرآنی میسر میشود.

زیرا با نبود قرآن کریم اگر تفکر انسان، به گونه ای کامل ادراک، افهام و هوش نمایش داده میتوانست. خداوند متعال، برای بندگانش نه انبیا میفرستاد و نه هم کتبش را نازل میکرد. پس در خلقت انسان به چنین کمکی نیاز دانسته شده تا بتواند به قدر وسع، از استعداد تفکر و تجسس خود استفاده کند. اگر انسان به قرآن مخاطب نمی بود، برای مثل، آیا از اوصاف "احدیت" و "صمدیت" الله متعال واقف شده میتوانست؟ یعنی اینکه قرآن، با ارشادات وایقاذ هایش عالم از حقایق را به تفکر و تجسس انسانی راه باز کرده و این سرمایه ای فطری را به زیباترین ودرست ترین شکل استقامت میدهد.

اگر این درب باز شده تفکر قرآنی به ما نبودی، از درک وفهم کلیه حقایق هستی به گونه ای کامل محروم میماندیم. به این اساس در محتوای حکمتهای بی پایان قرآنی باید ذهن خود را مصرف کرد. طبعاً این هم باید در حد و اندازه های معلوم و مشخصی صورت گیرد. زیرا قرآن، با بیان اینکه "تازه و یا خشک هر چه که باشد" آنچه با خود داشته، از پی بردن به منظومه ای حقیقت هایش، مثل پی بردن به آخر کائینات ناممکن است.

مقصد اینکه، درخصوص نحوه ای استفاده قوه ای تفکر وتجسس انسانی؛ با ارشادات بی پیان قرآنی برای بشر مرز افق کشیده شده است. این مطلب باید خوب دانسته شده و از حدود این مرز باید فهمیده شود. این عقل کم حجم مشت مانند؛ لاکن میزان حقیقت آن اندازه ای کوه قاف است. به همین دلیل استکه عقل را در ظرف الهامات آبدیده کرده، با تسلیمیت هر چه کامل باید مزین ساخت.

ازاین نگاه، هر مفسر که حد خود را شناخته و عاجزیت خود را درک کرده، معنای هر آیت قرآن را به حد توان قوه ای درک خویش تفسیر کرده، بعداً:

"والله اعلم" گفته، بیان حقیقت آیات را به خود آن ذات متعال راجع ساخته است.

چرا که، از آب موجده در هر گونه ظرف آشپزخانه تا آب موجده ای اقیانوس گرچه تفاوت ماهیتی وجود ندارد، اما فرق بینهایت حجم و کمیت وجود دارد.

ازطرف دیگر اگر به کور مادر زادی از وجود رنگ تشریح شود یقیناً در ذهنش اثری میگذارد. لاکن بین این اثر و حقیقت آن رنگ چه اندازه تفاوت وجود دارد! اصلاً قابل سنجش نیست.

با دید از این پنجره ای منطق در واقع به همه ای الفاظ که در احاطه قرآن است؛ به معنای که از تفکر بشری اخذ میشود را، نمیتوان به داشتن یک معنای کامل و بی نقض ادعا بست.

حاصل همه ای این کیفیات اینست که برای رسیدن به حقیقت تفکر و تجسس با فهم بشری درحدود مفهوم گیری توجه مبذول میدارد. اکنون به جهت این برای درایت بیشتر از ارشادات قرآنی چند دسته گل را برای دلهای تقدیم کنیم:

همانا قرآن کریم که رهبر بی همتای هدایت و سعادت است، در آیات بیشماری از حکمتهای آفرینش انسان سخن گفته، به فکر درباره ای نظام خارق العاده ای کائینات و اینکه خود؛ معجزه ای بیان است، دعوت میکند. آنانیکه میخواهند لایق حیثیت زندگانی انسانی زندگی کنند، مجبور هستند به دنیای تفکر استقامت داده ای قرآن داخل شوند.

شعور تفکر انسانی در مورد حادثات کائینات هستی:

"این جهان چیست؟ چرا خلق شدم؟ ماهیت و حقیقت روزهای فناپذیر چیست؟ راهی سعادت کدام راه است؟" خلاصه: "به چه کسی هستم؟.. چگونه باید زندگی کنم؟.. چگونه باید فکر کنم؟.. و چگونه برای وداع از این دنیای فانی آمادگی بگیرم؟.. "به این گونه پرسش ها جواب میجوید.

به طور کلی از اینکه کائینات در محاسبه ای خیلی اساسی به سر میبرد، برای بالاترین مخلوق هستی همانا که انسان است؛ این چگونه ممکن است که بی مقصود، تصادفی به عبث آفریده شده باشد.

درآیه کریمه خدای سبحان میفرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ

"آیا شما را به عبث، یک بازی و سرگرمی آفریدن مانرا و شما را به ما بر نگشتن تان را فکر میکنید." (المؤمنون، ۱۱۵)

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

"آیا فرزند آدمی سربخود گذاشته شدن خود را فکر میکند." (القیامه، ۳۶)

دوره ای معصومیت انسان با بالغ شدنش به پایان میرسد. برای مؤمنین که رویای ثابت کردن بندگی خویش دارند، این مرحله دوم است که با مسؤلیت جدیدی شروع میشود.در این مرحله پخته شدن برعلاوه ای عقل و هوش با چشم دل نیز به تفکر لازم است،

اسرارالهی جهانی، حکمتهای قدسی، رنگهای حقیقی تنها و تنها به دلهای مؤمن شگافته میشود. در آیات مبارکه آمده است:

"آنها، آسمان بالای سر خودرا چگونه ساخته، آراسته ایم؛ آیا نمیبینند؟ در آن هیچ درز و شگاف هم نیست. ارض را (زمین را چگونه) هموار کردیم، به آن کوههای مستحکم قراردادیم، درآن از هر جفت دل دهنده مقرر کردیم؟! (همه ای اینها را) برای هدایت هر بنده ای، برای باز کردن چشم قلبش و عبرت دادنش (کردیم)."
(ق – ۶-۸)

طلوع و غروب این آفتاب بی ستون با روشن و خاموش شدن شبانه روزی ستاره گان، جنبش های هلال و بدر مهتاب با نعمتها ی مختلف و لذات گوناگون این عالم هستی را کیف برده و صنعت کار این کارگاه بزرگ را با ناسپاسی واحسان فراموشی نادیده گرفتن و زندگی زیان باری را زیستن، در مورد این گونه زنده گانی، آیات قرآنی چه با شکوه هشدار و ارشاد میدهد:

"آسمان، زمین و آنچه میان اینها ست را به عبث نیآفریدیم."
(ص، ۲۷)

"ما آسمانها، زمین و آنچه میان آنهاست را بیهوده باشند گفته نیآفریدیم. ما آنها را، تنها و تنها آنطوریکه لازم بودست، برای حقیقت خلق کردیم، اما زیاد انسانها این را نمیدانند." (الدخان، ۳۸-۳۹)

جهان هستی نمایش از صنعت خارق العاده ای جلوه های عظمت اوست. در این مکان بسیار زیبا آن سینه های که با شعور ایمان بسرمیرند؛ به بیداریهای فکری، به هیجانات دیدار قدرت کائینات و چه لذات معنوی مفتخر میگردند.

در آیات مبارکه میآید:

"آیا از آسمان آب نازل کردن خدا را و سپردن آن را به منابع روی زمین ندیدی؟ باز به وسیله ای آن گیاهان رنگارنگ می رویند، بعداً آنها را به پختگی رسانده زرد ساختن شان را میبینی. بعداً به زباله ای مبدل میگردند. البته در این برای اهل خرد یک تذکر نهفته است." (الزمر، ۲۱)

"بی شک در آفرینش آسمانها و زمین، در از پی هم آمدن شب و روز، در رفتن کشتی ها روی دریاها با بارهای حمل کرده ای شان برای فایده رساندن به انسانها، در آب که خدا از آسمان برای زنده گرداندن خاک مرده نازل میکند، در نشر هر جفت جاندار در روی زمین، باد ها را و ابرهای را که برای فرمان برداری حاضر به اطاعت هستند تا استقامت داده شوند، برای جماعت که فکر میکنند؛ (برای اثبات وجود خدا و یگانگی او) بسیار آیات ونشانه ها وجود دارد. (البقره، ۱۶۴)

حقیقتاً برای چشمهای بینا، از آسمان انوار محبت میبارد، از خاک زمردها عاشقانه پاشیدن میگیرند. قسمیکه، انسان صاحب تفکر

اطراف زمین وآسمان را در دایره ای محبت به محاصره میگیرد؛ احساسات درونی و ظاهری خود را، ضرورتاً با محبت الهی تالیف و معناً برای تکامل وجودی خود مسلك میگرداند. خدای متعال میفرماید:

"زمین را فرش گرداننده، کوههای ایستاده و جویهای روان را آفریننده و در آنجا (زمین) از همه ای میوه ها جفت جفت آفریننده اوست. اوست که به تعقیب روز شب را میآورد. هر آیینه برای گروه که فکر میکنند، نشانه های وجود دارد." (الرعد، ۳)

آنانیکه بندگی خود را به خداوند و امت بودنشان را به رسولش(ص) سعادت میدانند؛ در رابطه محبت صف میبندند. نام این جبه ای علوی ایمان است. ایمان که از روشنایی نور حق در دل، پرشدن قلب محبت؛ سرریزکنان احساس قدسی را جلوه میدهد. آنانیکه با دل پر فیض به کائینات نظر میکنند، به احساسِ میرسند که، در نظرهایشان آسمان بالای سرخود را چون چلچراغ بلوری، از اسرار الهی که چشم را خیره میکند نگریسته؛ زمین را با هر درخت و با هر برگ آن؛ گویا دستان نیاز را به سوی پروردگارش به التماس برداشته.... چمن زارها، چون مصلی جماعت محمدی(ص)، گلهای روی چمن، چون امت با صفا در حال خرامیدن... کوهها ی که نشانه های قدرت هستند، در حال قیام به حضرت حق(ج)... ابرها، چون دریاهای سیاح آسمانی؛ منابع فیض و برکات... بادها، چون قاصدین غیبی الهامات الهی... رعد وبرق ها، چون جرقه های امید و

ترس. صاعقه ها وغرشها، چون فرامین سلطنتی قهارو بمب افکنهای هشداردهنده بهر غافلین... روزها، چون ظهور نورش؛ شبها، چون جنبش حکمتها و اسرار....خلاصه اینکه دنیا، چون کتابی از اسرار و تجلی پر از نشانه های عبرت انگیز. تجلی فعلی اسمای الهی، ظاهراً قرآن خاموش... قرآن هم کتاب که جهان را در خود پیچانده است... انسان هم به مثابه ای تجلی بندگی میان قرآن و کائینات جا قایم کرده است.

عایشه (رض)، منظره ای رقت قلبی رسول اکرم (ص) را چنین به تماشا مینگرد:

یک شبی رسول خدا(ص) به من:

″ای عایشه! اگر اجازه دهی، شب را با عبادت به پروردگارم بگذرانم.″ گفت. من هم:

″به الله، قسم بودن با تو را خیلی دوست دارم، تنها آنرا که من را به دوست داشتن تو واداشته است را، بیشتر دوست دارم.″ گفتم.

بعداً برخواست، زیبا طهارت کرد و به نماز ایستاد. میگریست... آن قدر گریه کرد که، لباسهایش، ریش مبارک، حتی سجده گاهش از اشکهای مبارک تر شد. او، که در چنین حالتی بود؛ بلال برای نماز به حضور مبارک رسید. چون ایشان را در حال گریه کردن یافت، گفت:

"ای رسول خدا(ص)! درحالیکه خداوند سبحان همه ای گناهان گذشته و آینده ای شما را بخشیده است؛ هنوز هم گریه میکنید."

در جواب این سخن بلال (رض) پیامبر خدا (ص):

"آیا بنده بسیار شکر گذار به خدا(ج) نباشم؟ به خدا (ج) که امشب چنان آیاب به من نازل شد که، وای به حال آنانیکه اینها را بخوانند و در آن تفکر نکنند!" گفت و این آیات را خواندند:

«بی شك که در آفرینش آسمانها و زمین، در پی هم آمدن شب و روز، برای صاحبان عقل دلایل (وحدانیت الهی) قطعی وجود دارد. آنها، چه به پا ایستاده باشند، چه نشسته، چه هم به پهلو خوابیده باشند. (هر لحظه) ذکر خدا را میکنند؛ در باره ای آفرینش ارض و سماوات عمیق عمیق فکر میکنند و: بار الها! تو اینها را به عبث نیافریدی. تو را تسبیح میگوییم؛ ما را از عذاب جهنم نجات ده! میگویند.» (آل عمران ۱۹۰- ۱۹۱)" (بن حبان، ۲، ۳۸۶)

شبی که این آیات به رسول اکرم(ص) نازل گردید، تا صبح همان شب با نگریستن به ستاره های آسمان گریستند. اشکها ی چشمان مؤمنین هم با لطف پروردگار، یقیناً زینت شبهای فانی، روشنایی تاریکی های قبر، قطرهای شبنم باغچه های بهشت آخرت است.

از ماه ها، شب ها و روزهایی، که از الطاف پروردگار هستند، وجود دارند که بهترین لحظه ها برای اثبات بندگی و وصال دوست

میباشند. خداوند سبحان، با انشاء دوازده ماه تقویم سماوی بعضی ماه ها را از دیگری مکرمتر گردانده است. ماه "رجب" که مسمی به شهرالله هم است، یکی از این ماه ها، میتوان نام برد.[۹]

حتی در دوران جاهلیت در این ماه شمشیر ها در نیام بودند، روی علایق خونی روی کش آرامش کشانده میشد. با آمدن اسلام هم به ماه رجب این حرمت و تعظیم دوام یافت. این ماه مبارک، شب نخست جمعه ای اول خود را با زبان ملائک بنام رغایب و شب بیست و هفتم خویش که معراج در این شب صورت گرفت. بنام ماه دو قندیل شرفیاب گشته است.

برپا داشتن این شبها را با فیض و محبت رسول الله (ص) از مهمترین وظایف خود بگردانیم. زیرا که محبت رسول اکرم(ص)، سرمایه ای سعادت قلبهای ما است. او را با محبت اطاعت کردن، بختیاران که به او دل داده اند؛ مسافرین هستند که با اشتراک در قافله ای پیامبران، صدیقان، شهدأ و صلحا به نعمت های بیکران خداوند منان (ج) مفتخر گشته اند.

خداوند سبحان (ج) قلبهای مان را؛ حلول این روز مبارک، شب و ماه ها را که مفتخرش گشته ایم؛ با فیض وبرکاتش نصیب گرداند، با نور رسول اکرم (ص) روشن بگرداند، با محبت او تزئین بخشد. ما را در تحت پرچم

۹ از اینکه این نوشته در ماه رجب شروع این ماه های سه گانه رجب، شعبان و رمضان اثابت کرده به این موضوع ربط گرفته

رسول مقبولش (ص) حشر کند و ما را به شفاعت ایشان مفتخر گرداند.

کشورمان و بالجمله عالم اسلام را به خیر، فتوحات و فیوضات مفتخر گرداند.

بارالها! این دیار غربت وتنهایی را ترک کرده، رونده هستیم. در آنجا ایمان آفتاب ما، انبیا و صلحا دوست های ما، اعمال صالح هم باغچه های سعادت ما باشند!

بارالها! مارا، از بندگان که کائینات و حادثات آنرا با چشم دل دیده بتوانند صاحبین ادراک حقیقی گردان! "بخوان" از این امر جلیلیت به ما بندگانت عنایت ها لطف فرما.

آمین!..

قرآن و تفکر - ۲ -



دلهایمان، با حقایق قرآنی و سنت مسنونه ای حضرت محمد (ص) اشتیاق و محبت ناگسستنی داشته خود را در آن بپروراند. زیرا قرآن و جناب حضرت محمد (ص)، ما را همواره به راه سعادت و هدایت بی پایان دعوت میکنند. نباید فراموش کرد که کتاب و سنت امانت از جانب خدا (ج) و رسولش (ص) به ما است؛ این دو را تنها با زندگی کردن در محتوای شان میتوان صاحب شد و نگهداشت.

قرآن و تفکر – ۲ –

فرزند آدم یک موجود تنها از گوشت و استخوان نیست. او ابداع آفرینش است، یعنی عجوبه صنعت خلقت استکه، خدای مهربان استعداد وصلت به ذات مقدسش را درمیان موجودات هستی به او عطا کرده است. انسانیکه با محافظت از شرف و حیثیت آفرینشش به کمال میرسد؛ معظمترین، مجرای خیرها، سرچشمه ای تجلیات علمی و کونی و مظهر فیوضات الهی است. چون خدای منان او را به *"اَحسَنِ تَقوِیم" یعنی به زیباترین خلقت توصیف کرده است.*

علی الرغم نایل شدن به این همه الطاف بیکران الهی خود را با افگندن در گردابهای جهالت و خسران، چه غمگین کننده است که برای خود کفن عذاب را ببافد.

هدف از آزمون انسانها دردنیا محافظت از تیر های مرعی و نامرعی نفس است. به همین لحاظ، ایجاب میکند در هر جرعه ای غرق شدن را و در هر لقمه ای احتمال بند ماندن و گیر افتادن را از چشم نه انداخته، عمر و قلب خود را در اقلیم بیداری و هوشیاری کامل بگذراند. عمر، تقویمی را میماند که گذر هر روز آن این زندگانی فانی را با خود شامل میسازد. دست نامرعی، هر روز از برگ زندگانی ما کنده و آنرا تحویل بادهای اجل میکند.

روزهای گذشته شاهدان و روزهای آتی هم مسافران ما هستند. برای روزهای مسافر خود به گونه هر چه زیبا تر، با اعتنا آمادگی گرفتن ضروری است. عمر ها، مثل دوسیه های ابدی هستند. ملکهای کرام الکاتبین همه ای اعمال را بدون احتمال خطای ثبت میکنند. آن دوسیه ها یک روزی در جلوی چشمهای ما آورده میشود و به ما:

اِقْرَأْ كَتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

"اعمال نامه ات را بخوان! امروز تنها نفست برای حساب چون پرسنده ای کافی است." (الاسرأ، ۱۴) گفته میشود.

بر علاوه ای اعمال نامه های ما این زمین که روی آن زندگی کردیم، برای شهدات در قبال اعمال ما به حضور خداوند مهربان به زبان میآید. در آیه ای کریمه ای میآید:

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

"اینک آن روز (زمین، کارکردهای بالای خود را) اخبار خویش را میگوید." (الزلزل، ۴)

ان شاالله آن روز چهره های همه ای منحیث مؤمنینِ سفید باشد. به همین خاطر قرآن کریم ما را چنین استقامت میدهد:

"(آن متقی ها که برای نماز گذاردن و استغفار کردن) تخت خوابهای (راحت) خود را کنارمیزنند. از عذاب پروردگار خویش

بیمناکند و به رحمت او امیدوارند. از آنچه که روزیشان گردانده ایم انفاق میکنند.″ (السجدة، ۱۶)

″ما از عبوسی و درد سرسازی در یک روز از پروردگار خویش (از عذاب او) میترسیم (میگویند)...″ (الانسان، ۱۰)

″از عذاب پروردگار خویش بیمناکند. به راستی که (مقابل) عذاب پروردگار خویش مأمون بوده نمیتوانند.″ (المعارج، ۲۷-۲۸)

قرآن کریم آنانی را که خود را از عذاب الهی در امان احساس میکنند، فقط در زمره ای خاسران هستند، بیان میکند:

″آیا از عذاب الله مأمون گشتند؟ فقط از گروهی که به خسران رسیدند، از (این گونه) مهلت دادن الهی مأمون بوده نمیتوانند.″ (الاعراف، ۹۹)

آنانیکه از رحمت و یاری پروردگار به یأس متوصل گشتند، تنها کافر بودنشان بیان میگردد:

″از رحمت پروردگار قطع امید نکنید. چرا، جز گروه کافران از رحمت الله قطع امید نمیکنند.″ (یوسف، ۸۷)

چون قلب مؤمن میان میان خوف و رجأ با هیجان بندگی میلرزد. به موازنه ای میان ترس و امید جایگاهی ″بَینَ العَفوِ وَالرِّجَا″ تعبیر میگردد که، مؤمن همواره دست به دعا وتذرع داشته تا آمدن مرگ این موازنه را هوشیارانه نگهمیدارد. در آیه مبارکه آمده است:

"با ترسیدن به الله و امید وار بودن (به رحمت او) دعا کنید. یقیناً برای اهل احسان این رحمت زیاد نزدیک است." (الاعراف، ۵۶)

در حقیقت مؤمنین:

"به رحمت او امیدوارند و از عذاب او بیمناکند. چونکه عذاب پروردگارشان عذاب اجتناب دهنده ای است." (الاسرأ، ۵۷) مناسب تعریف آیه ایجاب میکند که زندگانی متفکرانه ای را در پیش گیرند.

جز پیامبران الهی و آنانیکه پیامبران مشخص ساخته اند، دیگر هیچ کسی ضمانت تأییدی ایمان ورستگاری ابدی را ندارد. برای تصدیق این گفته:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ
وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

"ای آنانیکه ایمان آورده اید! بترسید از خدا به حق ترسیدن از وی و نمیرید مگر مسلمان بوده." (آل عمران، ۱۰۲) میفرماید.

ترس خدا دردل، نور سعادت قلب است. قرآن کریم، پر است از آیات عذاب و اخبار جهنم. علی الرغم این بعضی انسان های غافل:

«خداوندغفور است؛ او دوست میدارد، از او ترسیده نمیشود.» به چنین بیانات قرآن کریم چنین هشدار میدهد:

"ای انسانها! پرهیز کنید از قرار گرفتن در برابر پروردگارخویش. از روزیکه به پدر به نام پسرِ و نه هم پسرِ به نام پدر خویش حساب بدهد، دوری گزینید. بدانید که، وعده ای خدا حق است. هان که حیات دنیوی شما را فریب ندهد و شیطان، با اطمینان دادن به عفو پروردگار شما را باور (فریب) ندهد. (لقمان، ۳۳)

باز هم بعضی غافلان را:

«گناهت به گردن من!» با گفتن الفاظ احمقانه ای کبرآلود، خود را غرق گناهان ساختن چه غمگین کننده است.

غافل در دنیا مسرور میباشد. با شور و مستی غرق نعمات دنیا میگردد. اما یك بنده ای متفکر و صالح، زندگی دنیا را غنیمت میبیند؛ در شور وهیجان رسیدن به مدارج عالی معنوی زندگی میکند. غافل؛ قدر، یعنی با تقدیر الهی در حالت دعوا و عصیان است. در داخل سوالات "چرا" و "به چه خاطر" گیر مانده است. شخص صالح و متفکر، با نظر کردن به حکمت و عمیق شدن به حقیقت در رضایت، کسب حضور وآرامش به سر میبرد.

بعضی کس ها گویا با تصوف از خود ساخته خویش رفتار های عجیب را انجام داده، واضحتر این که به آن مقام و جایگاه معرفت که خانه ای دل است نرسیده و از اسرار آن هیچ آگاهی نداشته؛ با وجود اینکه در جایگاه مولانا، یونس و امثالشان نیست:

«من نه بهشت را میخواهم و نه هم از دوزخ بیمناکم. من عاشق حق هستم. تنها او را دوست دارم...» بیان اقوال بلند پروازانه، مجذوبیت ساختگی را نشان دادن، اصلاً قابل قبول نیست.

آنکه به خدا فانی میگردد، همه ای راههای ماسوا قلبش را میبندد. تنها راههای که به خدا میکشاند را باز میدارد. در آن به کمال عشق و محبت میرسد. با بیان ((قدیسه سیرروح)) از عبدالقادر گیلانی، پروردگارش به بنده ای عاشق که در این حالت رسیده، آنقدر دوست داشتنی میباشد که محبت همه چیز ها را از فرش تا به عرش از دل خود میکشد. آن گونه میکشد که، نه به دنیا و نه هم به آخرت فکر میکند. حتی از خود هم میترسد، تنها انسیت با پروردگارش را میجوید. یقیناً مثل داستان لیلی و مجنون میشود:

در داستان آمده؛ جوانی که مجنون محبت لیلی بوده است. از میان خلق جدا میشود، به تنها زندگی کردن شروع میکند. شهر های آباد را ترک میکند، میان حیوانات وحشی آمیزش میگیرد. توصیف یا هجو گویی مردم را به یک کناری میگذارد، دیگر نشنیده نه هم میگوید. دیگر سخن گفتن یا خاموش بودن شانرا پروا نمیکنند. یک روز مجنون را میپرسند:

«تو کی هستی؟»

«لیلی!» میگوید.

باز پرسیده میشود:

«از کجا آمدی؟»

«از لیلی...» میگوید.

دوباره میپرسند:

«به کجا میروی؟»

«به لیلی » میگوید.

چشم و دل مجنون از شدت عشق لیلی به همه ای عالم اعما شد. گوشهایش جز شنیدن نام لیلی نشنوا شد. (عبدالقادر گیلانی – فتح الربانی – ص ۲۸۴)

مؤمن زمانیکه با عشق خدای سبحان را بشناسد و به او فانی شود، آن زمان خانه ای دلش از همه ای موجودات خالی میگردد. تنها با او پر میشود. عمر آرزوهای دنیوی و بشری را تمام میکند. قلبهای عاشق، در تنهایی یا میان خلق همه ای همه وقت در حال انسیت با پروردگارش میباشد. "آنگونه که امر شده ای درست درست باش!" (هود، ۱۱۲) در تحت این فرمان، مسیر سعادت را درمیابد. الله تعالی اینگونه بندگانش را از حقیقتهای پنهان آگاه میسازد.

خداوند منان، رسول مقبولش محمد مصطفی (ص) را "الگوی شخصیت" قرار داده، ارمغان بشریت کرده است. در هر گام بشری برای هر مؤمنی رسول اکرم(ص) نمونه ای مثال است. در روایات آمده است؛ از محبت در دل داشته ای شان با نوه های عزیز خویش

حسن (رض) و حسین (رض)، توجه بیشتر به عالم بشریت مبذول داشتند. به همین مناسبت جبرائیل (ع) به محضر رسول اکرم(ص) رسیده و پرسیدند:

"آیا آنها را بسیار دوست داری؟"

رسول خدا(ص) فرمودند:

"بلی، دوست شان دارم."

آن وقت بود که جبرائیل (ع) این خبر را به ایشان داد.

"یکی اینها زهر داده شده، دیگری هم به شهادت رسانده میشود..."

بعد از شنیدن این خبر رسول خدا (ص) محبت خویش با نوه های گرامیشان را متعادل ساختند. (عبدالقادر گیلانی – فتح الربانی – ص- ۳۱۴)

این را هم باید خاطر نشان کرد که، محبت به غیر از الله (ج) بیش از حد نیازش در نزد حضرت دوست (ج) پسندیده ومقبول نیست. باوجود اینکه رسول اکرم (ص) مسبب آفرینش همه ای هستی هستند، اگر ایشان تحت ارشاد و ایقاذ جناب حق روی مثال ذکرشده قرار نمی گرفتند، ایشان هم مرتکب عمل ضل آلود میشدند. با اهمیت بودن دوری از افراط در محبت را از این مثال دانسته وکوشش نماییم تا علاقه ای قلبی خود را به هر چیزی که

توجه ما به او جلب میشود متعادل نگهداریم. زیرا که، ما چون پیامبران الهی (ع) معصوم نیستیم.

در محبت حد و حدود نشناختن زمانی جایز است که تنها متوجه الله تعالی باشیم. داشتن احساسات ترس و رجأ به الله کریم (ج)، اگر همواره یکنواخت باشد، ابرهای رحمت آسمانهای ایمان میگردد. چون عاشق، همیشه با ترس رنجاندن معشوق و اندیشه ای از دست دادن محبت او زندگی میکند.

در قرآن کریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا
اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

"ای کسانیکه ایمان آورده اید! اگر شما خدا (دین خدا) را یاری کنید. خدا هم به شما یاری میکند، شما را ثابت قدم نگهمیدارد."
(محمد، ۷)

به همین خاطر از این لحظه های که در دست داریم باید برای هر چه زیباتر ساختن ایمان های مان با اعمال نامه های مملو از کردارهای صالح غیرت کنیم. نباید فراموش کرد که، ما مؤمنین به مثابه لطف پروردگار، نوه های آدم (ع) هستیم که ملائک به سجده کردنش مأمور گشتند و امت پیامبرِ هستیم که کارخانه هستی ز روی

او آفریده شد. زندگی در مسیر صراط المستقیم بواسطه ای قرآن داریم.

در حقیقت خانه ای دل خود را باید مملو از شور و اشتیاق محبت کلام پروردگار و سنت رسول گرامی (ص) اش ساخت. چون قرآن و سنت، ما را همواره به راه سعادت و هدایت بی انتها فرا میخواند. خداوند سبحان وصال بندگانش را به خود تنها و تنها با داشتن قلب سلیم معین گردانده است. بنا بر دعوت آنها (قرآن و سنت) بیخیال و بی تفکر ماندن، تنها خسران قلبهای غافل و بسته است. در آیه کریمه ای میفرماید:

أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

"آیا آنها قرآن را فکر نمیکنند؟ یا اینکه قلبهایشان قفل است؟" (محمد، ۲۴)

قرآن کریم این تفکر را، درخصوص عظمت و بزرگی خود هم توجیح میکند:

أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ
اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا

"آیا قرآن را فکر نمیکنند؟ اگر آن (قرآن) به غیر از جانب خدا آمده بود، در آن بسیار اختلافات و تضادها بمیان میآمد." (النسأ، ۸۲)

از چهارده قرن بدین سو ممکن نیست آیت را از قرآن رونما کرد که در تضاد با علم و فن قرار گیرد.

بالعکس هر کشفیات و اختراعات صورت گرفته ای هرعصر، به عظمت و شکوه قرآن افزوده است.

قرآن ۱۴۰۰ سال قبل هم خواسته های بدوی صحرانشین را برآورده میساخت تا او زندگی خود را به بهترین شکل ممکن رونق دهد. امروز هم قرآن با راز گشایی از بزرگترین دستآوردهای علمی همه را به حیرت کشانده و همه را مسخر خود میسازد!. چرا که، قرآن تا قیام قیامت همه ای ترقیات و پیشرفت های بشری را رهبری کننده است.

وعده ای حق تعالی در آیات قرآن کریم از نزدیکتر شدن کشفیات علمی روی آیات معجزوی قرآن داده شده است. این احوال خارق العاده ای قرآنی، در زمان های معینه ای الهی، در چهارچوب حقایق بزرگ وعد الهی تحقق میآبد. خداوند تعالی میفرماید:

"به انسانها در اندیشه هایشان و نفسهایشان آیات خود را نشان میدهیم که؛ راستین بودن آن (قرآن) به نفسایشان به خوبی معلوم باشد!.. آیا تنها شاهد بودن پروردگارت کفایت نمیکند؟.." (فصیلت، ۵۳)

در جهت بیان الهی مثال های زیادی وجود دارد. اینک چند آیت مبارکه و حقایق علمی:

"ای انسانها! اگر از دوباره برانگیختن خویش در شبه هستید، این را بدانید که، ما شما را از خاک، بعداً از نطفه، بعداً از علقه (القاح تخمه) بعداً از پارچه ای گوشت زنده ای آماده شده (که با گذشت زمان اعضای آن از جنین تشکیل میشود). خلق کردیم که، به شما (قدرت خود را) نشان بدهیم! ما آنچه را که بخواهیم، تا زمانی مشخص در رحم ها انتظار میگذاریم؛ بعداً شما را طفل نوزاد به دنیا میآوریم. بعداً برای رسیدن به دوران قوت تان (شما را به بلاغت میرسانیم). از میان شما یکتعداد وفات میکند؛ و از میان تان یکتعداد به پیری میرسد؛ تا به حال رسد که از یک شخص فهمیده به یک شخص که هیچ نمیداند بیآید! تو، روی زمین را خشک و مرده میبینی؛ فقط ما، هنگامیکه بر بالایش آب فروفرستادیم او، به جنبیدن میآید، متورم شده و از هر نوع (و یا از جفت) گیاهان دل باز کننده ای میرویاند." (الحج، ۵)

"قسم است ما انسان را، از گل (خالص ساخته شده) ناب آفریدیم."

"بعداً او را در قرارگاه مستحکم به حالت نطفه ای در آوردیم."

"بعداً نطفه را به علقه تبدیل کردیم. به تعقیب علقه، آنرا (انسان) را به پارچه گوشتی تبدیل کردیم. این پارچه ای گوشت را اسکلت بخشیدیم، و این دو را با هم پوشانیدیم. بعداً با ساختار عجیبی او را به شکل انسان درآوردیم. خداوند خالق وآفریدگار بسیار زیبا و بزرگ است." (المؤمنون، ۱۲-۱۴)

پروفیسور. دوکتور کیث ل. مور کانادایی در اثر خود که در خصوص امبریولوژی نوشته است؛ بعد از توضیحات رحمی این نوشته ها و معلوماتش را با آیات قرآن مقایسه کرده، از مطابقت علم با قرآن سخن گفته و حتی پیش بودن قرآن را با مثال ها و تعریفاتش از علم طب خبر داده است.

کیث تعابیر نطفه، علقه و مدغه ای قرآن را کاملاً مناسب حقایق علمی دانسته و روزنه در راستای پیشرفت های جهان طب میداند. صفحه ای که بنام نطفه یاد شده است، شامل تمام محتویات تحقیقات علمی است. صفحه ای علقه، به حالت خون بسته شده است. تمام خصوصیات حیات جنین، در این حالت بسته شده ای خون گردآوری شده است. مدغه هم حالت گوشت بسته شده است. هنگام دیدن ساختمانش انرا به حالت گوشت میبینیم. ظاهراً در بالایش اثرات دندان وجود دارد. کیث، از چنین معجزه ای که ۱۴۰۰ سال پیش از حادثه ای بزرگ نوعه ای ساخت و ساز آفرینش آدمی خبر میدهد؛ حیرت زده شده و با تصدیق حقانیت رسول اکرم (ص) و قرآن کریم مشرف به اسلام میگردد.

این و اینگونه تصدیق های دیگر را قرآن معجزتاً چنین بیان میکند:

"(ای حبیبم!) ارباب واقعی علم، حقانیت همه ای آنچه که از جانب پروردگارت به تو نازل میشود را و خواهند دید که تو آنرا در رهی پروردگار حمید میرسانی." (السبا، ۶)

با تحقیق روی اثر انگشت هر انسان، از تغییر نکردن نوک انگشتان تا اخیر عمر؛ و مشابه نبودن هیچ اثر انگشت با یکدیگر بیان شده است. از همین خاطر است که در امنیت و حقوق مطمئن ترین هویت اثر انگشت برای شناسایی پذیرفته شده است. این واقعیت، در اخیر قرن نوزدهم کشف شده مورد استفاده قرار گرفته است. اینکه قرآن کریم:

″انسان، آیا فکر میکند که ما استخوان های او را دوباره یکجا جمع کرده نمی توانیم؟ بلی جمع میکنیم؛ حتی اثرات انگشتهای اور کاملاً منظم، قدرت ما برای کافیست.″(القیامۀ، ۳-۴)

فرموده، به اثرات انگشت از عصر ها قبل توجه انباشته است.

یعنی اینکه قرآن در جلو و علم در عقبش دوام دارند. در آیه ای کریمه ای میفرماید:

″بگو که: انسانها و جنیات، با همکاری کردن با یکدیگر، برای ساختن یک آیه ای مثل آیه قرآن گرد هم جمع شوند، سوگند است که باز هم از ساختن آن عاجز خواهند ماند...″ (الاسرأ، ۸۸)

زیرا، قرآن علم انسان عاجزِ نیست، این علم لطف شده پروردگار به همه ای دنیا است که همه ای علوم جهانی را در درون خود جا داده است. در عین زمان خالق آن الهام های کشفیات علمی هم حق تعالی است.

همه ای انبیا و اولیا، علم های شانرا از قرآن اخذ میکنند. در حقیقت محتوای کتاب های پیشین آسمانی هم در جهت قرآن بودند. قسمیکه انسان، مودل خورد از این جهان پهناور است. قرآن هم کلام الهی است؛ که همه ای عالم هستی را در محاصره دارد. به همین اعتبار همه ای علوم احتوا شده ای قرآنی بدون قید زمان و مکان پی هم هستند. همه ای زمانها را احاطه کرده است.

با این وصف، همه دوستهای حق از هر کلمه ای او حتی از هر حرف قرآن شگفتی های بزرگ را رونما شده اند. باز این دوستان خدا، همه ای تألیفات علمی و آثار نگاشته خویش را از سایه تجلیات انوار قرآن بیان میکنند.

در اینجا اشاره ای هم به این ماه (رمضان) که اکنون هستیم کنیم و – انشاالله – با حلولش به فیض شبی همانند شب معراج برسیم.

خیلی قبل ها پیش از حجرت واقعه ای «اسرأ» که در ۲۷ ماه رجب صورت گرفته است؛ یعنی سفر رسول اکرم (ص) از مسجد نبوی تا مسجد اقصی و «معراج» یعنی بلند رفتن به آسمانهای بی پایان؛ تجلی بزرگ الهی بدون قید زمان و مکان.[۱۰]

در آیه ای مبارکه ای پیرامون این سفر قدسی چنین ذکر شده است:

۱۰ تاریخ نشر این نوشته، در خصوص این مطلب نگاشته شده که با این شب زیبا و مخصوص رجب مصادف بوده است.

"یک شب، برای اینکه شمار از نشانه های خود را نشان داده باشیم (محمد) بنده خود را از مسجد حرام به مسجد مقدس خوانده ای اقصی کشانده ذات پروردگار، از نقص مبرا و منزه است؛ او شنوای حقیقی و بینا است." (الاسرأ، ۱)

در آیه ای مبارکه دیگری تجلی های این مسافرت پر حکمت را این گونه بیان میکند:

"دید وقتیکه میپوشید[۱۱] سدره را آنچه میپوشید. کج روی نکرد چشم پیامبر و از مقصد تجاوز ننمود. [۱۲]هر آئینه معاینه کرد بعضی نشانه های پروردگار خود." (النجم، ۱۶-۱۸)

هنگامیکه واقعه ای معراج با همه ای شکوه و عظمتش فکر کرده شود، به وضاحت فهمیده خواهد شد که؛ این تجلی الهی که در جریان شب بوقوع پیوسته، برای ملاحظه ای پیامبر اکرم (ص) از عظمت قدرت بی نهایت حق تعالی ترتیب شده و دیدار بین حبیب و محبوب بوده است. حکمت های عمیق این دعوت الهی و قبول آن، به استثنای ظرافتها و زیبایی هایش، از حدود فهم عقل و مرزهای منطق بشر بیرون است. از این جهت حکمتهای درونی این مسافرت با شکوه، بیرون از محدوده معلومات معلوم شده بین حبیب و محبوب بگونه ای سر مانده است.

۱۱ پوشیده شدن سدره را ملایک یا نور از انوار الهی بوده است در روایت ها موجوده

۱۲ در آیه ای کریمه بیان این آیات:
« رسول اکرم (ص) به پروردگار متعال آنقدر نزدیک شده بود که ملاحظه ای زیبایی های بی شمار ملکوت آسمان او را مشغول نساخت.» این گونه تفسیر میشود.

در این شب مبارک، قندیل های درخشان منارها ی سر به فلك انگشت شهادت مانند خویش را، از انتشار انوار حضرت دوست به روز های مان و خاطرات قدسی شبهای مان را که نصیب گشته ایم، نباید از یاد کشید؛ که ارمغان الهی به ما بوده است.

عالی ترین خاطره ای شب معراج به امت بدون شك نماز است. نماز؛ ستون دین، نور چشمها، شادی دلها، دیدار حضرت دوست(ج)، خلاصه اینکه معراج دلهای مؤمنین است. هر کدام ما دارنده ای استعداد زندگانی معراجی برای بنده خوب خدا (ج) شدن و امت مقبول رسول مقبول (ص) شدن را داریم. در خصوص معراج زندگانی بندگی، یقیناً با بر پایی نماز ها تحقق یابنده است، اشارات واضح صورت گرفته است. در حقیقت، کیفیات نمازهای ما مقام و منزلت معراج ما را تعیین کننده میباشد. به این معراجها، یعنی برای سفرهای آسمانی به برپاداشتن پنج وقت نماز دعوت هستیم.

پروردگار سبحان این شب مبارك را سرچشمه فلاح امت بگرداند.

بارالها! ما را به استقامت که رحمتت برما ببارد سوق بده. ما را از غرق شدن در دریای نفسانی دنیا محافظه فرما. ای پروردگار که جود و کرمت بی پایان است! به ما فهم درك حقایق را عنایت فرما. قلبهای ما را با مهر خود پرگردان.

بار الها! ما را با علم قرآن زینت ببخش. دلهای ما را در اقلیم تفکر بی پایان او و گلشن محبت رسول مقبول (ص) خود زنده نگهدار؛ تا که به حضور مبارکت با دلهای سلیم آمده توانیم.

آمین!..

قرآن و تفکر - ۳ -



دانه خورد تخم چنار بوسیله ای خاکِ به حال درخت بزرگ میآید؛ چه با شکوه است، مانند تفکر و اندیشه های ما که با نیروی قرآن تغذیه شده قوی میگردد، در نتیجه ای آن چه با عظمت است که به مدارج عالی حقایق پی میبریم. اگر این فیض و ارشادات بی انتهای قرآنی برای تفکر و اندیشه های ما نبود، چون تخم محروم مانده از خاک، بیش نبود.

قرآن و تفکر - ۳ -

خداوند سبحان که همه ای بندگانش را مکلف به بندگی کرده است، هر چه که در آسمان و زمین است را برای او آماده کرده و این بندگی را با احساس عمیق برای زندگی کردن با استعداد خارق العاده ای تفکر و حساسیت های قلبی مزین کرده است[۱۳]. یعنی برای به کمال رسیدن ایمان انسان و نایل شدن به قرب الهی "اسوهٔ حسنه" را (بهترین رهبر و ممثل شخصیت) در لباس پیامبران به این جهان هستی لطف کرده است.

نصرت و یاری پروردگار بوسیله ای پیامبرانش؛ قرآن، که برای همه ای بشریت بوسیله ای رسول آخر زمان (ص) لطف شده در رأس قرار داده شده است.

به همین دلیل است که مقروض شکر نعمات پروردگار علاوتاً امت محمد (ص) بودن ما و نصیب شدن از فیوضات کلام پروردگار هستیم. زیرا که، دانه خورد تخم چنار بوسیله ای خاکِ به حال درخت بزرگ میآید؛ چه با شکوه است، مانند تفکر و اندیشه های ما که با نیروی قرآن تغدیه شده قوی میگردد، در نتیجه ای آن چه با عظمت است که به مدارج عالی حقایق پی میبریم. اگر این فیض و ارشادات بی انتهای قرآنی برای تفکر و اندیشه های ما نبود، چون

۱۳ سوره جاثیه آیه ۱۳.

تخم محروم مانده از خاک، بیش نبود. درحقیقت برای ما بنده ها نعمت بزرگتر از دانستن بزرگی اکرام الهی و عظمت بی پایان او در سایه ای تحقق قرآن وجود ندارد. این حقیقت را؛ در این عصر تکنالوژی و پیشرفت، از عقب ماندگی اقوام بدوی درخصوص تفکر وتخصص؛ محروم از تبلیغ الهی به شکل بارزتر دیده میتوانیم. برای ما؛ انسانهای که دینهای منحرف را پیرو اند، بودایی های که سنگ معمولی را هیکل بخشیده بنام بودا پرستش میکنند، هندوهای که حیوان عاجز (گاو) را مقدس دانسته خدا میدانند و ملیارد ها انسان که موجودات عاجز را خدا قبول کرده اند؛ درک این نعمت با عظمت محمدی (ص) بسیار عبرتناک است. لاکن غمگینانه تر از این، با وجود شرفیابی این نعمت بزرگ الهی با رفتن به گرداب خواسته های دنیایی و نفسانی در مقابل آواز بلند و غرای حق ساکت و کرماندن است. در هر عصر قرآن به چنین کسانی:

"آنها کر، بی زبان و هم کور هستند...." (البقرة، ۱۸) میفرماید.

به این خاطر خداوند رحمان از بیداری، فراست و عمیق اندیشی مؤمنین در قبال این آیات مبارکه را خواهان است. در آیه ای کریمه ای میفرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ
يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

"و کسانی که چون به آیات پروردگارشان پند داده شدند، کر و کور بر روی آن نمی افتند. الفرقان، ۷۳."

در چنین یک عصرِ برای یک مسلمان دو وظیفه ای مهم وجود دارد:

یکی از اینها؛ چون گلهای نادیده ای که میان درز صخره ها شانس زندگی کردن را بدست آورده ما هم قیمت تجلی این همه نعمات را که بر بالای ما است، تقدیر کرده شکر گذار باشیم. دومی؛ زاده شدن این همه الطاف و اکرامات الهی را به صورت طبیعی دانستن، داشتن حس ترحم و دلسوزی با محرومین حق و حقیقت و در راستای تبلیغ آن حقایق همت نشان دادن است.

در آیات کریمه میفرماید:

"و باید باشد از شما گروهی که بخوانند بسوی نیکی و بفرمایند به کار پسندیده و منع کنند از ناپسندیده و آن گروه ایشانند رستگاران." (آل عمران، ۱۰۴)

"(انسانها را) به خدا دعوت کننده، عمل صالح انجام دهنده و «من از مسلمانانم.» گوینده، زیبا سخن گوینده تر از او کی میباشد؟" (فصیلت، ۳۳)

در راستای هر چه بیشتر مثمر بودن تبلیغ، در محتوای وسیع قرآن از هر زمان دیگر دلگرمتر و متفکرانه تر خود را با قرآن هم جهت ساختن و با اخلاق قرآنی تربیت گرفتن شرط است. به این معنا که،

بر بالای محتوای و روحانیت وسیع قرآن ضمن بررسی دنیای مادی جهان طبیعت باید صاحب همت عالی و درایت های قلبی بود.

همه ای اندیشه های ماتریالیستی جز توهین بشری و بدبختی دیگر نتیجه ای را از خود جا نمیگذارد. عامل این نتیجه خیلی بد، تنهااز میزان کردن حقیقت انسان با عقل زاده شده است. قرآن کریم در راستای ارزش عقل شانزده مراتبه "يَا اوُلِي اَلبَاب" یعنی «ای صاحبان عقل» اشارۀ، در کنار این: "آیا اندیشه نمیکنید، آیا فکر نمیکنید، آیا درک نمی کنید؟" به این شیوه نیز هشدار و ایقاذ کرده است.

قرآن از اینکه در پیشاپیش همه ای علوم قرار دارد، در خصوص تطمین تمایل تخصص و تفکر بشری به سوی قیامت با کشفیات جدید هر روز، بارها و بارها چه با عظمت بودن و یک منبع با برکت بودن خود را تثبیت کرده است.

ما مسلمان ها، مسئولیت بیکفایتی و نمونه قرار نگرفتن خود در خصوص فهماندن بشریت از کامل بودن قرآن را باید فکر کرد و در هراس بود. از سوی دیگر، همه ای کشفیات علمی محقق شده ای را که قرآن بارها بار ها تائید کرده است، علی الرغم دست داشتن به امکانات و وسایل مختلف روز، انتشار ندادن ما برای انسانهایکه در اطراف و اکناف دنیا در غفلت به سر میبرند، در محضر پروردگار از ما شکایت خواهند کرد. این هم مسئولیت ما را میافزاید. زیرا که دین در راستای تثبیت حقایق متافزیک، اکثر کشفیات علمی روز

را با نسبت دادن به عصرهای گذشته، سهولت های زیادی را فراهم میکند.

بعضی حقایق کائینات؛ در عصر های مختلف با همآهنگی سویه علمی آن زمان فهمیده شده، از جا قایم کردنش درقرآن به گونه ای دیده میشود. یعنی قرآن تا برپایی قیامت نظر به سویه ای علمی و درک انسانهای همان عصر حقایق هر عصرِ را نشان میدهد. بی شک که این هم از کیفیات قدرت کیفی حضرت حق است.

چونکه خصوصیات خارق العاده ای آفرینش انسان، دستآورد های بزرگ طبی، حقایق ظریف نظام زمین و آسمان که ذهن را به وهم میآورد، اگر این همه پیش از ثبوت و کشفیات علمی در قرآن به گونه واضح و صریح بیان شده بود، انسانهای زمانهای مختلف نظر به برداشتهای علمی و عقلی خویش اینها را قبول نداشته تصدیق نکرده بودند؛ نتیجتاً ممکن به ایمان مشرف نمی شدند.

ازجهتی قرآن به مثابه زمین کهنه ای میماند که با هر قدر کندن آن به گنجینه های دیگر دست میابیم. تنها این کافیست که در محتوای بی انتهایش به گونه ای لازم دل و ذهن خود را صرف کرد.

برای رسیدن به کتاب کائینات با حسسیات عمیق و مشاهده ای اسرار و حکمت های جهان، این تنها در ساحه ای دلهای اهل تفکر میسر میگردد. پروردگار مهربان در آیت های آتی انسانیت را به تفکر دعوت میکند:

"آیا سیر نکرده اند در زمین تا بود ایشان را دلها که فهم کنند با آن یا گوشها که بشنوند با آن، هر آئینه حال اینست که نابینا نمیشوند چشمها ولیکن نابینا میشوند آن دلها که در سینه اند." (الحج، ۴۶)

"و در زمین است قطعهای (قاره های) مختلف پیوسته با یکدیگر و بوستانها از درختان انگور وکشت زار است و خرما ها بعضی بسیار شاخ و بعضی غیر آن سیراب کرده میشود از یک آب و فضل میدهیم بعض را بر بعض در طعم میوه ها، هر آئینه در این نشانه ها است قومی را که میفهمند" (الرعد، ۴)

یک مؤمن کامل شدن نیاز به حرکت درآوردن قلب و بیدار ساختن حس دوستی و تفکر دارد.

این کارکرد های قلب و مغز است که انسان را انسان میسازد. تنها زمانیکه آوردن فشار روی مغز اثر خود را روی دل میگذارد. ممکن، انسان آدم خوب دنیایی شود. لاکن برای یک مؤمن ظریف و لطیف شدن قلب رقیق پر از عواطف را میخواهد. قلب آنکسیکه دارای چنین خصوصیات بوده در تپش باشد، هر چیز با "لسان حال" با او سخن میگوید. انسان با شروع از خود این چشم و رخسار، سر و صورت که تمثال برای خودش است؛ همه ای موجودات را که "لسان حال"منحصر به فرد خود را دارند، با چنین لسان با او در حال گفتار میباشند.

کسیکه از مادر نابینا به دنیا آمده، اگر نور چشمانش را درمیآبد، فکر کنید؛ که چه دهشت زده خواهد شد. اینگونه در یک نگاه به دریاها، درخت ها پرنده گان درحال پرواز به تعجب گیر می افتد. زیرا هرگز چیز های را که ندیده... «خداوندگارم چه زیبا آفریده است!» گفته حیران خواهد ماند. انسان که هر روز با هزاران زیبایی حضرت دوست(ج) رو در رو میشود، اکثراً با بیتفاوتی از اینها، با راه نیافتن به اقلیم تخصص و تفکر به مثابه ای سنگهای سخت بی بهره از بارانهای پر برکت ثوری، از آنجا با غفلت آمده میگذرد.

قرآن چه زیبا همواره درحال دعوت ما به بیداری است:

"و در آمد شدِ شب و روز و در آنکه فرو آورد خدا از آسمان روزی را (باران را) پس زنده کرد بسبب باران زمین را بعد مردنِ آن و در گردانیدنِ بادها نشانه هاست قومی را که در میآبند." (الجاثیه، ۵)

"و نشانه است ایشان را شب مانند پوست میکشیم از وی روز را پس ناگهان ایشان در تاریکی آیندگان باشند و آفتاب میرود براهی که قرارگاهِ ویست. اینست اندازه ای خدای غالب و دانا. و ماه مقرر کردیم برای او منزلها تا آن که باز گردد به شکل کهنه. نه آفتاب می سزدش که در یابد ماه را و نه شب سبقت کننده است بروز(پیش از انقضای روز نمی آید). وهر یکی از آفتاب و ماه و ستاره ها در آسمان سیر میکنند." (یس، ۳۷-۴۰)

"و این داستانها بیان میکنیم برای مردمان و نمی فهمند آنرا مگر دانایان". (العنکبوت، ۴۳)

در جریان زندگی به هر اندازه که قوه تفکر و ژرفنگری انسان بالا رفته درایت کمایی کند، به همان اندازه از اقلیم محبت الهی بهره مند شده و سعادت زندگانی بعد از مرگ برایش به همان نسبت گسترده میشود. پیامبران، اولیا و متفکرین صالح مثالهای زنده ای درایت مفاهیم کائینات هستند. احتیاج یقین، باور و حس حق جویانه یعنی استعداد شناسایی قلبی پروردگار در فطرت و اعماق وجدان انسان نهفته است.

آن غافلهای که در تنگنا گیر میافتند، آن منکرین که حیات پر از بحران ها را سپری میکنند، از بی حمایت ماندن شان در تاریکی تنهای و رجعت شان بسوی خداوند(ج)، احساس نیازمندی به یاری پروردگار میکنند، این مقتضی مقصود خلقت انسان است. لاکن آنانیکه این استعداد را کور مینگرند و از فوران قدرت الهی و عجایب خلقت هستی بیگانه و دور هستند، آنانیکه در این دنیای پر از عبرت به عبث و هدر زندگی میکنند، این زندگانی را که کورکورنه به پیش میبرند، زندگی آخرت را همچنان کورکورانه پیش خواهند برد. در آیات مبارکه میآید:

"هر آئینه حال اینست که نابینا نمی شوند چشمها و لیکن نابینا میشوند آن دلها که در سینه اند" (الحج، ۴۶)

"قلب کسیکه در این دنیا کور باشد، در آخرت هم کور و حتی مبهوت خواهد بود" (الاسرأ، ۷۲)

قرآن را باید از مؤمنین صالحه و صالح یاد گرفت که قلبهای پراز محبت الهی دارند، از آن قلبهای پر از نور وبرکت به این دلها، حالِ انعکاس کند که آنها را به اعماق فکر و تفکر بکشاند.

چنانکه:

به آنانیکه میپرسند: "– برای تلاوت قرآن کدام صدا و قرآئت زیباتر است؟" رسول اکرم (ص) میفرمایند:

"همان صدا و قرآئتِ که هنگام شنیدن آن در تو ترس و خوف از خدا در دل پیدا کند." (دارمی، فضایل القرآن، ۳۴)

بالعکس این آشکار است، قرآئت که از گلو به دل نشیند، انسان را به افق بی پایان تفکر و اعماق احساسات نخواهد برد.

در این خصوص گوش نهادن به این هشدار نبوی لازمی پنداشته میشود. رسول اکرم(ص) میفرمایند: "درمیان شما گروهی بمیان خواهد آمد که؛ نماز هایتان را نسبت به نماز هایشان، روزه هایتان را نسبت به روزه هایشان و دیگر اعمالتان را نسبت به دیگر اعمالشان کم خواهید دید. آنها قرآن میخوانند، اما آنچه خواندند از گلو پایین نمی گذرد. آنها بمانند تیر از کمان رسته از دین خارج میشوند..."

(بخاری، فیض القرآن، ۳۶)

از اینکه به چنین مصیبت دچار نشویم، باید خود را با اخلاق قرآن آراسته و خود را چنان مشغول قرآن بسازیم که با دنیای از تفکر و دل پر از محبت در محور هر آیت سعی به درک معنا های آن بدهیم.

زیرا که قرآن کریم، با هر وسیله ای همواره مؤمن را به سوی تفکر و احساس مندی دعوت میکند. چنانکه در آیه مبارکه:

"...وفرود آوردیم بسوی تو کتاب تا بیان کنی برای مردمان شریعتی را که فرود آورده شده بسوی ایشان و تا بود که ایشان تفکر کنند." (النحل، ۴۴) میفرماید.

خداوند سبحان (ج) حقیقتاً ما بندگانش را بتفکر در مورد حکمتهای نعمات ارزانی کرده اش و دانستن دلایل آفرینش خلقت دعوت میفرماید. در این باب به داشتن لسانها و رنگهای گوناگون فرزند آدم توجه میشود. در آیه ای کریمه ای:

"و از نشانه های اوست آفریدنِ آسمان ها و زمین وگوناگون بودن زبان های شما و رنگهای شما هر آئینه درین کار نشانه هاست دانشمندان را." (الروم، ۲۲)

در حقیقت زبان هیچ یک از ملت های فرزندآدم با برگذاری کمیسیون ها تشکیل نشده است. نه ترکیب کلمات و نه هم قواعد دستوری ثمره ای تلاش مشترک هستند. اگر در شماری از زبانها جمله با فعل شروع شود در شماری دیگری با فاعل شروع شده و

به فعل ختم میشود. اینها برآورده های شعوری نیستند، بلکه بخش از ذات حضرت حق است. در کنار این بخش گونه گون بودن رنگها و نژادهای مختلف هم منظومه ای دیگر از حکمتهای الهی را به تصویر میکشاند. رنگها، در نتیجه ای تغییرات خغرافیایی بوده، نژادها هم نمای از تجلی خلقت است. این حالت برای بهتر شناسایی و بسهولت معرفت حاصل کردن انسانها بین یکدیگر شان است. در غیر آن یکی دارای نژاد بالا و دیگری دارای نژاد پایین، سخنِ وجود ندارد. هر نژاد انسانهای پاك و انسانهای ناپاك وجود دارد. مسئله ای مهم تقوای بالا داشتن است. این حقیقت را خدای سبحان چنین بیان میکند:

"ای مردمان! هر آئینه آفریدیم شمارا از یك مرد و یك زن و ساختیم شمارا جماعت ها و قبیله ها تا با یکدیگر شناسان شوید. هر آئینه گرامی ترین شما نزدیك خدا پرهیزگارترین شماست.هر آئینه خدا دانا خبردار است." (الحجرات، ۱۳)

از طرف دیگر خداوند سبحان وحدانیت را منحصر و خاصه ای خود گردانده است، دیگر همه ای موجودات را جفت جفت مکمل یکدیگر آفریده است. زندگی خانواده گی حضرت آدم (ع) و بی بی هوا(ع)، در تحت یك قانون ازدواج الهی به ما فرزندان آدم بوسیله ای دین مبارك اسلام مقرر شده است. خداوند تعالی میفرماید: "و از نشانه های خدا آنست که بیافرید برای شما از جنس

شما زنان را تا آرام گیرید بسوی ایشان متوجه شده و پیدا کرد میان شما دوستی و مهربانی، هر آئینه در این کار نشانه هاست" (الروم، ۲۱).

حضرت دوست نکاح را بر بالای امت جناب حضرت محمد(ص) برکتِ گردانده، و ازدواج در زیر سایه ای کتاب (قرآن) و سنت را سعادت بهشت حیات دنیوی گردانده است.

در ازدواج ها، یکجا شدن حیرت برانگیز دو شخص بیگانه، که در اوصاف و کردار کاملاً از یکدیگر متفاوت هستند. دور شدن دو جوان از آغوش گرم والدین، لطف پروردگار دربستن رشته ای محبت و مرحمت میان دلهای این دو جوان، در اقلیم پر از صفا و صمیمیت به دور از آغوش گرم والدین زندگی کردن ایشان، چه تجلی بزرگی و چه درس قدسیست که هر چند تفکر عمیق و عمیق را خواهان است.

انسان از باب امتحان الهی ذاتاً مجادله گر و در قبول حق متردد آفریده شده است، قرآن کریم سرشار است از مثالهای مختلف برای همه ای انسانها که در اوصاف کاملاً از همدیگر متفاوت اند، تا هر که هر گونه به مقضی حال خود چیزی از آن بگیرد. این حقیقت در قرآن کریم چنین بیان شده است:

"و هر آئینه گوناگون بیان کردیم، در این قرآن برای مردمان هر نوع داستان، وهست آدمی بیشتر از همه چیز در خصومت (مجادله)" (الکهف، ۵۴).

قرآن، انسان را با ملاحظه به ساختار آفرینشش او را به تفکر در مورد خودش دعوت میکند. این مسئله را چنین بیان میدارد:

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِى الْخَلْقِ أَفَلاَ يَعْقِلُونَ

"و هر که را عمر دراز می دهیم نگونسار می کنیمش در آفرینش، آیا در نمی یابند." (یس، ۶۸)

در آیتی دیگری حقیقت تمایل ساختار نظام انسان به گناه و تقوا را چنین بیان میکند:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا

"قسم به نفس آدمی و درست اندام نمودن خدا او را، پس قسم به انداختن خدا دردلش شناخت گناه او را و تقوای او را، هر آئینه رستگار شد هر که پاك ساخت نفس را و هر آئینه زیانکار شد هر که باسفل السفلین برد آنرا." (الشمس، ۷-۱۰)

در برانگیختن دوباره ای انسان، قدرت عظمت پروردگار و بالمقابل عجزیت انسان و حقیقت الهی که منتظرش در آینده است، نمایش داده میشود:

"آیا ندیده است آدمی، که ما آفریدیم او را از نطفه، پس ناگهان وی خصومت کننده ای آشکارا شد. و پدید آورد برای ما داستانی

و فراموش کرد آفرینش خود را، گفت «که زنده کند استخوانها درحالتی که

کهنه شده باشند.» بگو زنده کندش آنکه آفرید او را اول بار، و او به هر قسم آفرینش داناست." (یس، ۷۷-۷۹)

از اضافی بودن زمان به انسان که دنبال زمان میدود، یادآوری میکند:

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إلاَّ عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

"روزیکه به ببینند آنرا چنانستی که ایشان درنگ نکرده بودند مگر یک وقت شام یا یک وقتِ صبحی که پیش ازان بود." (النازعات، ۴۶)

این همه بیانات که همواره انسان را به تفکر دعوت میکند، نشان میدهد که؛ اینگونه فعالیت ذهنی و قلبی یک مجبوریت امر شده ای پروردگار است. رسول اکرم (ص) چهارده صد سال پیش:

"عبادت چون تفکر وجود ندارد." (علی المتقی، کنزالعمال، ۱۶، ۱۲۱) تفکر در مفهوم این حدیث شریف و در نتیجه پر فیض شدن قلب، در مقام عبادت دیده میشود، بیان شده است.

اشارةً بیان کرده اند؛ حتی گفته میتوانیم که پیش از عبادت یک لازمه ای موجود است. چرا که فهمیدن ماهیت و اهمیت عبادات و دیگر خیریات با تفکر ممکن است.

۱۴۰۰ سال پیش روی اهمیت تفکر با آیات بیشمار قرآن کریم و احادیث شریف اشارات صورت گرفته است، در عصر ما، با دید توضیحات بالا محققاً اهمیت بیشتر از آنرا درمی یابیم. برای خلاصی از این مسئولیت بزرگ و خطیر در خصوص تبلیغ و تشویق به خیر به هر اندازه ای که برای محقق شدنش همت به خرج دهیم کم خواهد بود.

روز های ۱۴ و ۱۵ شعبان المبارک، مصادف است به شب برات که ان شاالله حلول این شب را مفتخر خواهیم گشت و هر سال این شب با شور و شوق بندگی مؤمنین صالح در اطراف و اکناف احیا میگردد.[۱۴]

این شب، شب حکم و تفریق میباشد. زیرا در این شب، "زادها و مرگ ومیرهای یک سال نوشته شده، رزق و روزی ها فرو فرستاده میشود، اعمال به حضور پروردگار تقدیم میگردد."

در حدیث شریف میفرماید:

"درنیم شب شعبان نماز گذارید، و روزها را روزه گیرید. زیرا که خداوند متعال با غروب آفتاب یکجا با انوار رحمتش به آسمان دنیا تجلی فرموده و تا سپیده دم فردا به بندگانش این گونه خطاب میکند:

۱٤ نشر این نوشته مصادف به ماه شعبان المعظم با تقدم از ماه زمضان صورت گرفته است، با خصوصیات این ماه به قدر کمی تماس داشته است.

«– نیست کسیکه از من عفو بخواهد، گناهانش را بخشش کنم؟ نیست کسیکه از من طلب رزق کند، دعا کند عافیت و راحتی بدهم؟ آیا نیست اینگونه کسی، آیا نیست آن گونه کسی؟..»″ (بن ماجه، اقامهٔ الصلاهٔ،۱۹۱)

یعنی خداون سبحان در این شب درب های رحمت،احسان و اجابت مخصوص خود را تا سپیده دم صبح برای بندگانش باز میدارد.

برای آنانیکه روزهای آنرا با روزه و شب های آنرا با قیام به نماز میگذرانند چه ارزشهای خاص را کمایی میکنند، رسول اکرم (ص) در خصوص اینها چه وعده و مژده ای که نمیدهد. این شب را بر علاوه ای نماز ها باید با تلاوت قرآن، ذکر، تسبیح، صلوات شریف و صحبت های معنوی هم احیا بداریم.

بعد از شب برات به شبها و روز های دیگر نیز اعتنا باید داشت، آنها مانند میزبانان مهمان نواز ماه مهمانی خدا (رمضان المبارك) هستند. باید با نشاط رمضان دلهای مان روحانی شده، خیر و حسنات ما زیاد گشته، محبت ایمان و صداقت به الله رحمن فزونی یابد.

بالخصوص نمازهای خود را با یك شور و شوق ملکوتی با آهنگ دل ادأ کنیم. زیرا که نماز ملاقات علوی بین بنده و رب اوست.

چنانکه یک کسی محضر رسول خدا(ص) مشرف گشته:

"—یا رسول الله! به من یک حرف مفید و سودمند بیآموز." گفت. رسول خدا(ص) به او اینها را گفتند:

"وقتیکه به نماز ایستادی، مانند کسی که به دنیا وداع گفته است بایست! سخن که تو را به معذرت خواهی بکشاند پرهیز کن! از مال دردست داشته ای انسانها قطع امید کن و به این قصد کن!" (بن ماجه، ذهد،۱۵)

مؤمن، همت کسب کردن همه ای اجر وفضیلت های نماز را از نماز گذارده اش بکند و از ضایع کردن این نعمت الهی پرهیز نماید. چونکه رسول خدا (ص) در یک حدیث دیگر شان این گونه بیان میکنند:

"مؤمن نماز میگذارد، لیکن نیم، سه یک، چهار یک، پنج یک، شش یک، هفت یک، هشت یک، نه یک و حتی یک بر ده نمازش برای خودش نوشته میشود. (ابوداوُد، صلاۀ، ۱۲۳-۱۲۴)

در واقع این را نیز باید خاطر نشان سازیم از اینکه رمضان مبارک سایه ای از رحمت و برکت بر بالای ما است؛ قرآن که در این ماه نازل شده، برای مؤمنین به این خاطر نازل شده که زندگانی رمضانی را تا قیام قیامت به ارمغان دهد. رمضان و قرآن، تربیه ای یک عمر زندگی و عمل میباشد.

در آیه ای کریمه ای میآید که:

"ماه رمضان آن است که فرود آورده شده قرآن راهنمائی برای مردمان و سخنان روشن از هدایت و از جدا کردن حق و باطل پس هر که دریابد از شما آن ماه راپس البته روزه دارد آنرا..." (البقره، ۱۸۵)

خداوند سبحان بعد از معرفی کردن قرآن منحیث رهبر مملو از حکمت ها و حجت های هدایت به هر کسی که به این ماه میرسد، در چتر تربیه ای قرآن مکلفیت او را به گرفتن روزه بیان میکند.

این را نباید فراموش کرد که تنها شنیدن صدای قرآن و گذراندن نوشته ها از زیر چشمها کفایت نمیکند. یعنی همه ای اوامر مبارک قرآن را که به انسان راههای فلاح و رستگاری حیات اخروی را نشان میدهد، با همه ای وجود ایجاب اطاعت میکنند. چرا؛ انسان موجودیست که با روحانیت قرآن در برابر تعرضات نفسانی در مصاف خیلی سخت و دشوار وارد میدان میگردد.

بار الها! در این ماه مبارک با احساسات عمیق، حیات قرآنی و زندگانی جنت وار را نصیب فرما! ایمان و قرآن برای ما حجت، روزها برای ما رحمت، سحرها برکت و افطار ها لحظه های وصلت به تو باشند.

آمین!..

اشـک و تـوبه



"با دل مملو از آتش ندامت و چشمان پر از اشک دعا کن و توبه کن! زیرا گلها، در مکانهای آفتابی و مرطوب باز میشوند." حضرت مولانا

اشـک و تـوبه

خیاطی از یکی از صالحین پرسید؛

"این فرموده ای رسول خدا(ص) را که:

«الله تعالی، توبه بنده اش را تا زمانی که جانش به گلو برسد قبول میکند.» (ترمذی، دعوت، ۹۸) در خصوص این حدیث شریف چه میفرمایید؟" گفته سوال کرد.

آن شخص مبارک هم پرسید:

"بلی چنین است. لیکن پیشه ای تو چیست؟"

"خیاط هستم. لباس میدوزم."

"در خیاطی آسانترین کار چیست؟"

"با قیچی پارچه را بریدن است."

"از چند سال بدین سو داری این کار را میکنی؟"

"از سی سال به این طرف."

"هنگام خفه شدن یا فشرده شدن گلویت، آیا میتوانی پارچه را ببُری؟"

"نخیر، نمیتوانم."

"ای خیاط! این کاری را که با کمی زحمت یاد گرفته از سی سال بدین سو به راحتی انجام میدهی، آندم که نتوانی، آن توبه ای را که در هیچ مرحله ای از زندگی ات نکرده ای، چطور در آخرین لحظه انجام خواهی داد؟" امروز که قوت داری توبه کن! در غیر آن در آخرین نفس استغفار و حسن خاتمه ممکن نصیب نشود... تو هیچ سخن: «پیش از فرارسیدن مرگ به توبه کردن عجله کنید!» (مناوی، فیض القدیر، ۵، ۶۵) را نشنیده ای؟"

بعد این سخنان خیاط با اخلاص توبه کرده و او هم از صلحا گشت.

قسمیکه در این قصه دیده میشود، در مقدم انسانها هزار و یک نوع تمایلات نفسانی دنیایی افتیده است، خطرناکترین اینها هم توبه صمیمی نصوح را پیهم به بعد سپردن است. در آغوش چنین توبه ای داخل شدن چتر نجات یک عمر زندگی ماست. چنانکه رسول اکرم (ص) به اصحاب کرام مخاطباً: "بزرگترین درد تان درد گناه است، علاج آن هم در استغفار تاریکی شب است. [15] بیان کرده هستند.

چونکه استغفار جایگاه محکم در بدست آوردن مقام و منزلت قلبی و توصل به الله دارد، همچنان یگانه واسطه ای پاکی از ناپاکی های معنوی نیز میباشد. توبه ای مقبول موانع و حجاب های میان بنده و پروردگارش را برمیدارد که، برای اعمال صالح این وضعیت خیلی مهم و با ارزش است. زیرا برای دریافت مقصود باید همه ای موانع را

۱۵ دیلمی، مسند ج ۱، ۱۳۶

از پیش رو برداشت و با دل پر هیجان زمینه ای هدف اصلی را فراهم کرد. به همین دلیل است که برای تکامل روحی در همه ای راههای تصوف در دعاهای سحرگاهی با استغفار شروع میکنند.

اولین توبه با اولین پیامبر حضرت آدم (ع) شروع شده است. او در توبه اش:

قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا
وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

"گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر خویش و اگر نیامرزی ما را و مهربانی نکنی بر ما البته از زیان کاران باشیم." (الاعراف، ۲۳) این گونه دعا کرد. این دعا برای فرزندان بعد از خودش تا روز رستاخیز نمونه ای از استغفار است.

حضرات اهل الله توبه را به سه گونه تقسیم میکنند:

۱: **توبه عوام:** این گروه از گناهان توبه میکنند.

۲: **توبه خواص** (توبه ای بندگان منتخب و برگزیده)**:** اینها از غافل بودن توبه میکنند.

۳: **توبه خاص الخاص**(توبه ای برگزیده ترین بنده ها)**:** اینه هم برای پیدا کردن تقرب هر چه بیشتر به الله توبه میکنند.

قسمیکه وجود اخلاص و صمیمیت در هر عمل صالح شرط است، در توبه نیز شرط پنداشته میشود. آنگونه که بسیاری از اهل

الله حتی روی توبه هایشان هم توبه کرده اند. یعنی از توبه های که به توبه ای نیاز دارد به خدا (ج) پناه برده و طبق فرموده آیهٔ "تَوبَةً نُصُوحًا"، به پیشگاه حضرت دوست (ج) باید با چنین توبه ای نایل آییم. چونکه نفس و شیطان نتوانند به خانه ای دل راهی دریابند، به صورت حق ظاهر میشوند و هر یک چون استادان زبده ای با تلقین زیبایی ها و خوبیها سعی به رخنه یافتن به خانه ای دل را میکنند. اینگونه استکه با به دام انداختن بنده ای توبه کار همه ای توبه هایش را به باد میدهد. در صورتیکه به توبه پشت کردن آفتی است که زندگی آخرت را تیره و تار میسازد. خدای متعال میفرماید:

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا

"بلکه خداوندگارتان به شما مرحمت میکند؛ اما شما اگر دوباره به فساد گیر افتادید، ما هم شمارا باز کیفر خواهیم کرد..." (الاسرأ، ٨)

آنکه توبه اش را پی در پی میشکند، او دیگر مسخره ای شیطان شده است. از اینکه او هرگاهی توبه کند با گفتن "وای بر تو!، حیف است بر تو!" شیطان ها و شیطان صفت ها باز هم توبه اش را خواهد شکست.

به همین دلیل قرآن کریم:

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً

"ای مسلمانان رجوع کنید بسوی خدا، رجوع خالص "(التحریم، ٨)

با اشاره به این واقعیت شاعر دلهای را که برای توبه پر و بال میزنند، چنین خطاب میکند:

با چند کلمه ای که زبان استغفار گوید،،

اگر دل غافل باشد، نفس به هزارو یک دهلیز غرق میشود.
(رحمتی)

در خصوص توبه این موضوع هم قابل دقت است:

در کتاب حدیث جامع الصغیر؛ آمده است که از میان دو ملک کاتب اعمال، ملک نویسنده ای گناه، گناه مرتکبه شخص را تا شش ساعت نمینویسد، انتظارمیکشد، از اینکه امکان دارد تا شش ساعت توبه کند. به همین سبب: «*در توبه خود قایم مانده نمیتوانم، باز گناه خواهم مرتکب شد، به همین خاطر نمیخواهم توبه کنم!*» نباید گفت، همیشه در توبه و استغفار باید بود. زیرا خدا لطفِ میکند و دیگر توبه شکسته نمیشود. اینرا نباید فراموش کرد که توبه با عفو خواستن، پشیمانی صمیمی را برای محقق شدن نیزخواهان است، و در این رابطه برای انجام نشدن دوباره گناه اراده و عزم متین را لازم دارد.

"... و فریب ندهد شمار را در مقدمه خدا (با اطمینان دادن به عفو خدا) شیطان فریبنده." (لقمان ۳۳)

در اصل:

"توبه از گناه، عبارت از ندامت و استغفار است." (احمد بن حنبل، ج۵، ۲۶۴) به توبه ای که باز گناه سر نزند اشاره میکند. در عین حال این حدیث شریف بیان میدارد، شروع توبه با پشیمانی باید صورت بگیرد. این یعنی پاکی گناهان با صمیمیت اشکها پذیرفت است.

در روایت آمده است که:

به گناه کاری که توبه کنان خیلی نادم بود، حین که به خود میسوخت فهرست از گناهان به او دادند: "**بخوان این را!**" گفته شده بود. عاصی فی المقابل داشت آنقدر گریه میکرد که، با چشمان پر از اشک گناهان موجوده ای فهرست را دیده نمیتوانست. نتیجتاً آن اشکهای پر از صمیمیت، همه ای آن گناهان را شست، پاک کرد. آن گناه کار این چنین بخشوده شد.

این چنین است که گاهی یک گناه، هزار قطره اشک برای بخشوده شدن نیاز دارد؛ و گاهی هم یک قطره اشک برای هزار گناه برای بخشوده شدن کفایت میکند.

این اشکهاست، برای آنانیکه به بوستان محبت الهی داخل میگردند، سرچشمه توبه میشوند. گناهان را میشویند و پاک میکنند. در برابر پروردگار سخن از شکر میگویند. اشک، امید درگاه حضرت حق است. آن لحظه ای که همه ای امید ها قطع میشوند، آنانیکه در پله های این درگاه گریه میتوانند بختیاران حقیقی هستند.

هر قطره ای از آن اشکهای پر از صمیمیت که برای تماشای جهان مصرف میشود، چون آن آئینه هایست که هزارویک اقیانوس را نمایش میدهند، در هر زره اش اسرار الهی ظاهر و عیان است. چه حکمتهای ناخوانده شده با او خوانده میشود. زیرا اشکها چون لسانیست که کلمات معناهایش را برداشته نمیتوانند. بنده با آن، چیزهای را از پروردگارش میطلبد که حتی در خیال هم ندارد...به همین دلیل عشق ها درآغاز سرچشمه اشک تسلی میآبند. غربا در ساحل آن آرام میگیرند.

به محضر خداوند جایگاه یک قطره ای ریخته شده چشمها در این قصه ای شیرین نهفته است:

جنید بغدادی –قدیسه سیرروح–، یک روزی در راه حین رفتن ناگهان فرود ملائک و درگیری شانرا روی چیزهای در زمین میبیند. به یک از آنها:

"چیزیکه درگیرش شده اید چه است؟" پرسید.

مَلَک جواب داد:

"با گذر یکی از دوستان خدا از «آهی!..» با اشتیاق کشیده اش چند قطره اشک از چشمانش ریخت.

به وسیله ای این قطره ها مورد مغفرت و مرحمت پروردگار قرار بگیریم گفته روی این قطره ها درگیریم."

در حدیث شریف آمده است:

"دو چشم است، آتش جهنم به آنها نمیرسد: چشمان گریان برای خدا با چشمان بیدار سحرگاهی برای خدا." (ترمذی، فیض الجهاد، ۱۶۳۹/۱۲)

حضرت مولانا پاک شدن گناهکارِ بوسیله ای توبه و تزرع را با مثال آوردن آبهای که ناپاک میشوند و بعداً بخارگشته و دوباره به زمین چون قطره های شفاف و براق برمیگردند، چنین بیان میدارد:

"تمیزی و عاریت که نماند، یعنی گل پر وآلوده شود، آب هم برای آلوده شدنش مثل ما بی قرار میشود، متعجب میماند... از درون به خدا فریاد کنان به التماس شروع میکند. خدای مهربان این فریاد ها و التماس ها را چون بخارها به آسمان می پذیرد. آنجا تمیز ساخته به گونه های مختلف گاهی چون بارانِ، گاهی هم مثل برف و گاهی هم چون شبنم به زمین میباراند. نهایت به دریای وسیعی که ساحلِ ندارد میرساند."

بدون شک که این نشانه ها، مرحمت و محبت الهی را در برابر بندگان گناه کارش نشان میدهد، تا به فلاح و کامکاری برسند. طوریکه قلبهای آنانیکه با سیاهی گناه تاریک شده اند، از یکجایی باران توبه با آفتاب ندامت، خدای سبحان آن دلها را به اوج آسمانها میکشاند. از گرد و خاک همه آلوده گی های نفسانی منزه میگرداند. او را با شرفترین موجودات ساخته، نشانه از رحمت خود به زمین یان

احسان میدارد. تجلی وسیع این حالت یقیناً درنمازها محقق است که برای هر آن نماز مقبول «معراج مؤمن» خطاب شده است.

لیکن این انسان است که اکثراً به حقیقت آن پی نبرده بجای تزرع و گریه در قهقهه فرو میرود. خداوند (ج) در این مورد:

وَتَضْحَكُونَ وَلاَ تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ

"و خنده مینمائید!.. نه میگریید!.. و شما بازی کننده هستید!.."

(النجم، ۶۰-۶۱) فرموده و به جناب حضرت محمد (ص) فرمان داده است:

فَلْيَضْحَكُواْ قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

"پس باید بخندند اندکی و بگریند بسیاری سزای آنچه میکردند!"

(التوبة، ۸۲)

خداوند تبارک وتعالی با توبه و اشک تمیز شدن بنده اش را از گناهان او خواهان است. در این میان حضرت مولانا اهمیت اشک را این گونه بیان میدارد:

"با ریختن قطره ها از موم حین سوختن بیشتر روشن و تابان میباشد. با حرارت آفتاب و برکات گریه های ابر این برگ درختان است که سبز میشوند و تازه. یعنی برای پختن میوه ای نیاز به آب و حرارت است."

"پس برای قبولی توبه ها به ابر و صاعقه یعنی به اشک و سوز دل احتیاج میخواهد."

"شاید اگر صاعقه دل نزند یا هم ابرهای چشم، بارانِ نبارند؛ آتش غضب نفس و شعله های گناه چگونه خاموش شوند؟ برکات وصال، یعنی تجلی روشنایی انوار الهی در دل چگونه معلوم گردد؟ بارانها نبارند باغچه های گل چگونه به سبزه ها راز بگوید؟ بنفشه با یاسمین چگونه عهد خواهند بست؟"

"بگذار طبیعت با آه گریه کند. این خاکها، با جدایی از آب بی گیاه میمانند. ازجویبارها، دره های دور مانده از آب هم زرد میشوند، بو میگیرند، آلوده میشوند، سیاه و سیاه میشوند."

"باغ های سرسبز بهشت گونه، باغچه ها که از آبها دور بمانند، زرد شده، پژمرده گشته، برگهایش خشک شده، میریزند، به سرزمین مریضی مبدل خواهند گشت. (انسان هم چنین است...)"

برای نجات از این وضعیت چشمان شعیب (ع) از گریستن اعما گشته است. رسول خدا (ص) میفرمایند:

"اگر آنچه را که میدانم، میدانستید؛ کم خندیده زیاد میگریستید، خوردن و نوشیدن به وجودتان جا نمی گرفت..." (سیوطی، جامع الصغیر، ج۲، ۱۰)

زیراکه تنها مردان دل، زخم بمیان آمده گناه روی دل را با یک عمر گریه شستشو کرده؛ میتوانند چون عاشقان دل به بهشت

عفو و بخشش مفتخر گردند. از پیامبران در رده نخست تا همه اولیا، صدیقان و صلحا؛ در زقیت و فراوانی، در غم و شادی به حضرت حق دست به التماس بودند، در حالت سوز و گداز بودند. چرا که سهو صورت گرفته بیرون از اراده ای حتی پیامبرها که مسمی به ذله است، نشان دهنده ای اینست که هیچ بنده مستغنی از استغفار و توبه بوده نمیتواند. توبه و استغفار ذاتاً مسبب ندامت و پناه بردن است همچنان مؤثرترین واسطه برای قرب به الله (ج) نیز میباشد.

از طرف دیگر این همه تشویش و اضطراب که از جانب الله (ج) به بندگانش داده شده تا طلب توبه و استغفار را از آنها بکند، همه یک معمله ای دار آخرت است. چنان معامله ای، برای انانیکه این را درک کرده اند، از هیچ مصیبتِ هیچ شکایت نداشته و به کمایی دیار ابدی میپردازند. حضرت مولانا نمونه ای یکی از آنها بوده چه زیبا میفرماید:

"حق تعالی در این جهان از تو یک چند قطره اشک میگیرد، اما در مقابل به تو کوثرهای بهشت را بخشش میکند. او از تو با عشقها، آه های پر از ترس و فریاد ها را میستاند؛ در مقابل هر آه، هر فریاد صدها مقام و جایگاه معنوی، مرتبه ها و جایگاه های که به آنها رسیده نمی شود."

اما این را باید دانست که هر گریه یکی نیست. میان هر کدام تفاوتهاست. چنانچه ناله های بسیار دروغین، سرد و نمیخواستنی وجود دارند که عبارت بیش از غفلت و فریبکاری نیستند.

-قدیسه سیرروح- میفرماید:

"گریستن به ده گونه است. از این ده، نه آن ریایی است. تنها یکی آن برای خداست. همین گریه ای که به خداست، - در سال اگر یک بار هم باشد- برای نجات بنده از جهنم إنشاالله وسیله خواهد شد."

در روایت آمده از دعوای خانم با شوهرش که به حضور قاضی شُریح مراجعت میکند. در این اثناء شعابی که در آنجا حضور داشت به او گفت:

"ای امیه! من مظلوم بودن این خانم را حدس میزنم. نمیبینی که چطور میگرید!"

قاضی شُریح روی این گفته فرمود:

"ای شعابی! برادران یوسف (ع) هم علی الرغم گناه کار بودن شان گریه کنان به حضور پدر خویش آمده بودند. با دیدن به این گریه ها قضاوت کرده نمیشود!"

این گونه اشکها البته که مردود هستند. نوع دیگر گریه ای منفور هم، گریستن در ذلت و خواری است. اینها گریه های عبث و بیخود کسای هستند که با تر نکردن پیشانی خسران میکشند. در خصوص اینگونه ها مرحوم **محمد آکف اِرسوی** چنین بیان میکند:

بگذارید این ماتم یاهو! را و این فریاد را،

اگر گریستن فایده میداشت، پدرم برمیخاست.!

از این اشکها چه حاصل شده؟ چرا عرق نریختید؟![۱۶]

بحث که ما روی آن داریم، گریه ای را که خدا مقصود دارد؛ نه اشکهای که ما را نزد دوست و دشمن کم نشان بدهد، بالعکس گریه ای که ما را به آسمانها بلند کرده، در دلها معراج را زنده کند. آنطوریکه دریا های وسیع خاروخس را بر بالای خود حمل داده از غرق شدن نگه داری میکنند، این اشکهای ما هم مثل آن دریاها ما را از غرق شدن نجات داده به مقصود ومنزل به سلامت برساند. و این اشکها همان اشکهای باشند که از چشم زیاده از دل جاری شوند و به مردم نه به خدا تقدیم شوند.

یک مسئله ای مهم دیگر در خصوص اشک اینکه، این اشکها برای شکایت هم نباشند. چونکه در شکایت حالت نارضایتی نهفته است، اصلاً مقبول نیست. زیراکه شکایت انسان را به عصیان برده و همه ای سرمایه اش را نابود میسازد. و این، غضب پروردگار را جلب میکند. مقصود از گریه ای را که ما میگوییم؛ جلب غضب نه، اندیشه ای خشنودی دوست و وسیله ای تمیزی از آلوده گی های گناه است.

۱۶ *Bırakın mâtemi yâhu! Bırakın feryâdı;*
Ağlamak fâide verseydi, babam kalkardı!
Göz yaşından ne çıkarmış? Niye ter dökmediniz?!

نتیجه ای مرگ که فرا برسد همه ای کسانیکه در خواب اند بیدار میشوند، یعنی چشمان خود را باز کرده حقیقت را میبینند. اما دیدن آن حقیقت آخرین نفس هیچ سودی را در قبال ندارد؛ چنانکه به فرعون نداشت...، حضرت مولانا چه زیبا میفرماید:

"انسان های صاحب خرد از قبل میگریند؛ نادانها در اخیر کار به سرهای خود میزنند، حیف میشوند. تو در سر کار عاقبت خود را ببین تا در روز قیامت نادم نشوی!"

"در رابطه حال این پرنده به تو مایه ای عبرت باشد که، او، دانه های گندم دام شکارچی را تا ببیند خود را از دست داده، نمی داند که از عقل خود چطور استفاده کند. بی اراده وار گندم ها را میخورد، اما به دام شکارچی میافتد. این بار برای خلاصی خود هر اندازه که **یس** بخواند، **انعام** بخواند چه فایده!.. بعد از رسیدن بلا، گریستن، فریاد کشیدن، نال کردن به چه کار میآید. این آه و فریاد پیش از افتیدن به دام ضرور بود..."

چنانکه قوم لوط (ع) با اعمال پلید شان قهر و غضب الهی را به خود جلب کردند، در آخرین لحظه ها از حضرت ابراهیم (ع) طلب دعا برای ترحم بر خویش داشتند، غافل از اینکه چه اندازه اعمال پستی را مرتکب میشدند، ملائک:

"دیگر وقت دعا گذشته!.." گفته بودند.

طبق خواسته پروردگار مرگ در کجا، کی و چطور به سراغمان میآید معلوم نیست. به همین دلیل دلها باید به راز "از مرگ اول بمیرید!" پی برده و آماده ای وصال حضرت حق(ج) باشند. در غیر آن آخرین نفس: "ای واه اینگونه به کجا!" با فریادهای پر از خسران خواهد بود.... در آیه ای مبارکه میآید:

"و بیامد سختی موت براستی، اینست آنچه ازآن کناره میکردی"(ق، ۱۹)

در واقع مهمترین مسئله ای عباد، تزکیه ای نفس و تصفیه ای قلب است. همه ای آنچه را که تا به حال در رابطه به توبه و اشک گفتیم، بمثابه رسیدن به دربهای این مسئله میباشد. با رفتن از این دربها به داخل، احیای همه ای اعمال صالح ضروری، الزم است. بعد از بجا آوردن همه آداب فرض، واجب و سنتها؛ بالخصوص ادای حق خدا و والدین تا انفاق در راه خدا، مرحمت به همه ای مخلوقات خدا و داشتن عفو و شفقت ضروری پنداشته میشود. مثلاً کسانیکه از میان این همه زیبایی ها به مزیت بخشودن رسیده توانسته اند، به عفو خداوندی لایقتر هستند. زیرا محرومین مرحمت و محبت که به فریادهای "رحم کنید برما!" ترحم نمیکنند، مسافرین حیران و محزون زندگی هستند.

به همین دلیل است که دلها، باید با بدست آوردن همه رفتار های زیبا در اقلیم توبه و نیایش به پروردگار خویش ملحق شوند. این توصل بی شک هر لحظه ای زندگانی را باید در برداشته باشد. با این

یکجا بعض زمانهای مستثنی، فصل دستآوردهای کاملاً متفاوتی برای بندگان است. قسم موسم بهار که میان فصلهای دیگر سال ارزشهای بخصوص دارد، برای بنده ها هم آنگونه بهار های معنوی وجود دارند که، با ارزشترین آنها، یعنی با نازل شدن قرآن کریم از لوح محفوظ به آسمان دنیا و غرق نور ساختن انسانها در **شب** بنام **قدر** این ماه **رمضان المبارک** است.[۱۷] ادراک ما از این ماه مبارک و مستثنی، دلهای تاریک مثل شب تار را با نور خود به بدرمنیر مبدل میکند. دیگر اینکه پنجره ای معراج باز شده ای آسمانیست. بناً برای دلهای بیدار مؤمنین ضرور است تا همه ای عمر خویش را با بهره مندی از اقلیم پر فیض و برکت ماه شریف رمضان با همه حساسیت های آن سپری کنند. چونکه قیامت برای چنین زندگی مزین صالحانه روز ندامت و پشیمانی نبوده، بلکه چون صبح یک عید خواهد بود.

پروردگار به همه ای ما چنین یک صبح عیدانه ای را نصیب گرداند! با عشق، شور و صمیمیت قطره های اشک به رحمت و مغفرتش مشرف بگرداند.

آمین!..

۱۷ این نوشته در ماه مبارک رمضان به نشر رسیده است.

دعــا



تکرار دعاها احساسات درونی میگردند تا تصویر روح مؤمن شوند، با شخصیت او آمیخته و به خصوصیت او مبدل میشوند. به همین دلیل استکه روح های بالا مقام همیشه به حال دعا، زندگی به سر میبرند.

دعـــا

همه پیامبران و اولیا الله رحمت از جانب پروردگار به این عالم هستی فرستاده شده اند؛ در فراخی و زقیت، در شادی وغم، دلهایشان را همیشه به سوی پروردگار گردانده و در اقلیم نیاز زندگی کرده اند. آنها در همه ای امور حال سوز و گداز خویش را به پروردگار خود لزوم دیده، با رفتارها و کردارهای تعلیم یافته رهبران ابدیت هستند.

این قانون آفرینش و مقتضی بندگی است که به الله منان در همه احوال پناه برد. آنچه در آسمان و در زمین است، در حالیکه مسخر تقدیر الهی هستند، آن صاحب قدرت بی انتها را با لسان حال در ذکر و التماس به او مشغول هستند. تربیه ای حقیقی دین هم حال دعا را در روح مؤمن همواره به ادأ کردنش هدف قرار میدهد. زیرا که دعا باز کننده ای بزرگترین درب میان قلب و الله (ج) است.

تکرار دعاها احساسات درونی میگردند تا تصویر روح مؤمن شوند، با شخصیت او آمیخته و به خصوصیت او مبدل میشوند. به همین دلیل استکه روح های بالا مقام همیشه به حال دعا زندگی به سر میبرند. زیرا که دلهای آنها اهمیت در آغوش دعا رفتن را دانسته و در محور این آیه آسمانی پر و بال میزنند:

خداوند سبحان میفرماید:

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّى لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ

"بگو با قدر نمی شمارد شما را پروردگار من اگر نباشد عبادت شما..." (الفرقان، ۷۷)

اینک در روح مؤمنِ از برقراری نیایش او با پروردگارش بوسیله ای دعا، رابطه ای معنوی را میان او و خداوند سبحان تأسیس میکند. دعاهای که با شور و هیجان بسر رسیده اند، لحظه های در آغوش گرفتن دل با رحمت الهی میباشند. آنچه در دعا خواسته میشوند، رحمت و مرحمت الهی هستند. بنا بر این در دعا اولین قدم ها برای مقام گیری به درگاه الهی از دل ؛ عاصی بودن، گناه کار بودن، ضعیف و عاجز بودن خود را باید اعتراف کرد.

دعا، اقرار عجزیت به جضرت حق است، که خود را با همه ای وجود تسلیم کرده و سر برآستان او میگذاریم. در حقیقت شروع دعا با اعتراف به عجزیت و تقصیر، در قبولیت دعا و دعوت مرحمت الهی حایز تاثیر بزرگ میباشد. چنانکه حضرت آدم(ع) و هوا (ع) طبق فرموده ای قرآن به محضر خداوند (ج) اینگونه دعا کرده بودند:

"گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر خویش و اگر نیامرزی ما را و مهربانی نکنی بر ما البته از زیان کاران باشیم." (الاعراف، ۲۳)

در آیه مبارکه دیگری یونس (ع) به خداوند متعال چنین التجا میکند:

"و یادکن ذوالنون (یونس) را چون رفت خشم خورده، پس گمان کرد که تنگ نگیریم بروی، پس ندا کرد در تاریکی ها بآن که هیچ معبود بحق نیست غیر تو، پاکی تراست هر آئینه من بودم از ستمگاران"(الانبیأ، ۸۷).

جهانگیر سلطان مراد خان اول با اعتراف از عجزیت خویش به محضر پروردگار از برکات که مفتخر میگردند چه مثال با شکوه است:

"یا الهی! این ملك و این بنده هم از توست. من بنده ای عاجز بیش نیستم. نیات مرا و اسرار مرا خوبترین تو میدانی که، مقصود من مال و ملك نیست. تنها رضای تو را میخواهم....

بار الها! این سربازان مؤمن را در دستان کفار مغلوب ساخته هلاك نگردان!.. به آنها چنان ظفرِ لطف فرما که، همه ای مسلمین عید کنند! اگر خواستی در آن روز عید این بنده ات مراد در راهت قربان شود!.."

چنانچه بعد از این دعای صمیمی طوفانیکه تا آن دم همه چیز را به هم آمیخته بود تمام شده، با سپری کردن نبرد خونین هشت ساعته در مقابل سپاهیکه از لحاظ نیرو دو سه برابر بودند نهایتاً، پیروزی و ظفر نصیب مسلمین میگردد.

سلطان مراد خان بعد از خاتمه ای جنگ که از جانبازان دیدن مینمود، از طرف یك عسکر زخمی صربستانی با خنجر به مقام

شهادت مفتخر میگردد، اینگونه دعایش کاملاً مقبول حضرت حق میگردد.

دعاهای پر از صمیمیت که زیباترین سخنهای انسانهای بلند پایه هستند، از نور و عشق زاده میشوند. به ناامید ها زندگی میبخشند و قلبهای شکسته را تسلی میدهند. دعاهای که با اخلاص، صمیمیت و اشك صورت میگیرد، دعوتِ به ظهور رحمت الهی میباشند. در دعا به قلب آرامش میبخشد، راز تسلیمیت به پروردگار پنهان است.

رسول اکرم (ص) با زندگانی شان زیباترین شیوه دعا را به ما امتش تعلیم داده هستند. ایشان با چشمان پر از اشك و پاهای ورم کرده در نمازها بر علاوه در دعاهای گاهگاهی:

"بار الها! از غضب تو به رضایت، از عذاب تو به بخششت و از تو باز به خودت پناه میبرم! از مدح ثنای که سزاوار آن هستی عاجزم! تو خود را آنگونه که مدح کرده ای همان گونه ای!" (مسلم، صلاۀ، ۲۲۲) گفته، با احساس عاجزیت به درگاه الهی التجا میکردند. بر علاوه اهمیت دعا را این طور بیان میکنند:

"دعا عبادت است. مغز و اصل عبادت میباشد. به نزد الله (ج) با ارزشتر از دعا کردن به او چیزی دیگری وجود ندارد. خداوند (ج) به کسی که چیزی از او نخواهد (دعا کردن را به خود نیآموخته باشد) به عذاب دچار میکند. کسی که خواهد در سختی و مشکلات دعاهایش قبول شود، در وقت فراخی و راحتی به او زیاد دعا کند.

پروردگارتان **حی** و **قیوم** است؛ بنده اش چون دست باز کند او را خالی نمیگذارد. به کسیکه درب های دعا باز شده است، به این معناست که به او درب های حکمت باز شده است. دعا، کلید درب های رحمت، سلاح مؤمن، ستون دین، نور آسمانها و زمین است."

(رودانی، جامع الفوائد، ۹۲۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۵)

از ظلم به انسان، نادیده گرفتن و زیر پا کردن ضعیفی و زندگی کاملاً غافلانه ای را به سر بردن؛ دعا هایکه به چهره ای یتیم محزون خوشی دهد و انسانهای پر از درد را آرامش ببخشد، حتماً مقبول است. البته نه آن دعاهای متکبرین که خود را بیگناه میبینند، دعاهای آنانیکه برای عفو گناهانشان از دلهای پر از صفا اشکها، سیلبار جاریست، شایسته ای اجابت است.

حضرت مولانا در –قدیسه سیرروح– به منظور تأمین قبولی دعا اینگونه میفرماید:

"با آتش ندامت، با دل پر و چشمان پر از اشک دعا و توبه کن! چونکه گلها، در مکان آبی و آفتابی میروید.!"

در حقیقت برای قبول دعا صرف بیان الفاظ مطلوب کفایت نمیکند. دعاها باید میان "خوف و رجأ" صورت بگیرند. یعنی با ترس و امید. قلب به معنای دعا باید با آرزوها بلرزد. در عین حال اگر دعا در جهت بخشش گناهی باشد، در خصوص انجام ندادن دوباره ای آن گناه یک تصمیم قطعی و یک عزم متین گرفته شود.

در روایتی آمده است که حضرت موسی (ع) با آدم که در عمق ناتوانی در حال دعا بوده مقابل میشود و ظاهر او را دیده از دل برای قبولی دعایش آرزو کرد. در همین جریان از جانب خداوند (ج) به حضرت موسی (ع) چنین یک وحی آمد:

"من به آن بنده ای خود نسبت به تو بیشتر با مرحمت هستم. او با زبانش به من دعا میکند؛ اما قلبش، با آن گله گوسفندانی است که صاحبش است."

وقتی که موسی (ع) این حالتش را به او معلوم کرد، آن شخص فوراً خود را جمع و جور کرد و مخلصانه از دل به الله تعالی پیوست.

از سوی دیگر دعای که در غیاب برادر دینی صورت بگیرد، مستجاب است. رسول اکرم (ص):

"هیچ دعای مستجاب تر از دعای مؤمن در غیاب مؤمن وجود ندارد" (ترمذی، ۱، ۵۰) فرمودند.

انسان ها به ظن قبول دعاهایشان از دیگران طلب دعا میکنند. حالانکه مسبب قبولی دعا، اخلاص و صمیمیت است. این یعنی، حتی گناه کاری هم برای برادر مسلمان خود با صمیمیت و اخلاص دل دعا کند، از دعای بی اخلاص کسیکه خود را در نزد پروردگار صاحب مقامی میداند بهتر و مقبولتر است.

چنانچه این فریاد بلند شده از سینه ای فراخ پر از مرحمت و شفقت حضرت مولانا بسیار معنادار است:

"بار الها! اگر تنها امید واری صلحا به مرحمت تو ضرورت باشد، مجرمین رفته به کی پناه ببرند؟.."

الهی! اگر تو تنها بندگان خاص خود را قبول فرمایی، مجرمین رفته به کی مناجات کنند؟..

حقیقتاً بنده ای اگر گناه کار هم باشد، این حالت، به این معنا نیست که او خداوند(ج) را ترک کرده باشد. به همین سبب بمراد رسیدن شخصی به حرمت دعای کدام شخص محقق شده، تنها خدای متعال آگاه است. از این جهت هر کسی که باشد، باید این را درک کند که دعاهای قلبی یکی از بندگان خداوند (ج) را بگیرد.

روزی جناب حضرت معروف کرخی در بازار با یک سقایی مقابل میشود. سقا:

"برای رضای خدا از آب من بنوشید." گفته صدا میکند.

جناب حضرت معروف کرخی "برای رضای خدا" گفتن سقا، برای گرفتن این دعا درحالیکه روزه ای نفلی نیز داشت از آن آب گرفته مینوشد.

بعد از وفات معروف کرخی یکی از اولیای خدا او را در خواب در جایگاه بالای میبیند:

"خداوند تبارک و تعالی برای کدامین عملت به تو چنین اکرام کرده است.؟ گفته میپرسد.

او هم:

"با دعای که سقا در آن طلب رضای خدا را کرد." میگوید.

به اندازه ای گرفتن دعاهای مؤمنین دل شکسته و مظلوم، اجتناب از بد دعاهای آنها هم به همان اندازه یک مسئله ای مهم پنداشته میشود.

چناچه سلطان سلجوقی علأ الدین کیقباد، بعد از به اتمام رسیدن کار اعمار قلعه ای شهر، از پدر حضرت مولانا جناب بهاء الدین ولد متبرکاً برای دیدن و اظهار نظر ایشان در مورد قلعه خواهش تشریف فرمایی میکند. حضرت بهأ الدین ولد رفته از نزدیک قلعه را دیده و چنین میفرمایند:

"قلعه تان، در برابر سیل، پیش گیری از حمله های نا برابر دشمن فوق العاده مقبول و مستحکم به نظرمیرسد. لاکن تو در مقابل مظلومین زیر دست و تیرهای بد دعای انسان های زیر پا افتاده چه تدبیر گرفته ای؟ چرا که تیر های بد دعای آنها، تنها این یک قلعه نه بلکه، صدها هزار قلعه ای دیگر را به خاک یکسان کرده و زمین را به خرابی تبدیل میکند.

بهترین برای تو اینست که برجهای قلعه ای خوبی و عدالت اعمار کنی و از صلحا تشکیل عساکر دعای خیر کنی. اینگونه برای تو از قلعه های فولادین هم مطمئن تر خواهد بود. زیرا امنیت و آرامش مردم و دنیا با عساکر دعا تأمین میشود."

در حقیقت هر نوع ظفر، موفقیت و پیروزی مسلمین در تلاش و غیرت شان با برکات دعاهای پراخلاص شان صورت پذیر است.

قرآن کریم که برای ما رهبر سعادت ابدی ماست، بزرگترین تعلیمات دعا را در بر دارد. پروردگار با عظمت از آیتها ی درخصوص دعا در چند آیتی اینطور میفرماید:

"بگو، آیا دیدید اگر بیاید بشما عذاب خدا یا بیاید به شما قیامت، آیا بغیر خدا تضرع میکنید؟ اگر راستگو هستید. نه بلکه خاص بجناب او دعا میکنید. پس دفع میکند آنچه دعا میکنید برای دفع آن اگر خواهد و فراموش میکنید آن چیز را که او را شریک مقرر کردید" (الانعام ۴۰- ۴۱)

"بپرستید پروردگار خود را زاری کنان و پوشیده از مردان، هر آئینه او دوست ندارد از حد گذرندگان را" (الاعراف ۵۵).

برای فلاح و رستگاری آخرت در زندگی فانی دنیا که یگانه سرمایه ای در دست داشته میباشد، فراموش نکردن اینکه، از مهمترین دعاها هم خواستن مرگ با حسن خاتمه است. خداوند سبحان در آیه ای مبارکه میفرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ
وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُم مُّسْلِمُونَ

"ای مسلمانان بترسید از خدا بحق ترسیدن از وی و بمیرید مگر مسلمان شده!" (آل عمران، ۱۰۲)

همه ای تلاش های هر مسلمانی برای یک عمر، تنها برای سعادت تسلیمی آخرین نفس با زیبایی هر چه تمامتر است. زیرا که جز پیامبران الهی دیگر هیچ کسی به این مطمئن نیست. حتی اولیای خدا (ج) دایماً اندیشه ای آخرین نفس را کشیده اند.

به هر اندازه ای که حالت مردن کسی مجهول هم باشد، بطور عموم وضعیت مردن هر انسان نظر به حالت زندگانی اوست. به همین خاطر برای تسلیمی با ایمان آخرین نفس خویش، ایجاب میکند بر صراط المستقیم استوار بوده و همه ای عمر در حال توبه و استغفار به حضور جناب حق (ج) زندگی کنیم. طبق ارشار آیه مبارکه، حضرت یوسف (ع) اینگونه دعا میکردند:

تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

"... مسلمان بمیران مرا و لاحق کن مرا به صالحان!.." (یوسف، ۱۰۱)

خداوند تبارک و تعالی در ستایش بندگان صالح خود که صاحبین عقل سلیم هستند، درخصوص دعاهایشان قرآن کریم این چنین بیان میکند:

رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ

"...ای پروردگار ما پس بیامرز گناهان ما را و دور کن از ما بدیهای مانرا و بمیران ما را با نیکو کاران!" (آل عمران، ۱۹۳)

از اهمیت ندادن جادوگران تازه ایمان آورده ای فرعون با دیدن معجزه ای موسی (ع) به تهدیدات او به مرگ، در وقت نیاز های جانخراش شان به الله، بجای خلاصی از ظلم؛ خواسته های تسلیمی جانهای شان را با ایمان برای ما چه بزرگ عبرتست.

از طرف دیگر در دعاها برای ملحق شدن به الله؛ تنها صدای غرای بلند، ادای نمایش و بیان کردن جمله های ریاکارانه، ساختگی و بدون حضور قلبی با جگرپاره کردن ها، فریاد ها و سخنان نمایشی نیست. شاید اگر اینگونه بود، در برابر همه این ها، نه برآمدن صدای ناله ها، برای قبولی دعا از اینکه سخنان خودی پذیرفتنی نیستند ؛ ازمریض پریشان حال که چشمهای پراز اشک خونین دارد و یا از دعاهای غریب که ضعیف و ناتوان است، وسیله ای ساختن. اگر مقصود چنین باشد، پس لسان حال و دل ظاهراً نیست فرض شده به چه کار خواهد آمد.

موجودیت چنین جوشش ها در دعا، در واقع اصل دعا را، روحانیت او را و قدسیت او را به ضعف میکشاند. پیامبر اکرم (ص) در حق آنانیکه این گونه دعا میکنند:

"با آمدن گروهی، در دعاها از حد میگذرانند..." (ابو داوُد، وتر ۲۳)

فرموده و از گیر افتادن به چنین حالتی هشدار داده اند.

باز هم در حدیث دیگری چنین میفرمایند:

"شما به ناشنوای دعا نمیکنید. به الله که شنوا و به شما خیلی نزدیک است نیاز میکنید." (بخاری، جهاد، ۱۳۱)

خدای سبحان دعاهای صمیمی را رد نکرده، علی الرغم اخلاص و صمیمیت بعضی از خواسته ها که موافق مقتضی تقدیر نیستند را اجابت نمیکند. بناً دعا کننده هرگز به یأس نپیوسته و همواره دست به دعا باشد. چونکه در چنین حالات اجابت دعا در دیار ابدی صورت گرفته، مکافات آخرت میگردد.

قلب که در وجد دعا میآید، باید به بالاترین دروازه نیایش کند. دلهای که در دروازه ای دعا به امید یک توجه انتظار اند، از منتظر ماندن یک عمر در آن پله های رحمت خسته نمیشوند. زیرا در عالم آنها از اینکه دعا و اشک از رحمت الهی نشأت گرفته است، اکسیر سعادت آرامش و تسلی بخش دلهای محزون و کوثر حیات بخش دلهای سوخته از عشق الهی میباشد.

نباید فراموش کرد، با عفو شدن از گناهان میتوان به شرف و حیثیت انسانی خود رسید. آنانیکه میخواهند با مرگ یکجا به اسرار عفو ابدی برسند و از الطاف بی پایان الهی بچشند، اولاً باید رایحه ای بخشش را با شور و هیجان دعا و نیازها از گلهای باغچه های دل به بیرون منتشر کنند. ما هم نیاز میکنیم که پروردگار صاحب

مرحمت و قدرت بی انتها به ما ترحم کند و الطاف عفوش را بر بالای ما باراند.

بار الها! با عشق، شور و اشکهای صمیمی نصیب شدن از مغفرت و رحمت الهیت را نصیب فرما! با امید نایل شدن به رضای الهیت، مرحمت را به مخلوقاتت،خزانه ای تمام نشدنی دلهایمان گردان! به حرمت دعاهای پرفیض بندگان مخلصت، به وطن عزیز ما سعادت و پایداری، به ملت ما در حق و خیر اتفاق احسان فرما!

آمین!..

دعــوت به حـق و نیـکـی -۱-



از اینکه شرف امت شدن به پیامبر اکرم (ص) را مفتخر گشته ایم، مجادله و جانبازی های متقبل شده اش در راه دعوت به حق و تعلیم کلمه ای توحید به انسانیت را فراموش نکرده و گاه گاهی از زندگی کردن خود منحیث امت او و شایسته ای چه اندازه در وصف «شاهدان خدا در روی زمین» بودن خود را باید محاسبه کنیم.

دعــوت به حـق و نیـکـی - ۱ -

هر انسانیکه سرمایه های فطری چون عقل، درک و فهم را فاسد نکرده، با تماشای کائینات و حیات با چشم دل از پی بردن به عبث، بی مقصد و بی حکمت نبودن آفرینش سختی نمیکشد. این کاملاً آشکار است که آفرینش انسان ودیگر مخلوقات به عبث نبوده، در آن مقاصد بزرگ و حکمت های عمیق نهفته است. زیرا آیه های مبارکه در این خصوص چنین ارشاد میدارد:

رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ

"آیا انسان گمان میکند که سر به خود گذاشته میشود!" (القیامه، ۳۶)

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ

"آیا پنداشتید هر آئینه خلق کردیم شما را به عبث، و شما به سوی ما برگردانده نمیشوید." (المؤمنون، ۱۱۵)

هر انسان در جریان زندگی خود با عمر که به سر میبرد، یعنی انسان به معنی رابطه ای خود با کائینات و مناسبت میان خود و تابوت را باید.

این قدرت بی انتها و نظام الهی که بر همه کائینات حاکم است، اهل وجدان و خرد را به سوی توحید و ایمان به خالق که صاحب این همه حکمت است میکشاند. فقط الله تبارک وتعالی به معنی کامل

شدن ایمان بندگانش پیامبران را که رهبران ارشاد و هدایت هستند فرستاده است.

یکی از مهمترین خصلتهای را که انسان با رسیدن به ایمان آنرا بدست می‌آورد، بی شک آن مرحمت است. مرحمت مانند یک شعله ای میباشد که در دل مؤمن هرگز خاموش نمی شود. یک گوهر الهی میباشد که ما را به الله قربت میدهد. مرحمت میوه ایست که انسان را از خودکامگی به ایمان سوق میدهد. چناچه نعمت ایمان در دل به کمال میرسد، حس ترحم بر محرومین ایمان زیاده میشود و شجاعت به حق کشاندن آنها نیز افزایش می‌آبد. به همین دلیل استکه روح مسلمین کامل، با دیدن انسانهای اطرافش که محتاج دعوت به هدایت هستند، تنها به ایمان خود تسلی و آرامش نمیگیرند.

در این هیچ شک وجود ندارد که انسان برای سفر آخرت، مسافر بیش نیست. انکار به این بر خلاف عقل، منطق و وجدان با بستن چشم از حقیقت آفتاب منکر گشتن است. پس تنظیم این حقیقت در مسیر زندگی یک ضرورت عقلی، منطقی و وجدانی میباشد. در این سفر زندگانی، مؤمن که همه نعمت های در دست داشته ای خود را بجای صرف کردن به نفس برای ارشاد محرومین به ارشاد خرچ میکند، مهمترین وجایب دینی و وجدانی خود را به سر رسانده است. زیرا دعوت انسانها به سوی حق، نیکی، فضیلت، ایمان، اعمال صالح و در حقیقت به سوی سعادت ابدی؛ یار و یاور بودن به آنها برای دور بودنشان از بدی ها، و جان نثاری برای نیفتادن

در تاریکیهای کفر و حفره های رذیل اخلاقی، از بزرگترین وظایف پر خیر و برکت دنیا وآخرت میباشد. چناچه حضرت رسول اکرم (ص) در احادیث شریف شان اینگونه بیان میدارند:

"آنکسیکه به راه راست دعوت میکند، به اندازه ای آنانیکه به او تابعیت کنند اجر میگرید. این، از اجر آنانیکه به او تابعیت کردند چیزی کم نمیشود!

و آنکسیکه به راه بدی دعوت میکند، به آندازه ای گناه آنانیکه به او تابیعت کردند گناه میگیرد. این هم، از گناه آنانیکه به او تابعیت کردند چیزی کم نمیکند!.." (مسلم، علم،۱۶؛ ابو داوُد، سنت، ۶؛ ترمذی، علم، ۱۵)

قسمیکه در حدیث شریف دیده میشود، علاوه بر برکات و فیوضات که از دعوت به حق و نیکی بر میآید، همچنان مژده ای بزرگ نبوی را نیز در بردارد و از طرف دیگر آنانیکه به شر دعوتگر هستند، بمثابه ای یکجا شدن قطره ها سیلاب از گناهان را میسازند. این کیفیت، با دعوت به حق و نیکی به بیان اهمیت مکلفیت اجتناب از بدیها کفایت میکند.

بناً هر مؤمن که در وظیفه ای تبلیغ به سر میبرد، اولاً باید در تکمیل خود بپردازد. چونکه مؤثرترین واسطه جهت ارشاد و دعوت انسانها، خود باید الگوی مشخص و زنده ای توحید، نیکی، فضیلت و راستی بود. به همین خاطر نخست استوار بودن ذات دعوتگر بر صراط المستقیم شرط است. برای اثر گذار بودن دعوت، یک قلب

که به اطمینان رسیده باشد نیاز است. زیرا آنانیکه به این جایگاه معنوی دست یافتند، زندگی خویش را در وجد ابدیت کشانده و جذبه ای لذات فانی را از نظر انداخته و محو کرده اند. بناً وظیفه ای دعوت و تبلیغ برای سهم جستن های نفسانی و امید بستن به منافع دنیایی نبوده، صرفاً و صرف جهت رضای خدا (ج) با اخلاص قلبی ایفا میگردد. این خصوصیت در عین زمان از خصوصیات اخلاق پیامبران میباشد. چنانچه در قرآن کریم در رابطه به تبلیغ:

"در مقابل این از شما هیچ مزد نمیخواهم. مزد مرا تنها رب العالمین میدهد." (الشوری، ۱۸۰)

مثل این آیه کریمه، آیات زیاد دیگری بیان شده در رابطه اخلاق نبوی وجود دارد.

در دین ما دعوت کردن به حق و اجتناب دادن از بدیها را «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» نام نهاده اند. آیه کریمه در این مورد چنین بیان شده است:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

"از شما گروهی که به خیر دعوت کرده به نیکی امر کند و از بدی نهی فرماید. اینک آن گروه ایشان اند رستگار" (آل عمران، ۱۰۴).

یگانه میزان برای جداکردن حق را از باطل، خیر را از شر، فضیلت را از رذالت، پختگی را از خامی؛ صدای دین یعنی اوامر و توصیه های خدا (ج) و رسول خدا(ص) میباشد. بلند کردن این صدا از وظایف اولیه ای هر مؤمن است.

پروردگار سبحان در وظیفه ای تبلیغ را «جهاد بزرگ» خوانده، اینگونه بیان میکند:

"ای رسولم! به کفار ابداً گردن خم نکن و همرای این (بواسطه این قرآن) در مقابل آنها با قوت خود مجاهده کن!" (الفرقان، ۵۲)

در حقیقت فرمان جهاد بزرگ در دوران مکه، تا هنوز که مسلمین توان نبرد با کفار را پیدا نکرده بودند، یعنی در قعر جهالت و گمراهی، در اوج فساد و آنارشی، در دوران که کفر و الحاد اسطیلا داشت و حکومت میکرد، مهمترین معنای جهاد به میدان نبرد روانه گردید که همانا تبلیغ قرآن کریم بود. زیرا در آن زمان مسلمانها نه از لحاظ قدرت جنگی و نه هم از لحاظ نیروی عسکری مجهز بودند تا در مقابل کفار به مصاف بایستند. هیچ چیز جز کلام پروردگار در دست نداشتند. در آن حالت طبق فرموده ای قرآن بزرگترین و تنها راه مجاهده، تبلیغ قرآن بود.

رسول اکرم (ص) در یک حدیث مبارک چنین میفرمایند:

"تنها به این دو کس میشود غبطه خورد: یکی آنکه خداوند برایش قرآن داده است و او همواره شب و روز با قرآن مشغول است

(با قرآن زندگی کرده و تبلیغ میکند)، دیگری هم کسی که خداوند (ج) برایش مال بخشیده و او این مال را شب و روز در راه خدا انفاق میکند" (بخاری، علم، ۱۵ ؛ مسلم، مسافرین، ۲۶۶).

پرفیض ترین مشغولیت با قرآن؛ یادگیری و آموختن و قرآن، اخلاق گرفتن از اخلاق او، زندگی در مسیر اوامر و نواهی او، پیدا کردن ظرافت ایمان از او و با زبان شیرین در تبلیغ او بودن است. آرزوی مؤثر بودن تبلیغ قرآن، تنها پیشه ای مؤمنین استکه با همه ای وجود مشغول قرآن اند.

قسمیکه امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) به نیت بقتل رساندن رسول اکرم (ص) براه افتاده بودند وسیله ای هدایت یافتنشان میگردد؛ برکت دعای حضرت رسول اکرم (ص) و بر علاوه قرآن خواندن خواهرشان، که این خود عبارت از تبلیغ قرآنی است.

رسول خدا(ص) و اصحاب کرام شان در راه تبلیغ قرآن حقیقتاً در راه تبلیغ دین خدا با همه قوت و نیرو غیرت نشان داده، در این راستا با جان و مال از هیچ نوع امکانات در دست داشته مضایقه نکردند. اصحاب کرام که نامه های دعوت به رستگاری رسول خدا (ص) را بدون هراس از جلادان به محضر سلاطین قرائت نموده تسلیم دادند، جانهای شیرین خود را نیز در راستای ایفای این وظیفه ای مقدس نثار کردند. از میان تقریباً ۱۲۰ هزار صحابی که درحجۀ الوداع به خطبه ای رسول خدا(ص) گوش داده بودند، تنها ۲۰ هزار آنها در مکه و مدینه مدفون هستند، دیگران با گذشتن از این

مرزها، در چه شور تبلیغ دین زیستن شان به خوبی درک خواهد شد. طوریکه اصحاب کرام از چین تا استانبول، از آفریقا تا قفقاز به هر جایکه قدم رنجه فرمودند، آنجا را به هدایت کشانده و مکان از رحمت ساخته، در تحت پرچم اسلام جایگاه شرف و عزت به دست آورده اند. این گونه دعوت به هدایت که از مکه شروع شد را به زمان و مکان رسانیده اند.

بخصوص زحمات و مجادلات فرا انسانی را که رسول اکرم (ص) در راستای تبلیغ پیام الهی که به سوی هدایت و رستگاری دعوت میکند کشیده اند، از یک طرف با به میان گذاشتن عظمت و اهمیت این مسؤلیت بزرگ، از طرف دیگر در خصوص ایمان، لازمه ای زندگانی با شور و هیجان ایمانی را به مؤمنین تلقین میکند.

از اینکه خداوند متعال به ما بندگانش مکملترین الگوی کائینات حضرت رسول اکرم (ص) را برای هدایت ما فرستاد، ایشان زندگی خویش را وقف تبلیغ دین خدا کردند. از رد کردن جذاب ترین و دلکشترین پیشنهادات نفسانی و دنیایی مشرکین تا در معرض اذیت قرار گرفتن، مسخره شدن، حقارت دیدن و حق تلفی ها، ایشان را از راه دعوت برگردانده نتونسته، از این راه قدم پس نکشیده و عزم متین با وجد ایمان باعث میشد که این دعوت الهی را به سر منزل برسانند. حتی همان ایام آغازین دعوت وتبلیغ بود که مشرکین پیشنهادات خود را جهت رضایتمندی رسول خدا (ص) برای دست برداشتن از

این دعوت الهی به محضر مبارک میرسیدند و این جواب تاریخی این مسئله را درمیان قرار داده:

"به خدا سوگند که اگر خورشید را در دست راستم نهند و ماه را در دست چپم، محال است از این دعوت و مأموریت الهی دست بردارم! یا خدای بزرگ این را به همه ای جهان منتشر میکند، (اینگونه) وظیفه ام به پایان میرسد؛ یا اینکه در این راه جان خود را خواهم داد."[18]

حقیقتاً رسول اکرم (ص) در راه تبلیغ دین زحمات و اذیتهای را متقبل شده اند که هیچ بشری آنرا متقبل شده نمیتواند، هر فرصت را ارزش داده، همه ای راهها را جهت هدایت یافتن انسانها و کاشتن تخم هدایت در دلهایشان عملی کرده و در این راستا کاملترین الگو قرار گرفته اند.

چناچه در همان سالهای اول رسالتشان هنگام آمدن مشرکین به مکه جهت ادای حج، شخصاً میان قبایل میگشتند و اسلام را بارها و بارها به آنها میفهماندند. جاهایی را که جماعت انسانها گردهم جمع بودند، بی وقفه میان مجالس صحبت شان گشته با هرکسیکه، آزاد یا بنده، ضعیف یا قوی، فقیر یا ثروتمند فرق نگذاشته، نخست به ایمان آوردن به وحدانیت الله دعوت مینمودند.

حضرت جابر (رض) چنین میفرمایند:

۱۸ بن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲، ٦٤

"حضرت رسول اکرم (ص) در دوران جاهلیت در مراسم حج به حاجی ها در محله ای وقفه دعوت خویش را به عرض میرساند، و:

«آیا کسی وجود ندارد که مرا بسوی قومش ببرد؟ قریش، مانع شدند که کلام پروردگار خویش را تبلیغ کنم.»" (ابو داوُد، سنت، ۱۹-۲۰)

بر علاوه در بازار های برگذارشده اوقاذ، مجنه و ذوالمجاز مکه میان قبایل رفته خود را معرفی و ایشان را به توحید و عبادت الله (ج) دعوت میکرد.

بخصوص در طایف باوجود اذیت و حقارت که به ایشان میشود، ایشان باز هم از خدای متعال فلاح مردم طایف را خواسته و از آن طایف وسیع تنها ایمان آوردن غلام بنام عداس کفایت میکند که قلب محزون او را شادی ببخشد. علی الرغم این همه ظلم و حقارت که ایشان در طایف می بینند، دل که پر از مرحمت و بخشش است اجازه ای قهر شدن و غضب شدن را نمیدهد و برای هدایت آنها به محضر پروردگار دعا میکند.

دل مبارك آن حضرت (ص) با وجود محزونیت به سبب ظلم که از مردم طایف دیدند، تنها مسئله ای عمده که ایشان را به فکر میانداخت؛ نقصان در وظیفه تبلیغ و اندیشه ای ضعیف شدن آن بود. چنانچه در تحت آن شرایط هم به جناب حق چنین التجا میکردند:

"بار الهی! از ضعیف شدن قوتم، درمانده گیم، در دید مردم کم ارزش و حقیر شدنم را به تو عرض میکنم. یا ارحم الرحمین!

اگر از من آشفته نباشی، به محنت و بلاهای که بر سرم آمده اهمیت نمیدهم! الهی، تو قومم را هدایت کن؛ آنها نمیدانند. الهی! تا رضامندی تو عفو و بخشش تو را میخواهم...!" (بن هشام؛ ج۲، ۳۰)

برای مزه کردن ذوق این زندگانی فانی مثل رسول خدا(ص)، باید از باغچه ای دل رایحه ای مرحمت و بخشش را بیرون کشید. باید مرحمت خود را بالاتر از همه دلبستگی های خود قرار داد. مرحمت کنیم تا لایق مرحمت الهی گردیم و از صفت "رحمن" او تعالی خود را بهره ور سازیم.

رحمت حق تعالی چنان دریایست که تنها یک قطره ای آن برای این دلهای تشنه کفایت میکند. آن قطره که به محض رسیدنش به دل لذت دریا را میچشاند، آن دل به دریا رسیده است. آن دلهای که حال دریای از رحمت را به خود گرفته اند با التجا، دعا و تبلیغ خود را به قیام میرسانند. اینگونه دلها، دیگر با لسان حال به ناله آنانیکه «به ما ترحم کنید!» گویان اند، فریاد های خاموش آنانیکه بی خبر از مقصود آفرینش هستند را میشنوند. آن دلها دیگر در کنار ماتم دیده ها میباشد. اینک طایف مثال بسیار واضح به این حال است. طوریکه برای آفتاب گرم نکردن و روشن نساختن ممکن نیست، برای روح های کامل هم ترحم نکردن و از تبلیغ به حق و نیکی بیگانه ماندن ناممکن است.

یقیناً رسول اکرم (ص) رحمت برای عالمیان فرستاده شده اند. به هر اندازه ای که یک تعداد انسانها قدر و قیمت او را نادیده گرفته

و انکار میکنند، و هر نوع حقارت را به ایشان روا میبیند، این گونه بی ادبی و گستاخی آنها هرگز غضب ایشان را بر مرحمت ایشان پیشی داده نتوانسته، بالعکس ترحم بیشتری را نسبت به آن حقیرها کرده اند. به این شکل، آن روحهای پریشانیکه فقر در دل داشته ای خود را سعادت گمان میکنند، از دریای شفقت، مسامحه، عفو و مرحمت اقلیم دل نبوی به ایمان نایل آمده بودند.

چنانچه این بیانات رسول الله (ص)، حالت روحی وظیفوی تبلیغ او را در میان میگذارد:

"با من یکجا حالت شما به این مانند است: یک آدم آتشِ روشن میکند. چونکه آتش روشن شد. پروانه های و یکتعداد زنده جانهای دوستدار آتش، در سعی انداختن خود به آتش میشوند. آنشخص کوشش میکند که مانع انداختن شان به آتش شود. اما زنده جانها غالب آمده، اکثرشان خود را به آتش پرتاب میکنند. من برای در آتش نافتیدنتان از کمرهای شما میگیرم. تنها این شما هستید که برای انداختن خود در آتش میشتابید." (بخاری رقاق، ۲۶)

جناب حق در قرآن کریم این چنین میفرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

"شما، بهترین امت هستید که برای خوبی انسانها برآمده اید؛ به نیکی امر کرده، از بدی نهی میکنید..." (آل عمران، ۱۱۰)

اینک برای اینکه در محتوای این بیان «بهترین امت» قرآن داخل شده بتوانیم، همانند پیشوای مان حضرت محمد الرسول الله (ص)، باید معروف یعنی خوبی، فضیلت و نیکی را زندگی کرده به آن امر کنیم، از منکر یعنی بدی و شر خود را دور ساخته از آن نهی کنیم.

حق تعالی در آیه دیگر خود:

"(انسانها را) به سوی خدا دعوت کنید، عمل صالح انجام دهد و « من از مسلمانها هستم.» بگوید، کی زیبا سخنگو ترست؟" (فصیلت، ۳۳) فرموده ارزش این وظیفه ای قدسی را خود بیان کرده است.

از اینکه شرف امت شدن به پیامبراکرم (ص) را مفتخر گشته ایم، مجادله و جانبازی های متقبل شده اش در راه دعوت به حق و شنواندن کلمه ای توحید به انسانیت را فراموش نکرده و باید گاه گاهی از چه اندازه زندگی کردن خود منحیث امت آنحضرت (ص) را محاسبه کنیم. زیرا پیشوای مان رسول اکرم(ص) این مأموریت الهی را که یک عمر بجا آوردند، از امت خویش ادامه ای این مأموریت را خواهانند. ایشان در هر فرصتی مسؤلیت و مأموریت تبلیغ را به امتشان یادآوری نموده در این راه تشویق کردند. چنانچه در یکی از احادیث شریف شان:

"از من حتی یک آیت باشد آنرا به انسانها برسانید." (بخاری، انبیأ، ۵۰) فرموده، در حدیث شریف دیگر شان:

"از ما یک چیزی را شنیده، آنرا عین شنیدگی خویش به دیگران رساننده کسی را خداوند رو سفید گرداند. (چراکه) بسیار انسانها هستند که به خود معلومات میرسانند، آن معلومات را، از کسیکه شخصاً بشنوند، خوبتر دانسته و تطبیق میکنند." (ترمذی، علم،۷) فرموده امتشان را به تبلیغ تشویق میکنند.

برعلاوه، همه ای وظایف و هشدار ها برای دعوت انسانیت از شر و بدی به خیر و نیکی، این اخطاریه نبوی در مقام ایمان ما که حال سنگ محک را دارد بسیار عبرت دهنده است:

رسول الله (ص) فرمودند که:

"از شما هر که بدی ببیند آنرا با دستش باز دارد؛ اگر با دستش نتوانست با زبانش باز دارد؛ اگر با این هم نتوانست از قلبش بد پندارد، که این ضعیفترین مرحله ای ایمان است." (مسلم، ایمان،۷۸)

در یک حدیث شریف دیگر جناب حضرت رسول اکرم (ص) چنین میفرمایند:

"سوگند به الله که نفس من در ید قدرت اوست؛ یا شما به نیکیها امرکرده از بدیها باز میدارید؛ یا هم الله بر بالای تان بلایی میفرستد. آن وقت دعا میکنید فقط دعای تان قبول نمیشود" (ترمذی، فیتن،۹)

بار الها! از درد و رنج که در نتیجه ای کم توجهی به امر بالمعروق و نهی عن المنکر زاده میشود به تو پناه میبریم.

بار الها! از اخلاق زیبای پیامبرت که زیباترین الگوی شخصیت است، ما را بی بهره نگردان!، برای ایفای این مأموریت خطیر دعوت به حق و نیکی در حد وسع مان، ما را یاری فرما! ودر روز محشر شِفاعت رسول گرامیت (ص) را به ما بندگان عاجزت لطف فرما!

آمین!..

دعـــوت به حـق و نـیکـــــی - ۲ -



خوشبخترین انسانها قلبهای شان را در اقلیم قرآن کریم و سنت رسول(ص) به درگاهی مبدل میکنند که همه ای مخلوقات الهی را درآن گرد هم میآورند. حیثیت و قیمت اصلی انسان در زندگانی است که قلب خود را مشحون از فیوضات گردانده و با تکامل قلبی در راه تبلیغ به سر میبرد. بر پایی برای تبلیغ و دعوت با قلب پر از خارها به عبث خود را خسته کردن است و همچنان ضعف بزرگی نیز میباشد.

دعــوت به حـق و نـیکــی - ۲ -

برای تطبیق کتاب الله (ج) و سنت پیامبرش در زندگی وظیفه ای تبلیغ به حق و خدمت به خلق باید در دل هایمان عاشقانه جا قایم کنند. زندگی یک مؤمن باید یک زندگی دعوتگری و خدمتگذاری باشد.

بی شک یکی از مهمترین وظایف که دیگر مؤمن حقیقی را از دیگر انسانها متمایز میسازد، با مرحمت تر بودن او نسبت به دیگران است. در عین زمان تبلیغ نیز ثمره ای مرحمت دانسته میشود. همین شکل ظاهری مرحمت که دعوت به حق و تشویق به نیکی است، اولاً باید در نفس شخص دعوتگر محقق باشد.

این برای دعوت به حق و تشویق به خیر ضروریست تا در قدم نخست گوهر ذات حق را شناخته و ثانیاً ماهیت پدیده ای خیر را واقف بود. زیرا تبلیغ جاهل نه تنها اصلوباً بلکه به اعتبار محتوای نیز عاری از خطاها نخواهد بود. پس نخستین لازمه ای این راه سرمایه ای **قلبی و علمی** است. زیرا زیستن در موازنه ای عقل وقلب برای حیات ایمانی و بندگی نیاز به این دو سرمایه میدارد.

از طرف دیگر، دانستن مسائل دینی برحسب «**ضروریات دینی**»، به سبب فرض شدن آن بر هر مسلمان از نگاه علمی، نیاز مبرم است تا هر که کم از کم اساسات بنیادی را بداند. آنانیکه

نمیدانند، باید هر چند سعی به خرج دهند تا این نقصان قلبی و علمی خود را به سرعت رفع ساخته، و تمامی آموخته های خود را در زندگی خویش تطبیق نموده،علم خود را به حال عرفان در بیآرند. زیرا تأثیر این دعوت و تشویق وابسته به اعماق افقهای دلمان است، که آنهم در فضای مملو از روحانیت و فیوضات دنیای درون ما صورت پذیر است.

چنانچه حضرت مولانا صاحب میفرمایند:

"هنگام تلاش برای پر ساختن کیسه ای نباید آنرا از سوراخ پائین خالی کرد."

دعوت که خود نزیسته، نفهمیده، محروم از هیجان و شور، با بیانات عوامانه ای قبیح نیت فایده کردن شود، جز خسران چیزی ثمره نداشته و در عین زمان وبال سنگینی را نیز موجب میشود.

به همین سبب یک مؤمن عالم دل خود را با زیبایی ها، نزاکت ها و ظرافت های اسلامی باید آراسته سازد تا با رفتارها و کردارهای خویش نمونه ای مثال در راه دعوت و تشویق عرض اندام کند. زیرا حقیقت وظیفه ای دعوت به حق با توصل به عشق الهی نهفته است. چناچه عشق پیامبر اکرم (ص) در نخستین پیام وحی در غار حرا، زیرا روح او را با هیجان و فیض پر کرده و او را در معراج به حضور الهی کشانده است.

در آیه ای کریمه ای خدای سبحان چنین میفرماید:

"با مردان مؤمن زنان مؤمن هم ولی های یکدیگر هستند. آنها به نیکی امر کرده و از بدی باز میدارد، نماز را درست برپا میدارند، ذکات میدهند، از خدا (ج) و رسولش (ص) اطاعت میکنند. اینك الله (ج) به آنها رحمت میکند. بی شك که خدا عزیز است، با حکمت است. خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن، برای ابدی ماندن،جنت های که از زیر آن جویبار ها جاری هستند و در جنات عدن مکان های زیبای را وعد کرده است. "(التوبة، ۷۱-۷۲)

خوشبختترین انسانها قلبهای شان را در اقلیم قرآن کریم و سنت رسول (ص) به درگاهی مبدل میکنند که همه ای مخلوقات الهی را درآن گرد هم میآورند. باز هم آنها، با بهرمند شدن از نهفته های قرآن، زندگانی ایمان راستین را به سر برده و تا آخرین نفس قلبهای شان را با عقل سلیم خویش از رام شدن در مقابل وسوسه های نفسانی نگه میدارند. حیثیت و قیمت اصلی انسان در زندگانی است که قلب خود را مشحون از فیوضات گردانده و با تکامل قلبی در راه تبلیغ به سر میبرد. بر پایی برای تبلیغ و دعوت، با قلب پر از خارها به عبث خود را خسته کردن است و همچنان ضعف بزرگی نیز میباشد. دین ما «ادعا و اتهام» را که سرطان انسانیست رد میکند؛ به دلها تواضع، محبت و مرحمت تلقین میدارد. عالم دل یك مؤمن به مثابه یك باغچه ای گل باید بود، تا هر دل پر از غم و هر چهره ای افسرده آرامش گرفته به حال تبسم بیآید. بناً قلب و بدن که با

احساسات سختگیر، افکار پژمرده و رفتارهای کجروانه رشد یافته را تمیز کرده و به حال دعوتگر مبدل کرد.

حجاج ظالم که ظالم تاریخ لقب گرفته است، با وجود اینکه با ظلم شهرت کمایی کرده، یک انسان فیلسوف طبیعت بوده است. روزی خطیب با دیدن او در نماز جمعه، "محبوب ترین فعل در نزد خدا (ج) بی عدالتی ظالم را با صدای بلند بیان کردن است." با دهن پر در خطبه ای خود سخنهای سنگینی را گفت. حجاج ظالم هم با آرامی گوش کرد.

بعد از نماز خطیب را به حضور طلبیده و پرسید:

"ببینم تو در خطبه اینطور آنطور چه ها گفتی؟!"

خطیب به فکر اینکه هر طوری شده سرش را از تن جدا میکند، این بار سخنان خطبه اش را سخت تر به عرض حجاج رساند. حجاج:

"چیز مضحک." گفت. "قسمیکه دیده میشود تو یک شخص فهمیده هستی. لاکن از شیوه های دعوت اسلامی خبر نداری. تو آیا هیچ قرآن میخوانی؟ خداوند موسی(ع) را که از تو یقیناً افضل تر بودند در مقابل فرعون که در گناه و معصیت یقیناً از من عاصی تر و از کفار بوده است، با لسان " لَیِّن" مانند جریان آب نرم و شیرین صحبت کردنش را امر نکرده است؟"

خطیب به خطای خود پی برده بود. معذرت خواسته و با عفو حجاج سر خود را از قطع شدن خلاص کرد.

این تنها بیان الهی در این حادثه نیست که به موسی (ع) واقع شده و به ما به عنوان متود و شیوه ای تلقین گشته، بلکه روی آیه های بیشماری دیگر درباره دعوت به نرم خویی و با حکمت سخن گفتن ارشاد شده است. چناچه خدای سبحان در آیه ای دیگری میفرماید:

اُدْعُ اِلَی سَبِیلِ رَبّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ

"ای رسولم! دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و وعظ نیکو و مجادله کن با آنها بوجه احسن..." (النحل، ۱۲۵) که در این آیه آداب دعوت را میآموزد. بنا براین با حصه گرفتن از شخصیت والای رسول اکرم (ص) که زندگی زنده ای قرآنی داشتند، رعایت آداب و اصول بجا گذاشته اش را نیز باید داشت.

نظر به این یک مؤمن اول باید عالم بیرون و درون خود را با زیبایی های اسلام تزئین کرده و با اخلاق و رفتار های زیبایش شخصیت را در خود بپروراند تا مورد اعتماد دنیای اطرافش شود. چناچه پیامبر گرامی ما حضرت رسول اکرم (ص) ؛

"تو، (نخست) نزدیکترین اقارب خویش را آگاه کن!" (الشوری، ۲۱۴) با نازل شدن این آیه قبیله ای قریش را به تپه ای صفا صدا زده و بر بالای سنگ بلند ایستاده به آنها چنین فرمودند:

″ای جماعت قریش! اگر من به شما بگویم که از عقب این کوه سواران دشمن در حال حمله به شما، به فکر غصب اموال شماست، آیا به من باور میکنید؟″

آنها هم بدون هیچ نوع ترددی: ″بلی قبول میکنیم! چرا که تو را همیشه صادق یافته ایم. دروغ کفتن تو را هیچ نشنیده ایم!″ گفتند.

اینگونه رسول الله (ص) قبل از دعوت خویش از آنهایکه اصلاً دروغ و نیرنگ ندیده و به راستی و صداقت او باور داشته و تصدیق میکردند، شروع کرد. یعنی خود را به اطرافیانش از یک شخصیت درست و کامل مسجل ساخته بود. طوریکه حتی ابو جهل مدافع سرسخت کفر، پیامبر اکرم (ص) را به دروغ متهم نتوانسته و تنها او را با این الفاظ به اعتراض میگرفت:

″یا محمد! ما به تو دروغگو هستی نمی گوییم. به تو صفت «الامین» را این مردم مکه یعنی ماها داده ایم. تو دروغ نمیگویی، بل آن ملك که به تو این مإموریت را معلوم کرده، فریب میدهد.″

جناب حق این کیفیت را در قرآن کریم چنین بیان میکند:

″در حقیقت این را میدانیم که گفته های آنها تو را میرنجاند. در اصل آنها تو را تکذیب نمیکنند، تنها آن ظالمها آیات خدا را آشکارا انکار میکنند.″ (الانعام، ۳۳)

چنانچه دیده میشودك حتی ابو جهل که بزرگترین دشمن اسلام و پیامبر بوده، مستثنی بودن شخصیت رسول اکرم (ص) را

تصدیق داشت. محض دیدن رسول خدا (ص) تنها با لسان حال ایشان تحت تأثیر قرار میگرفت؛ «این چهره دروغ نمیگوید.» گفته هستند کسانیکه مشرف به ایمان شدند.برای فتح دلها ضرورت به چنین کیفیت والای انکار ناپذیر است.

چناچه فاتح سلطان محمد خان هم که از نوادر شخصیات تاریخ ماست، بوسنا را ده سال بعد از فتح استانبول فتح کرده بود. فتح اصلی را با فتح دلها، نه با شمشیر های که ظاهراً برای باز کردن قفل استفاده میشود بدست آورد. زیرا با مسکن گزینی خانواده های مردان صاحب دل، از سینه های آناتولی، با ″**اخلاق و کردار زیبای**″ به تبلیغ پرداخته و آن فتح از آنجا شروع شده بود. در نتیجه ای این تبلیغ دیر نگذشته بوسنی یای ها به اسلام مشرف شدند.

درحقیقت سلاح برای برطرف کردن ظلم استعمال میشود. اما تنها فتح که لازم به فتح شدن دارد، فتح قلبها است. این هم با زیستن در ساحه ای اخلاق و ادب اسلامی منحیث یک شخصیت کامل ممکن میشود. چونکه تأثیر دعوت و تبلیغ با شیوه ای زندگانی مبلغ بی نهایت مرتبط است. بناً برای یک مبلغ واقعی، ندانستن حکمتهای نظام کائینات الهی و نفهمیدن لسان حال مخلوقات الهی، از نقصان پختگی قلب منشأ میگیرد. اگر بدون قلب اساس و بیدار تنها یک جبه ای ضعیف باشد، برای اطرافیانش نمی تواند از آرامش، سرور و زیبایی ها حرف بزند.

به همین دلیل نخستین نبرد را که باید غالب آمد، نبرد درونی انسان است. پروردگار قدوس در بیان عالم درون این نبرد را مجادله ای"**فجور و تقوی**" توضیح کرده است. تزئین قلب از تقوی و خلاصی دل از فجور، سرمایه ای سعادت حقیقی و فلاح ابدی فرزند آدم است. اینک برای تأثیر گذاری روی دلها و رسیدن به فلاح ابدی تنها با غلبه بر مجادله ای درون با تسلیمیت کامل به آنحضرت (ج) میتوان رسید.

یک چیزی دیگر که در تبلیغ بسیار مهم است ارزش دادن به مخاطب است. زیرا در تبلیغ از انسان بودن طرف مقابل و ارزش دادن او، منحیث خلیفه ای خدا و مکرمترین مخلوق خدا نباید فراموش شود. تبلیغ شاید با ایمان نیاز به شروع شدن داشته باشد، علی الرغم این محرومیت طرف مقابل، باید ارزش اصلی خلقتش مورد توجه قرار گیرد. معنی این اینست که بجای قهر وغضب با امید، بردباری و مرحمت معامله کنی. از دید بنیادین، چنین رفتار در اصل مناسب حال انسان است. شاعر برای بیان این نکته:

"یعنی با افتادن گوهر به زمین ساقط شدن از قدر و قیمت گفته میتواند." [۱۹] ن. کمال

در همه آیات که خداوند در قرآن کریم انسان را تکریم کرده است، اعتبار دادن به ماهیت اصلی اوست. چنانچه در آیه ای مبارکه:

۱۹ *Yere düşmekle gevher sâkıt olmak kadr u kıymetten*

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

"ما واقعاً فرزندان آدم را صاحب شأن و شرف گرداندیم..." (الاسرأ ۷۰) فرموده است. در حقیقت او صرف بخاطر انسان بودنش در قرآن کریم خلیفه ای پروردگار تقدیم شده است.

ایمان و دیگر اعمال صالح، مقتضی شرف این اصل است. محرومیت از ایمان و اعمال صالحه شرف این اصل را، یعنی حیثیت انسانیت خود را محقق نتوانسته و این یک محرومیت ترس آورست که این محروم را هر چند پائین میسازد. آنانیکه از نگاه اعمال مقصر هستند، به اندازه ای محرومین ایمان نباشد هم، لایق ترحم میباشند. کسیکه در محرومیت به سر میبرد، از نوبت انسانها، خشمگین شده میتوانند. لاکن ترحم انسانهای که به شور، لذت و کمال ایمان رسیده اند ضروریست. زیرا اینست انتظار از آن لیاقت. این احساس ترحم به کمک کردن وامیدارد. بزرگترین کمک هم با دعوت سعادت ابدی (تبلیغ) بوقوع میپیوندد.

یک مبلغ واقعی رهبر شخصتی است که به روح ها نظام و حیات میبخشد. با دانستن اینکه تبلیغ خود را در هر جا با عشق، محبت و مرحمت انجام داده، انسانیست که در دل سرچشمه ایمان دارد. آن شخصیت هایی که با سخن، نوشته و رفتار های ظریف شان راه آرامش و سعادت را به انسانیت هموار کرده، در کنار هر ماتم، در کنار هر مسکین و هر پریشان حال سر به قدم هستند. آنها اندیشه ای جهالت های اطراف خود را و مسؤلیت های خود را فی المقابل در

سینه ها حس میکنند، آنها به سراغ آنانی میشتابند که انتظار چراغ هدایت را دارند.

آنها باز هم انسان را امانت الهی تلقی میکنند. از اینکه سوی همه ای مخلوقات با عشق و مرحمت نزدیک میشوند، به روح دیگر دست میآبند. این حس مسؤلیت که از مرحمت سرچشمه دارد، آنها را متمایز تر ساخته و مسافر راه ابدیت میگرداند. آنانکه با پذیرش درد و رنج خود را نثار ارشاد وخدمت میکنند، آنانیکه با ملحق شدن به کاروان حقیقت قلبهایشانرا به ابدیت سوق می دهند؛ اینان همانند خدایی ها، یونس ها و امثال اینها عاشقان و شیفته گان حق هستند.

تکمیل شدن نور الهی تا قیام قیامت یعنی وجود اسلام تا برپایی قیامت یک وعد الهی است. نباید از نظر انداخت که تبلیغ وسیله و مدار دوام دین است. آن دین که حقیقت الله را به گونه مناسب دانستن و با عبادات تکریم کردن است.

یک زمان یا در یک مکان اگر زندگی دینی ضعیف میشود یا هم لغزش انسانها به استقامت های غلط نمایان میگردد. درآنجا فعالیت تبلیغ بعد از ایمان، نخستین و با اهمیت ترین وظیفه پنداشته میشود. از اینکه در راستای دعوت وتشویق به موفقیت رسیده نمیشود، مشروعیت بسیار کارهای مشروع نیز از بین میرود. مثلاً شیر دادن مادر به کودک در دوران شیرخوارگی چه معزز و مبارک است. لاکن حین سوختن خانه شیردادن مادر به کودکش مادر را مسئول میسازد. چرا که آن لحظه از هر شیر دادن، در مقابل آتش

کاری کردن بسیار عاجل و مهم است. همین طور اگر دین در معرض خطر قرار میگیرد، از همه مشغولیت های دنیایی ارشاد و تبلیغ مهم و ضروری پنداشته میشود.

این را نباید فراموش کرد که اسلام با تحمل درد و رنجهای بسیار از ۱۴۰۰ سال بدین سو به ما رسیده است. برماست تا این امانت را آنطوریکه به ما رسیده به نسلهای بعدی برسانیم. این زمان، زمانیست که ما برای غلبه ای حق و نیکی فداکاری و جان نثاری به خرج دهیم. اساساً این یک حقیقت منطقی میباشد. هل دادن موتر در مسیر مستقیم و هل دادن او هنگامیکه در گِلزاری گیرمانده است، باهم مقایسه شده نمیتواند. در این جا یک مسئله ای دیگر قابل یاد آوریست. هل دادن موتر در گِلزار گیر مانده اگر به نیروی قوت یک بچه نیاز دارد در اساسترین لحظه آن قوت بچه گانه نقش مهم را درقبال نشان میدهد. بالعکس اگر در چنین وضعیتی کسی از این یاری دریغ میکند، جرم سنگین تر را متقبل شده است. ضعیفی ایمانها، مسیر گیری جوانها بسوی جریانهای منفی، در عصریکه اکثریت انسانها تحت اسطیلای نفس قرار گرفته اند، با شهامت کم ثواب بزرگ و با بی توجهی کم وبال بزرگ را مرتب دیده، باید نظر به آداب زمان حرکت کرد.

این یک خوشبختی بزرگ است؛ برای کسی که در راه دین، ایمان، وطن و ملت موفق به خدمتگذاری میشود. لیکن مسئله ای اصلی در وظیفه ای تبلیغ، موفقیت و یا عدم موفقیت نیست. مهم

اینست که در راه رضای خدا به امید رسیدن به رضای او به هر نتیجه ای که به آن متوصل میشویم، این وظیفه را انجام بدهیم. انتظار داشتن نتیجه ای مثبت از هر تبلیغ صورت گرفته، عکس تقدیر به نتیجه ای مثبت نرسیدن و به یأس متوصل گشتن کار درست نیست. زیرا هدایت را خدا میدهد به هر کسیکه خواسته باشد. بدون ترس، بدون چشم پوشی، بدون یأس و بدون سستی ؛ ادامه دادن به این مأموریت، با توکل نتیجه را به الله هادی واگذار کردن است. چنانچه رحمت عالمیان، رسول اکرم (ص) "برا ی نجات بیشتر انسان از آتش." به این امید خویش را زیاد به زحمت میکشاندند، تا این هشدار های الهی نازل گشت:

"آنها ایمان نمیآورند گفته خود را به زحمت میآندازی! ما بخواهیم، از آسمان بر بالای شان معجزه ای نازل میکنیم، به آن گردن های شان خم شده میماند" (الشوری، ۳-۴).

"(ای رسولم) تو دوستدار خودرا به هدایت رسانده نمیتوانی، بالعکس به آنکه خدا بخواهد هدایت دهد، میدهد. و آنانیکه به هدایت میرسند را او خوب میداند." (القصاص، ۵۶)

از این خاطر اگر تبلیغی قبول هم نبیند، این را هم نباید فراموش کرد که کم از کم از سرعت بدی کاسته بلکه در دراز مدت نتیجه داده وسیله ای اصلاح میگردد. بر علاوه اگر مبلغ به نتیجه ای نمیرسد، از مسؤلیت این مکلفیت برآمده است. زیرا این بهتر است از کسیکه امکان و توانایی اشتراک به این مجادله را دارد و از اشتراک

در این مجادله دریغ می ورزد، تا اینکه این یکی مسئول گشته وآن دیگری از این مسئولیت رسته است. در این راستا از آنچه ما کردیم یا نکردیم در ترازوی میزان الهی از اینها ارزش داده میشوند.

چناچه زمانهای هم آمده که پیامبران آمده، جماعت انبوه او را اطاعت کردند و به هدایت رسیدند؛ همینطور پیامبر دیگر آمده و جماعت اندکی اجابتش کردند و به هدایت رسیدند. یعنی هدایت از جانب پروردگار است، چون پیامبران در رأس قرار دارند، همه ای امت اسلامی زیسته و مکلف به اجرای این مأموریت هستند.

حاصل اینکه تبلیغ از اولاد و خانواده شروع میشود، ضروریست تا مسلمان به حال اصلی خود پی ببرد. هرمؤمن با جستجوی راه خود در مسیر دعوت، قدرت، معلومات، سویه ای فرهنگی، پختگی قلب و در جایگاه که قرار دارد، مسئول ایفای این مأموریت برای انسانها است. زیرا قسمیکه در قرآن کریم بیان میگردد، خداوند رحمن از هیچ بنده اش از وسع او بالاتر چیزی طلبکار نیست. اما آنانی را که از وسع خود پائین کار کرده یعنی این مسئولیت را درست اجرا نکنند هم مسئول اند.

در خصوص دعوت به حق و تشویق به خیر ممتاز ترین مثال، بی شک رسول اکرم (ص) بوده و بعداز آنها حضرات اهل الله ورثه ای ایشان میباشد. هر حال شان را یک زیبایی، ملایمت، بزرگی و حشمت احتوای میدارد. چنانچه از میان این بندگان خاص به ارشادات موسی افندی مشرف گشته ایم. عمر لبالب پر از خصلتهای

نمونه ای – قدیسه سیرروح – ارشادات و اشارات هدایتگر را به ما وسیله شده است.

موسی افندی –قدیسه سیرروح– با درگذشت شان حتی در جریان مریضی خویش: «آه که قوتم کفایت کند تا شهر به شهر بگردم و در رفع مشکلات مادی ومعنوی دوستهای خود سعی کنم...!" در شور و اشتیاق این خواسته اش بود.

چرا که او زندگی خود را هم جسماً، هم مادیاً، هم چنان قلباً با شعور بندگی زیسته و آنرا بزرگترین دستور خود گردانده است. در وسع توان خود گاه با دست و گاه با دل به هر دل رنجور میرسید و آنها را در آغوش میگرفت. با باز شدن دروازه ها به آسیای میانه در آن ایام کهن سالی با شور و هیجان و زنده دلی به آن سو شتافته بود. از طرف دیگر به سوی آفریقای جنوبی و اروپا رفته و در آنجاها به پخش زیبایی های معنوی، اجتماعی و قلبی پرداخته است.

خلاصه اینکه او همه ای زندگی خود را در تلاش فرموده ای قرآن «نِعمَ العَبدُ[۲۰]» «چه بنده ای زیبا!» به سر برد. این گونه در این دیار فانی تنها از او صدای ماند. از او تنها یک حیات نمونه از وفاداری، سخاوت، خوش دلی، دعوت، اخلاق و مرحمت مانده است.

پروردگار از فیوضات خانه دل او به ما احسان فرماید!

۲۰ ص، ۳۰،٤۰

پروردگار نظر به مقتضی زمان بردباری و شکیبایی در راستای دعوت به حق و تشویق به نیکی را عنایت فرموده، برائت روز حساب در محضرش را به همه ای ما نصیب فرماید!

بارالها! از اینکه در این دیار غربت، مسافر بیش نیستیم، از غافل ماندن دلهای ما، ما را در امان دار! از اینکه روی خاک زیر پاهای خود راه میرویم، خاک شدن خویش را واقفیم، به ما از حکمت ها و عرفان خویش برای روشنایی دلهای ما عنایت فرما! نور اسلام را غذای ما، اقلیم روحانیت محمدی(ص) را تنفس ما، محبت و رضای خود را سعادت جنت ما گردان!

آمین!..

ایثـــــار



مرحمت به مثابه ای آتش است که در دل مؤمن هرگز خاموش نمیشود. برای بشر در این عالم، مرحمت تنها وسیله ای قلبی قرب الهی است. مؤمن با مرحمت؛ سخی، متواضع، خدمتگار و در عین زمان دکتر دلها برای آرامش و حیات روح های انسانی میباشد.

ایثـــــار

عبدالله بن جعفر (رض) در جریان سفر خویش کنار درخت خرمای میرسند. خدمه باغ غلام سیاه پوست بود. به غلام سه قرص نان آورده بودند. در این هنگام یک سگ فرا میرسد. غلام، یکی از نانها را به سگ پرتاب کرد. سگ نان را خورد. دومی را انداخت. دومی را نیز خورد. آخری را هم انداخت. آنرا هم خورد.

در این مورد میان حضرت عبدالله بن جعفر (رض) و غلام چنین بحث صورت گرفت:

"مزد تو چی است؟"

غلام سیاه:

"همین سه نان خشک را که دیدید."

"چرا همه اش را به سگ حواله کردی؟"

غلام:

"در این جاها هیچ سگ وجود ندارد. این سگ از جای دور آمده بود. به گرسنه بودنش نتوانستم طاقت بیاورم." گفت.

عبدالله (رض):

ـ پس امروز تو چه خواهی خورد؟

ـ برده: صبر خواهم کرد. وعده ی روزانه ام را به این مخلوق خداوند تحویل دادم.

عبدالله بن جعفر (رض):

"سبحان الله! از بسیار سخاوتمند بودن من میگویند. این غلام از من هم سخاوتمند تر بود!" فرمودند.

آن نخلستان و آن غلام را خریده، با آزادی غلام نخلستان را نیز به او بخشید. (غزالی، کیمیای سعادت، ص.۴۴۰)

اسلام اینگونه شخصیتهای مشفق، با مرحمت و پر احساس را تربیت کرده، در نظام اجتماعی جهت نابود کردن خصومت و حسد میان ثروتمند و فقیر، برای نگهداری این موازنه و تأمین محبت زکات را فرض گردانده است. برای مستحکم ساختن رشته ای اخوت اسلامی و صاحب ساختن هر مؤمن به داشتن دلهای غنی، او را به انفاق مشوقانه مجبور ساخته و آنرا هم بنام «**ایثار**» مسمی کرده است. زیرا اصل مقصد دین، بعد از تصدیق وحدانیت الهی انسان زیبا، ظریف و دور نگر را تربیت داده و در جامعه تحکیم آرامش برقرار سازد.

برای رسیدن به چنین جایگاهی، نیاز به تظاهر شفقت و مرحمت در دل است، زیبا ترین تظاهر در امکانات دست داشته بوده و از این هم بالاتر علی الرغم نیاز مبرم با از خود گذری به دیگر انفاق کردن، به عبارت دیگر **ایثار** کردن همان فضیلت و مرتبط را فراهم میسازد.

مرحمت به مثابه ای آتش است که در دل مؤمن هرگز خاموش نمیشود. برای بشر در این عالم، مرحمت تنها وسیله ای قلبی قرب الهی است. مؤمن با مرحمت؛ سخی، متواضع، خدمتگار و در عین زمان دکتر دلها برای آرامش و حیات روح های انسانی میباشد. باز هم این که یک مؤمن با مرحمت سرچشمه ای ایمان و امید است، همچنان اینرا میداند تا خدمتگذاری های خویش را هر چه عاشقانه تر و مشفقانه تر انجام دهد. او در پیشاپیش بخشندگی آرامش به دلها به سر میبرد. باز هم او با گفتار، نوشتار، کردار هر نادانی و رنج را با بردباری میگذراند. او کنار درد دیده ها، بینوایان و ناامید ها آرامش میابد. چونکه نخستین میوه ای ایمان مؤمن رحمت و مرحمت است. اخلاق انسانی خود را با قرآن تکمیل کرده است. چناچه با باز کردن اولین صفحه ای قرآن صفات "رحمن" و "رحیم" پروردگار را به عینه میبینیم. پروردگار ذات اقدسش را به "ارحم الرحمین" مژده داده و بندگانش را به داشتن اخلاق خودش دستور میدهد. درحقیقت تپیدن برای داشتن یک قلب مشحون از محبت الهی نیاز به درآغوش گرفتن مخلوقات او با قلب شفقت و مرحمت دارد. نتیجه عشق به الله (ج)، مخلوقات او را با محبت و مرحمت نگریستن و چنین رفتار کردن است. عاشق در پیشگام معشوق هر نوع فداکاری را وظیفه پنداشته و در انجام آن شور و شوق بی انتها دارد. انفاق به مخلوقات خدا به معنی محبت خداست.

انواع انفاق و صدقات راه خدا زیاد اند. چناچه که بیان کردیم در رأس "**ایثار**" قرار دارد. ایثار، فضیلت ترجیح دادن نیاز دیگران بر نیاز مبرم خود میباشد. این تظاهر وجدان بیدار مؤمن کامل است که دیگران را دوست تر داشته و او را به خود ترجیح میدهد. چنانکه محمد حکیم ترمذی به –قدسیه سیرروح–:

"بخشندگی چیست؟" پرسیدند. حضرت در جواب:

"بخشنگی با خشنود کردن دیگران به آرامش و حضور رسیدن است." فرمودند.

داخل شدن در اقلیم پر فیض ایثار تنها کار قلبهای رقیق و روح های لطیف میباشد. چون ایثار واقعی بخشندگی بدون هراس از فقیر شدن است. این وضعیت به گونه کامل و زیبا در حیات پیامبران و اولیا الله به عیان دیده شده است. البته رسیدن به چنین قله و دست یافتن به ستاره های درخشان در اوج کار هر شخص نیست. تنها به هر اندازه ای که به آن افق ها نزدیکتر شویم، به همان اندازه برکات را مفتخر میگردیم و از کوچکترین اقدام در راستای انفاق را سرمایه آخرت دانسته آنرا از دست نمی دهیم.

نظر به روایت حضرت ابو هریره (رض)، یک شخص به محضر رسول اکرم (ص) آمده:

"ای رسول خدا! من گرسنه هستم." گفت.

رسول الله (ص) به حضور یکی از ازواج مطهرات خبر رسانده و فرستادن چیز برای خوردن را خواستند. فقط مادر مؤمنین:

"به الله که تو را فرستاده است سوگند میخورم، در خانه جز آب چیزی دیگر وجود ندارد." گفتند.

از اینکه دیگر ازواج مطهرات نیز در چنین حالت به سر میبردند، پیامبر خدا با روگرداندن به اصحاب خویش:

"امشب این شخص را چه کسی میخواهد در خانه ای خود مهمان کند؟" گفته پرسیدند.

یکی از انصار:

"من این شخص را مهمان میکنم یا رسول الله!" گفته آن شخص فقیر را با خود به خانه میبرد. چون به خانه میرسد از خانم خویش:

"آیا درخانه چیزی برای خوردن وجود دارد؟" پرسید.

خانم ایشان:

"نخیر، تنها قدری خوراک برای بچه ها است و بس" گفت.

صحابی کرام:

"بچه ها را سرگرم کن و تا سفره آماده شدن آنها را بخوابان. هنگام داخل شدن مهمان به خانه چراغها را خاموش کن. ما هم روی سفره ادای خوردن را درمیآوریم." گفت.

به سفره نشستند. مهمان شکم خود را سیر کرد؛ آنها هم گرسنه خوابیدند.

فردای آن صبح صحابی کرام به حضور رسول خدا رفتند. وقتیکه رسول خدا آن صحابی جلیل را دیدند. به او:

"از آنچه که امشب برای مهمان خویش کردید، خداوند بینهایت خرسند شد." (بخاری، مناقب الانصار، ۱۰ ؛ مسلم، عشریبه، ۱۷۲)

جناب رمضان اوغلو محمود سامی از دوستان الهی علی الرغم تحصیلات عالی حقوق، در این رشته از ترس و اندیشه ای داخل شدن درحق بنده اشتغال نجسته، در تاخته قلعه[۲۱] کار محاسبه در محله ترجیح داده و ایشان برای رسیدن به کار با کشتی به کاراکوی[۲۲] میگذشتند. از کاراکوی تا تاخته قلعه بجای سوار شدن به قایق با پای پیاده رفته و پول قایق را نفقه میکردند. این اخلاق و احوال عالی این مردان بزرگ به ما چه نمونه مثال است.

حقیقتاً از راحت طلبی، از تزئین کارهای منزل، از خراجهای گزاف روزانه اگر به اندازه کم هم باشد باید برای انفاق کردن و نصیب شدن این اخلاق بزرگ سعی به خرج داد.

ایثار قله ای سخاوت است. زیرا سخاوت بخشش از مال خارج از دایره نیازمندی شخص است. اما ایثار بخشش در حال نیاز است. مکافات معنوی ایثار نیز نسبت فداکاری بنده است. خدای سبحان در

---

۲۱ اسم مکان
۲۲ اسم مکان

مدح انصار کرام، از ترجیح دادن نیاز مندی های مهاجر مکه نسبت به نیازمندی های خودشان، اینگونه بیان میکند.

". . . حتی اگر خودشان به مزیقه گیر بافتند، آنها را نسبت به نفسهای خویش ترجیح میدهند (ایثار میکنند). هر که از خساست نفس خویش در امان آمد، هر آئینه آنها رستگاراند." (الحشر، ۹)

❀

در مصاف یرموک سه مجاهد زخمی که جرعه ای آب میخواستند. با وجود اینکه آب به ایشان رسانده شد اما آنها با شنیدن صدای دیگر از نوشیدن آب صرف نظر کرده به دیگری حواله میکردند. در نتیجه هیچ یک لب به آب نزده و با حسرت یک جرعه آب شهیدانه از دنیا رخت بستند.

نظر به روایت حضرت عبدالله بن عمر(رض) به یکی از اصحاب کرام یک کله ی گوسفند فرستاده شده بود. آن شخص:

"فلانی از من گرسنه تر است، به او ببرید." گفت. آن دیگری نیز چنین گفت. به این شکل کله با هفت بار دوران باز به نفر اول آمد. چرا که گرسنه ترین او بود." (غزالی، احیای علوم الدین، ج۳، ص ۵۷۱)

در سفر شام حضرت عمر (رض) با غلام خویش روی یک شتر به نوبت سواری میدادند. در مسیر راه گاه نوبت به حضرت عمر (رض) و گاه هم به غلام میرسید. وقتیکه نزدیک شام رسیدند، نوبت سواری شتر به غلام رسید. علی الرغم اسرار غلام به حضرت خیلفه،

ایشان غلام را امر به سوار شدن کردند. این نوع از انفاق بی مثال است. پس به این معنی که انفاق تنها با مال نمیشود. این گونه رفتارها هم نوع انفاق اند.

ایثـار بالاترین درجه انفاق، حادثه از خود گذری در دادن حق خود به برادر مسلمان خویش و کیفیت بالای است که مربوط پیامبران، صحابی، اولیا و بنده های صالح خدا میباشد.

حکایت ار احوال حضرت علی (کرم الله وجهه) و حضرت فاطمه (رضی الله عنها) حقیقت ایثار را چه خوب بیان میکند.

نظر به روایت حضرت بن عباس (رضی الله عنه)، حضرت علی و زوجه مطهرهٔ شان (رضی الله عنهما) برای سلامت یافتن پسران عزیز شان حضرت حسن و حسین (رضی الله عنهما) از مریضی سه روز، روزه ای نذری میگرفتند. روز نخست برای افطاری از آرد جو خوراکی ای تهیه کرده بودند. درست در وقت افطار درب منزل را می زنند. زننده درب، شخص گرسنه و فقیر بوده است. خانواده ای مبارک با جان و دل غذا را جهت رضای خدا تقدیم مستمند کرده و خود با آب افطار کردند. در روز دوم هنگام افطاری یتیم به پشت درب آمده بود. همه غذای تهیه کرده را به آن یتیم بخشیده، این بار نیز با آب افطار کردند. در روز سوم پشت درب خانه اسیر از ایشان توقع کمک نموده و این بار هم با از خود گذری و شکیبایی تمام، افطاری خویش را به مستمند بخشیدند.

این مثال بی مانند سخاوتمندی در انفاق، این اخلاق عالی و ترجیح دادن دیگران نسبت به خود را خداوند کریم تأیید و به آنها تبریک میگوید.

الله تعالی میفرماید:

"در حالیکه نذر داشتند غذاهای خویش را به مسکین، یتیم و اسیر بخشیدند و به آنها « این را به شما فقط برای رضای خدا میخورانیم. از شما تمنای بالمقابل و تشکر را نداریم. ما از روز سخت و پربلای پروردگار خویش بیمناکیم.» میگویند. خدا هم آنها را از نابودی آن روز نجات میدهد. به چهره هایشان درخشش و به قلبهایشان شادی میبخشد." (الانسان، ۸ - ۱۱)

یکی دیگر از مناظر ایثار عصر سعادت هم اینست:

بعد از ختم غزوه بدر اُسراء میان اصحاب کرام (رض) به شکل دو دو و سه سه تقسیم شده و از طرف رسول اکرم (ص) به نرمی رفتار کردند را با آنها را خواستند.

درمیان اُسراء مصعب بن عمیر به برادر خویش ابو عزیر میگوید که:

"انصاریکه من نزدش اسیر بودم، هنگامیکه وقت غذا فرا میرسید. خودشان با خرما کفایت میکردند و غذاهایشان را به من میگذاشتند. من از این وضعیت خجالت زده میشدم و غذاها را به آنها تکلیف میکردم. لیکن آنها قبول نمیکردند. زیرا که رسول خدا (ص) به آنه

امر کرده بود تا با اسرا به نیکی رفتار کنید." (رمضان اوغلو سامی، غزوه بدر، ۹۳)

هیچ یک از مخلوقات در سخاوت، انفاق و ایثار رسول اکرم (ص) قابل مقایسه نیست. او در بالاترین جایگاه هر نوع سخاوت قرار دارد.

از تبلیغ دین خدا، از کشاندن بندگان از تاریکی به روشنایی، از سیر کردن گرسنه ها، از پند دادن جاهلان، از پس احتیاج نیازمندان برآمدن و از تحمل سختی ها تا سخاوت علم، مال و نفس همه و همه در او جمع بودند.

صفوان بن امیه که از بزرگان مشرکین قریش بود، در حالیکه مسلمان نشده بود، در غزوات حنین و طایف در کنار رسول اکرم (ص) حضور داشت.

حین دیدن از مال های غنیمت که در جیرانه جمع میشدند، حیرت و تعجب صفوان را بر انگیخته و رسول اکرم (ص):

"آیا بسیار خوشت آمده است؟" گفته میپرسند.

"بلی." جواب داده، رسول خدا (ص):

"بگیر همه اش مال تو باشد." فرمودند.

به این جوانمردی، صفوان نتوانست جلوی خود را بگیرد:

"جز قلب پیامبر دیگر قلب به این اندازه سخاوتمند بوده نمیتواند." گفته، شهادتین میخواند و به ایمان مشرف میگردد. (وقیدی، مغازی، ج۲، ۸۵۴-۸۵۵)

حقیقتاً ایثار باشکوه ترین اکرام است. این را باید فکر کرد که با چنین اکرامات پیامبر خدا (ص)، اصحاب کرام و دیگر بندگان صالح خدا (ج)؛ بسیار انسانهایی که در کفر خود اصرار داشتند به انصاف آمده ایمان آوردند، چه بسیار دشمنها، دوست هم شده هدایت یافتند و چه بسیار مؤمنین با برادر مؤمن خود محبت خود را بیشتر کرده یکدیگر را برای خدا دوست داشتند.

رسول خدا (ص) هیچ گاهی خواسته ای از ایشان صورت گرفته را که در وسع داشتند بر نمیگرداند. یکبار نود هزار درهم به ایشان برابر شد. آنرا بالای حصیر ریختند. همه ای آنرا تا تمام شدن بالای نیازمندان انفاق کردند.

بِر

تعبیر کلمه ای "بِر" در قرآن به معنی"انفاق کردن از بهترینها" که فضیلت آن مثل ایثار در جایگاه بلند از انفاق قرار دارد.

بی شك رسول اکرم (ص) در همه فضایل اخلاقی نمونه بی نظیر و جایگاه شخصیتی بی مثل دارند. حساسیت ایشان درقبال کوچکترین مسئله از ترجیح دادن برادر مسلمان خویش نسبت به نفس خود، در این مثال دیده میشود.

روزی رسول اکرم (ص) از شاخه ای درخت مسواک دو مسواک ساختند. یکی آن کج و دیگر راست مقبول بود. رسول خدا(ص) مسواک مقبول را صحابی خود داده و مسواک کج را ایشان خود گرفتند. صحابی: «این مسواک مقبول به شما زیبنده است، یا رسول الله (ص)» که گفت، رسول خدا (ص):

"اگر برای یک ساعت هم باشد، با کسی که دوستی میشود، از ادای حق دوستی میپرسند." (غزالی، احیاء علوم الدین ج۲، ص۴۳۵)

در حکایت پایین فضیلت انفاق این کیفیت را چه زیبا بیان میکند:

یک روز اصحاب در مسجد نبوی گردآمده و در جریان گوش دادن به صحبت های پر فیض رسول اکرم (ص) بودند. رسول (ص) در این میان آیات مبارکه را به تلاوت گرفتند:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

"تا زمانیکه از بهترین چیزهایتان انفاق نکنید. به بِر(کمال نیکی) رسیده نمیتوانید! هر چه را که انفاق کنید خدا از آن آگاه است." (آل عمران، ۹۲)

اصحاب کرام که به رسول الله (ص) گوش میدادند، در اعماق این آیه مبارکه و در محتوای دعوت نبوی در راستای انفاق همه سعی

مبذول میداشتند. ناگهان یکی از اصحاب به پا میایستد. این صحابی جلیل القدر که از رخسار مبارکش نور می درخشید، حضرت **ابو طلحه** (رض) بودند. در نزدیکی مسجد سعادت نبوی نخلستان خرمای که صد درخت خرما داشت، از ابو طلحه (رض) بود که ایشان آنرا خیلی دوست داشتند. از گاه گاه دعوت کردن رسول خدا (ص) به نخلستان خویش، باغستان خرمای خود را پر برکت میساخت.

ابو طلحه (رض) چنین گفت:

"یا رسول الله! قیمت ترین و دوستداشتنی ترین ثروت اندوخته ام، در داخل شهر همین باغم که مشهور به بِیروخا است. از لحظه به بعد آنرا به خدا (ج) و رسول خدا (ص) میسپارم. امیدوارم پروردگار با پذیرفتن این مرا به کمال خوبی (بر) برساند، و آنرا توشه ای آخرتم بگرداند. دیگر یا رسول الله این باغچه را به استقامت که خدا (ج) نشانت داده، تصرف بدارید."[۲۳]

با چنین فداکاری که حضرت ابوطلحه (رض) کردند، ریشه دوانیدن این گونه اخلاقیات در لوح وجود چه زیبایی را بمیان میآورد و با رواج دادن در میان انسانها چه اقلیم عصر سعادت را میسازد، حدس آن هیچ مشکل به نظر نمی رسد.

۲۳ بخاری، وصایا،۱۷

رسول خدا (ص) حتی کسانیکه چیزی نداشتند را نیز به انفاق می طلبید. مثلاً رسول اکرم (ص) **ابوذر غفاری (رض)** را نیز به انفاق فراخوانده، درحالیکه ایشان از فقیرترین اصحاب بودند. به آنها چنین می گفتند:

"ای ابوذر! چون آش پختی آب آنرا زیاد کن و همسایه هایت را نظر انداز!" (مسلم، بِر، ۱۴۲)

مؤمن باید مثل مهتاب شب تاریک پر نور، ظریف، لطیف، جوانمرد، با مرحمت، صاحب شفقت و پر از هیجانات انفاق باشد.

در روزگار ما نیز نیاز مبرم به انفاق و ایثار میرود. اینرا نباید فراموش کرد که ما هم بجای این مردم محتاج و پریشان بوده میتوانستیم. به همین خاطر انفاق و ایثار ما به مریض، پریشان، غریب، مسکین، یتیم، نیازمند و گرسنه قرض شکر الهی می باشد. این نعمت های در دست داشته را با نیازمندان تقسیم کنیم که دلهای مسرور و ممنون ساخته ای ما، در دنیا روحانیت ما، در آخرت یاور ما و در جنت سعادت ما گردد.

بار الها! تظاهر همه مرحمتت، خزانه ای تمام نشدنی حیات دلهای ما گردد! الهی! از زندگانی مشحون از ایثار سرور کائینات و راهراون ایشان ما نیازمندان را بی نصیب نگردان!

آمین!..

استــــغـــنـــأ



استغنأ یک صفت قلبی برای صلحا و صدیقان است که از هویت نامعلوم به کمال رسیده اند. با غنای قلبی به آنچه است قناعت کرده، چشم طمع به بیشتر آن بستن نیست. "قناعت خزانه ای تمام نشدنی است." با توجه به حدیث شریف، با غنامندی معنوی به آرامش رسیدن قلب مقصود پنداشته میشود.

استـــغـــنـــأ

از مهاجرین مکی حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) میفهما ند :

"در زمان هجرت از مکه به مدینه که همه چیز خود را در خانه گذاشته بودیم، رسول خدا (ص) میان من و سعد بن ربیع (رض) عهد اخوت بستند. سپس، سعد بن ربیع (رض):

«من از نگاه مال ثروتمند ترین مرد انصارم. نیم مال خود را به تو جدا کردم اینهم مالم، بفرما. » گفت."

حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) روی همه ای اینها بطرز استغنأ آمیز به او:

"ای برادرم، خداوند همه ای مال و امکانات تو را پر خیر و برکت بگرداند. من به اینها نیاز ندارم. تو تنها راه بازار را به من نشان بدهی، کفایت میکند." گفت.

عبدالرحمن بن عوف(رض) به بازار رفته تجارت را شروع میکند. زیاد وقت نگذشت که درآمد زیاد را اندوخت و در شمار (**اغنیای شاکرین**) ثروتمندان شکرکننده، داخل گردید.

از میان سالهای زیادی سپری شد و مسلمین دوران شکوه و عظمت اسلام را درک کردند. روزی هنگام افطار پسرش ازچند

نوع غذاها درجلوی عبد الرحمن بن عوف (رض) گذاشت، او با غمگینی از این:

"هنگامیکه مصعب بن عمیر شهید شد، برای تکفین ایشان پارچه رخت پیدا نشد. کفن را که به ایشان پوشاندند، کوتاه آمد؛ اگر سر را میپوشاندی پا، یا اگر پا را میپوشاندی سر باز میماند. نهایتاً اگر کفن را روی سرش کشیده و پاهایش را نیز با علف خوشبویی پوشاندیم! هنگامیکه حضرت حمزه (رض) شهید شدند، ایشانرا با سر لباسی زنان کهن سال کفن کرده بودند.

خدای رحمن به من این همه نعمت ارزانی میدارد. آیا در عقبی مرا تنقیص خواهد کرد!؟ آیا حق اخروی خود را در این دنیا خرج میدارم؟ فردا در حضور پروردگار حساب این همه نعمت را چگونه ادأ پرداخت؟!" گفت و با چشمان اشکبار سفره را ترک گفت.

اینکه بزرگان اسلام در راه خدا با اظهار بندگی قلبی و بریدن از علایق دنیای چه حال زهد و استغنأ زیبای دارند. زیرا زهد در عالم آنها محبت به الله و ترس اوست، در دل جز او به هیچ چیز دنیای ارزش ندادن و بهای قایل نشدن؛ استغنأ هم مرتبه ای بالاتر از زهد است که قلباً با آن زندگی کرده اند.

استغنأ یک صفت قلبی برای صلحا و صدیقان است که از هویت نامعلوم به کمال رسیده اند. با غنای قلبی به آنچه است قناعت کرده، چشم طمع به بیشتر آن بستن نیست.

"قناعت خزانه ای تمام نشدنی است." (دیلمی، مسند، ۴۶۹۹) با توجه به حدیث شریف، با غنامندی معنوی به آرامش رسیدن قلب مقصود پنداشته میشود. زیرا قلب که با قناعت به استغنأ میرسد، از اندیشه های دنیای به سلامت میباشد. روح، ابدیت را درک میکند، در وجود مؤمن جاذبه ای لذات فانی را پیدا کرده، عمرش را با آرامش به پایان میرساند.

اینگونه مثالهای زندگانی پر از فیوضات اولیای خدا زیاد است.

در زمان خلافت حضرت عمر (رض) بلاد چون شام، فلسطین، مصر فتح گردیده و خاك های ایران قبل از اینها به مرزهای اسلام داخل شده بود. خزاین غنی امپراطوری های روم و فارس به مرکز دنیای اسلام، مدینه منوره جمع آوری شد. سطح رفاه مردم زیاد شد. لاکن حضرت عمر (رض) خلیفه ای مؤمنین در برابر این سطح رفاه با غنای قلبی مانده، به احتشام دولت، علی الرغم غنای بیت المال، خطبه ای خویش را با همان لباس پینه ای خود انجام میدادند. گاهی قرضدار میشد، در گرو سختی ها زندگی خود را به پیش میبرد. چرا که او ترجیح میداد از خزانه تنها مقدار معاش بگیرد که کفایت کند و با او هم به سختی امرار حیات میکرد.

با چنین وضعیت ایشان اصحاب تاقت نیآورده به فکر ازدیاد نفقه او شدند. لاکن برای قبول نکردن ایشان از این پیشنهاد به دخترایشان و در عین حال به زوجه ای مطهره رسول خدا (ص) سر زدند. نام های شان را نگفتند، از ایشان خواستند تا این پیشنهاد را به حضرت

خلیفه برسانند. حضرت حفصه (رضی الله عنها) این پیشنهاد اصحاب را به پدرشان عرض کردند. آنجناب، شاهد روزهای بودند که حضرت پیامبرخدا (ص) در جریان روز گرسنه بودند و در شب حتی خرمای برای خوردن پیدا نمیکردند[۲۴]، به دختر عزیزشان:

"دخترم! حال خوردن- نوشیدن و پوشیدن رسول خدا چگونه بود؟" را پرسیدند.

"لباس های شان تنها به قدر نیاز بود." چون این جواب را از دختر خویش شنیدند، در ادامه:

"دو دوست (پیامبر خدا (ص) و ابوبکر صدیق) با من درعین مسیر شبیه سه مسافریم. اول ما حضرت پیامبر به جایگاه خود هستند. دیگری (ابو بکر) در عین راه به اولی رسید. منحیث شخص سوم من میخواهم به دوستانم برسم. اگر با بار اضافه ای بروم، به آنها رسیده نمیتوانم! یا اینکه تو نمی خواهی من در این راه شخص سوم باشم؟"[۲۵] گفتند.

بی شک این شیوه ای بیان حضرت عمر (رض) از یک قلب غنی سرچشمه گرفته است. با زندگانی بالفعل حق و حقیقت برای عالم عدالت را پخش کرده و آن حضرت با فضایل بیشمار در خانه ای معنویت از گزیده ترین نمونه ها هستند.

۲٤ مسلم، زهد، ٣٦
۲٥ شه بندرزاده احمد حلمی، تاریخ اسلام، ج۱، ص٣٦٧

در حقیقت انسانها، پیشوران و دانشمندان را تقدیر میکنند. اینها تقلید شوندها، شخصیت های بارز، باوقار و مستغنی هستند. تنها شخصیت اینگونه انسانها بعد از حیات شان نیز روز امت اثر گذار بوده، نمونه ای عبرت و فضیلت تعلیم آنها میگردد.

اصحاب که به شخصیت جناب پیامبر (ص) حیران بودند و به دنبال ایشان می شتافتند؛

" خوشا به حال کسیکه به اسلام میرسد و از آن برای خود توشه ای میسازد." (ترمذی، زهد، ۳۵) بفرموده ای این حدیث نور تا زمانیکه طرز دید خود را بر مسیر زندگی خود حاکم نمیکردند، در اندیشه ای نرسیدن این قافله علوی می بودند. آنها با تعلیم نبوی انسانهای رهبر مملو از فضیلتها، برای امت مسلمه گشتند. آنها به انسانها اینرا هم تعلیم دادند، درصورتیکه خود نیازمند بودند تا برادر دینی خود را نیازمند میجستند، نعمت که برای شان میسر میشد را برای او لایقتر می دیدند.

چنانچه ام المؤمنین حضرت عایشه (رض) میفرمایند که:

"در خانه ای رسول الله (ص) تا سیر شدن نمیخوردیم. میخواستیم سیر شده میتوانستیم. اما (با ترجیح دادن برادران دینی خود) ایثار میکردیم."

حضرت جابر (رض) هم پیش از غزوه خندق، خاطره خویش را در حین کندن خندق های بزرگ، آن زمان های سخت را این گونه بیان میکند:

″هنگامی که خندق را حفر میکردیم، به سنگ سخت بر خوردیم. اصحاب به محضر رسول خدا رسیده و وضعیت را بیان کردند، ایشان خود به خندق پائین شدند. کلنگ را به دست گرفته به سنگ زدند آن سنگ مثل ریگ پاشان شد. این جریان تجلی معجزوی رسول خدا (ص) را شاهد بودیم، حالانکه رسول خدا از گرسنه گی به شکم سنگ بسته بودند. چون از سه روزیکه در آنجا ماندیم، هیچ چیز نخورده بودیم. ″ سپس:

«ای رسول خدا! تا خانه رفتنم رخصت فرمایید.» گفتم. اجازت داد. به خانه آمدم و به خانم خود:

«من حال رسول خدا را تاقت نتوانستم. آیا در خانه چیزی برای خوردن نیست؟» گفتم. خانمم:

«با کمی جو و یک بچه بز هم است.» گفت.

من بزک را ذبح کردم، همسرم جو را آرد کرده نان تیار کرد. گوشت را هم روی دیگ گذاشتیم. نان در حال پختن و دیگ هم در حال سرخ شدن روی سنگها بود که به حضور رسول خدا رفتم:

«یک کمی غذا داریم. با یکی دو نفر بفرمایید با ما.» گفته خواهش کردم.

رسول خدا(ص):

"چه مقدار غذا دارید؟" گفته پرسیدند. چیزی را که داشتیم را به عرض رساندم.

"هم زیاد و هم خوب! به خانه ات؛« تا آمدن من دیگ را از روی سنگ پائین نکرده و غذا را نیز از تنور نکشد!» فرمان ده." گفتند. به اصحاب خویش نیز: "به پا شوید!" امر دادند. مهاجر و انصار همه با هم برخاستند.

روی این، بنزد عیال خود رفته (کم شدن غذا و ظاهراً کافی نبودن آن در من اندیشه ای خاطر ایجاد کرده حیرانم گذاشته بود.)

"اینک رسول خدا (ص) با مهاجر و انصار و دیگران که با ایشان یکجا هستند باهم میآیند." گفتم.

خانواده من:

"آیا رسول خدا نپرسیدند، چه مقدار غذا تدارک دیده ای؟" گفت.

"بلی پرسید." گفتم.

"آنطورکه است راحت باش." گفت.

رسول خدا (ص) به کسانی که آمده بودند:

"داخل شوید، شلوغ نکنید." فرمودند، نان بریده، رویش گوشت گذاشته، آب گوشت نیز رویش میریخت. نهایتاً همه ای اصحاب سیر شدند. از غذا مقدار نیز اضافه شد. به همسرم مخاطباً:

"این را بخور و به همسایه ها اکرام کن. چرا که گرسنه گی از میانه استتار شد." (امام نووی، اسلام با احادیث، ۳۶۳)

قسمیکه در این حدیث شریف از دعوت رسول خدا با چند تن محدود بیان شد. ایشان راضی به این نشده که عده ای رابا خود به مهمانی ببرند و عده ای از اصحابش بماند. بناً قلب پر از شفقت ایشان راز "امتی، امتی" را تظاهر داده، همه ای اصحابش را با خود به دعوت فراخواند. برعلاوه به جای که دعوت بودند تشریف فرما شده، البته بنا بر تقاضای از ایشان به خوردن غذا، ایشان نخست اصحاب خود را اکرام کرده با آنها یکجا خود را سیر ساخته، علاوتاً بذات خدمت ایشان و بعد از سیر ساختن همه ای اصحابش تقسیم غذا میان اعضای خانواده، تظاهر بی پایان مرحمت و شفقت گسترده ای اوست، ما هم به این شفقت رسول خدا(ص) پناه برده میگوییم: «شفاعت یا رسول الله!»

رحمت اللعالمین (ص) با زندگانی زهد و تقوای خویش در مزیقه یا در فراخی همیشه به کم قناعت کرده، به خدای متعال این چنین نیاز مینمود:

"بار الهی! رزق خانواده ای محمد را به قدر کفایت آن ارزانی فرما." (بخاری، رقاق،۱۷)

باز هم از ام المؤمنین عایشه (رضی الله عنها) روایت میشود، از خانم که به زیارت ایشان میآید. چون میبیند تشک تخت رسول خدا تاخورده است، فوراً به خانه دویده و تخت خیلی مرغوب را میآورد. زمانیکه رسول خدا (ص)، خانه تشریف میفرمایند، با اینکه تخت خواب خود را تغییر یافته میآبند به حضرت عایشه (رضی الله عنها):

"ای عایشه! آن تخت را برگردان. به خدا سوگند میخورم که، اگر خواسته بودم خداوند کوهها را برایم از طلا و نقره میگرداند، در تحت فرمانم قرار میداد." فرمودند. (احمد بن حنبل، کتاب الزهد، ۳۰)

در برابر حوادث زندگی، آنانیکه با پسندیدن اصلوب نبوی «**تقوی**» و «**زهد**» را شعار خویش گردانده اند. گاهی این مطلب غلط فهمیده شده است، فکر میشود که اینها کلاً از همه نعمات دنیایی و ثروتهای نهفته ای آن دست و دامن کنده اند. حالانکه عبادات مالی نیز در پیشگاه پروردگار بسیار با ارزش است. در قرآن کریم در دوصد جا از انفاق سخن گفته شده است. از پنج بنای اسلام دو بنای آن یکی زکات و دیگری حج که مقیاس اصغری ثروتمندی به حساب رفته، با مالک نصاب بودن ممکن میشود. برعلاوه قاعده ای اسلامی،"بالا بودن دست دهنده از دست گیرنده"[۲۶] هم کیفیت

۲٦ بخاری، زکات،۱۸

دیگریست که به صاحب نصاب شدن این عبادات تشویق میکند. در آن وقت زهد بر خلاف راهی که دین تشویق میکند قرار نمیگیرد.

با ترس غرق نشدن در گناه و غفلت، به نعمتهای دنیا مستغنی برخورد کردن، این یک حقیقت است که به زهد و تقوی ضرورت میشود. لاکن این **استغنی قلبی** است؛ **فعلی و ظاهری** نمیباشد. زهد و استغنأ با مشغول شدن به نعمت های دنیا آنها را به دل راه نمیدهد. بناٌ زهد، فقیری نبوده؛ یک روش قلبی لازمه برای هر مؤمن غریب و ثروتمند است. در نتیجه ای تقدیر الهی اگر کسی به حالت فقر و نیازمندی به سر میبرد، اگر قلباً به دنبال امیال دنیایی باشد، از اهل زهد و استغنأ حساب نمیشود. زیرا که زهد و استغنأ، جبراً به کم قناعت کردن نیست، بلکه مقصود با اراده از اسیر افتادن قلب محافظت کردن است.

چناچه این حکایت این دستور را چه خوب بیان میکند:

جناب محمد پریسای ولی که از تربیت یافتگان حضرت شاه نقشبند هستند، حین رفتن به حج در مسیر راه به شهر بغداد رسیده با صراف مقابل میشود. از معامله داشتن با بسیار مشتری ها، فکر میکند که اکثر وقت خود را صرف مشغولیت های دنیایی کرده، از این بابت جگرخون میشود. از درون:

"حیف! بجای بندگی به خدا (ج) غرق مشغولیت دنیایی است!.."
چون به دل آن جوان نظر میکند، اعضای وجودش در مشغولیت دنیا، در دل یکجا با خدا و ذکر او بسر میبرد...

این بار:

"ماشأالله! دست در کار، دل با یار!.. " فرموده جوان را تقدیر میکند.

زمانیکه به حجاز میرسد با پیر مرد مقابل میشود که در جامه کعبه پیچیده با خود میگیرد. به او نزدیکتر شده و التماس او را به خداوند متعال شنیده و با نگریستن به ظاهر او:

"کاش من هم مثل اینگونه به محضر او گریسته بتوانم." میگوید و به حال آن شخص غبطه میخورد.

بعداً به قلب او نظر میکند که، همه ای این دعاها و گریستن ها برای مطلب فانی دنیای بوده است. روی این قلب رقیقش محزون میگردد.

آنچه که در این حکایت فهمیده میشود، مسئله ای مهم اینست که؛ باید مشغله های دنیایی از کار آخرت نباید انسان را غافل گیر کند.

حضرت مولانا در- قدیسه سیر روح- انسان را در زندگی دنیا به کشتی تشبیه میکند که در دریای هستی در حرکت است، این را:

"شاید دریا، در قدمهای کشتی میماند، به او نقطه استناد میباشد. اما زمانیکه امواج دریا داخل کشتی شدند، دیگر او را به خود فرو برده غرق میسازد."

حقیقتاً این خطر معنوی را که نعمت های دنیا، قلب انسان را به خود دلگرم کرده از یاد خدا غافل میسازد، انکار کردنی نیست. اساساً قرآن کریم انسان را از خطر "مال" و "اولاد" هشدار داده و آنرا به "فتنه" تعبیر میکند. بنا برین با مشغولیت امور دنیا خود را از خطر غافل ماند باید محافظت کرد. زمانیکه قلب از محبت دنیا نگهداری نگردد، آنوقت زره ای از هم مردود است.

پیامبر اکرم (ص):

"(پر از نفسانیت ها) لذات دنیایی، دردهای آخرت هستند. (از باب امتحان) دردهای دنیایی لذات آخرت هستند."(حکیم، مستدرک، ج۴، ص۳۴۵) فرمودند.

در حدیث شریف دیگری:

"دنیا بسیار شیرین است و منظره اش نیز زیباست. بی شک که خداوند اداره دنیا را در دست شما خواهد داد و در آن چگونه رفتار کردن شما را، چه ها کردن شما را خواهد دید. پس از دنیا پرهیز کنید. . ." (مسلم، ذکر، ۹۹)

یک روزی هنگام خارج شدن از خانه جهت أدای نماز صبح، فریاد جانخراش دو گربه را شنیدم. به تشویش شده، به باغچه رفته

آنها را توجه کردم. دیدم که، آندو برای حمله کردن به یکدیگر مثل دو پلنگ کوچک مقابل هم ایستاده، با صدای غرا، تکان نخورده با نگاه های کوبنده به یکدیگر مینگرند. موی وجود شان چون خارها راست شده بود. با کوچکترین حرکت عزم تکه کردن یکدیگر را داشتند. با خود گفتم، دلیل این قدر دشمنی چه بوده میتواند؟ دیدم در میان یک موش است، یک موش مرده خوردک. اما برای گیرآوردن لاشه ای موش این گربه ها به جان هم افتاده بودند. تنها برای لاشه ای یک موش خورد، حاضر به تکه کردن یکدیگر بودند.

این حکایت، درس را با خود عبرت گونه تقدیم میکند. تصویر از مستغنی نماندن برای یک لاشه ای پیش پا افتاده را با نتایج هولناک به رخ میکشد. از یک دید دیگر ترجیح دادن علاقمندی دنیا دوستان را بر خسران آخرت نیز نشان دهنده است. هچنان اشاره بر غفلت اربابان غافل با گرویدن بر خواسته ها، هوسها و تمایلات نفسانی با ادعا های مقام، کرسی و ریاست، که همه ای اینها را لاشه ای خود مرده بیش ندانسته و سلطنت و جایگاه اخروی را بر پایه ای استغنأ میداند. اما اندیشه ای به هدر رفتن این پایه روی اسغنأ و رغبت غلط به مسیر منحرف صورت میگیرد. خدای سبحان در حق چنین انسانها میفرماید:

كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى
إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى

"حقا هر آینه آدمی از حد میگذرد، وقتیکه میبیند خود را توانگر شده، هر آئینه بسوی پروردگارتست رجوع" (العلق ۶-۸)

فرضاً اگر انسان با حرص تمام بسوی منافع دنیایی میشتابد. اگر چیزی بدست بیآورد هم، به مدحوشی غفلت غرق خواهد شد. شاید، اگر بدست آورده نتواند این بار از دلتنگی بمیرد. اندیشه ای بیش ار حد از در مال، مقام و رزق، قلب انسان را دنیا دوست ساخته غلام او میگرداند.

در خصوص این موضوع این بیان نبوی چه هشدار بزرگ است:

"کسی که تمام اندیشه هایش را روی یک اندیشه، یعنی به فکر آخرت باشد، خداوند متعال از همه تشویش های دنیایی او را رهانیده، ضامن او میشود." کسی هم دراмورات دنیوی غم وغصه های خود را زیاد کند، به خداوند فرق نمیکند که او را در کدام وادی او را هلاک میگرداند." (بن ماجه، زهد، ۲)

از اینکه دنیا حجاب بین انسان و خدایش باشد، در واقع او را به سوی هلاکت استقامت میدهد. اگر این غفلت دوام پیدا کند، به حال میرسد که ظاهراً آنرا نباید گفت، طبق فرموده ای رسول خدا(ص):

"...ثروت آنها شرف و عزت آنهاست، دین هایشان پولهایشان است، قبله هایشان هم زنهایشان است. آنها شریرترین مخلوقات هستند. آنها در نزد خداوند (ج) هم چیز ندارند."(علی المتقی، کنزالاعمال، ج۱۱، ص۱۹۲)

رسول خدا (ص) برای اصحابشان:

"... به خدا سوگند میخورم که برای فقیری شما ترس ندارم. اما من مثل آنانیکه دنیا خود را به ایشان هموار ساخت فریب خورده غرق دنیا شدند، خود را به شما بنمایاند و فریبش بخورید، مثل آنانیکه برای دنیا رقابت کردند شما نیز رقابت کنید. مثل آنانیکه دنیا هلاک شان کرد شما را هلاک کند، بیمناکم." (بخاری،رقاق، ۷)

به همین خاطر به این دنیای فانی به اندازه فانی بودنش اهمیت داده و قلب خود را زیاد مشغول آن نساخته، پرهیز کنیم.

دنیا با همه ای وجودش قطره ای از ملکیت رب العالمین است. زندگانی دنیا در مقایسه با زندگانی آخرت نظر به تعبیر نبوی همانند، انگشت به دریا فرو ببری و بعد از کشیدن آب مانده روی انگشت را ببینی، از این بیش نمی باشد.[۲۷]

پروردگار متعال:

۲۷ مسلم، جنت، ۵۵

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

"و نیست این زندگانی دنیا مگر بازی و بیهوده، و هر آئینه سرای آخرت همان است سرای زندگانی اگر می دانستید" (العنکبوت، ۶۴)

حیقیتاً آنانیکه اینرا میدانند دنیا در برابر چشمان دلشان یگانه آرزوی آنها رضای خداوند متعال است. یونس امره چه زیبا میفرماید:

نه به بودن خوشحالم
نه به نیستی رنجورم
با عشق تو دلشاد میشوم
به من تو را نیاز تو راست.[۲۸]

با کور ساختن چشم های انسانهای غافل؛ پول، شأن، شهرت و شهوتهای دنیای آن بنده را به ذلالت افکنده، اما انسانهایکه قلوب سلیم دارند، اصلاً به اینها بها نمیدهند. اولیا الله و بندگان صالح پروردگار همیشه رضای او را مدنظر داشته و از استقامت آن به اندازه زره جدا نمیشوند. آنها در برابر فریبنده های دنیایی همیشه در بیداری بسر میبرند.

یحی بن معاذ (رح) اینگونه بیان میکند:

---

۲۸ *Ne varlığa sevinirim*
Ne yokluğa yerinirim
Aşkın ile avunurum
Bana Seni gerek Seni

"عارف، آخرت را به دست راست، دنیا را به دست چپ و دل خود را هم به الله برگردانده است. دیگر هیچ چیز او را به غیر الله (ج) مشغول ساخته نمیتواند."

حضرت مولانا در مثنوی اینگونه بیان میکند:

"دنیا، غافل شدن از الله است. در غیر از آن صاحب پول، متاع(پارچه)،زن و فرزند شدن نیست. دنیای تو همونیست که تو را فریب دهد و از یاد خدا غافل سازد."

یعنی استعنا فقط بر علیه مال، مِلک و ثروت نیست. هر وجود و مشغولیتی که بنده را از پروردگارش غافل کند باید اجتناب کرد.

یکی از قویترین وسیله های غافل سازنده از یاد خدا در دل حب ریاست، کرسی و آرزوی سلطنت و قدرت طلبی است. تاریخ دنیا پر است از ظالمهای که برای حفظ قدرت وحرص سلطنت چه ظلم های را که روا نداشته اند. تنها این تاریخ اسلام است که در آن شخصیت های عابد زیسته اند که دل به الله بستند و اسیر آرزوهای سلطنت نشدند. و خود را به کمال ارادت و پختگی رسانیده اند. بویژه این سه شخص هستند که برای یکپارچگی اسلامی با از خود گذری هایشان، از عقب خویش سراپا خاطرات خیرو فضیلت گذاشتند.

اولین اینها نوه ی رسول خدا (ص) حضرت امام حسن (رض) میباشد. آن جناب برای پارچه نشدن خلافت، بعد از شش ماه ایفای این مأموریت با تکامل قلبی در جلوی کشمکش های سیاسی قرار

گرفته و خرقه ای خلافت را به حضرت معاویه (رض) تسلیم داده، تا درکشمکش های سیاسی از ریختن خون مسلمین جلوگیری کرده باشد.

جناب ادریس بطلیسی دومین نفر هستند که ولایات شرقی را بدون استفاده شمشیر با دل پر از محبت به دولت عثمانی ملحق ساخته است.

نفر سوم هم باربا‌روس خیرالدین پاشا ست، که ایشان علی الرغم حاکمیت داشتن بر جزایر کوجا و جاهای بسیار دیگر، برای وحدت و یکپارچگی مردم خویش تابعیت امپراطوری عثمانی را قبول کرده و منحیث مأمور در اداره حاکمیت عثمانی ماندن را ترجیح داده است.

سلیمان (ع) برای انداختن حب مال - ملك و سلطنت از دل خویش خود را فقیر محسوب میکرد. صبح گاهی که برمیخواست، کنار فقیر و غریب میرفتند و با تواضع بسیار بالا با آنها می نشستند:

"فقیر، زیبنده ی فقیر است." می گفتند.

خلاصه اینکه برای محتاج نشدن در دنیا به کسی با زحمت و تلاش مال و ملك بدست آوردن تقصیر نبوده، بالعکس:

"هرکدام شما که با خود تنابی گرفته به کوه برود و با حمل کردن یك بند هیزم و فروختن آن، اینگونه خدا از شرف او نگهداری کند، از چیز طلب کردن انسانها که چه بدهند یا ندهند به مراتب بهتر است." (بخاری، زکات، ۵۰-۵۳؛ نسائی، زکات، ۸۵)

چون توجه شود این حدیث شریف یک مزیت است. زیرا یک مؤمن قوی و با اراده بیشتر انفاق میکند، بیشتر به انسانها زمینه ای کار برابر میکند، به کارهای خیر بیشتر سعی میکند و در نتیجه:

"بهترین انسانها، مفید ترین انسانها به دیگران است" (سیوطی، الجامع الصغیر، ج۲، ۸) به اسرار این حدیث شریف مفتخر میگردد.

آنچه که درست نیست؛ سهم خود را از دنیا جستن نیست، به او دل بستن، وظایف دینی و وجدانی خود را نیست ساختن، بخیلی کردن و اسیر دنیا شدن است. نباید فراموش کرد که جای پول کیسه و دخل است، دل نیست.!

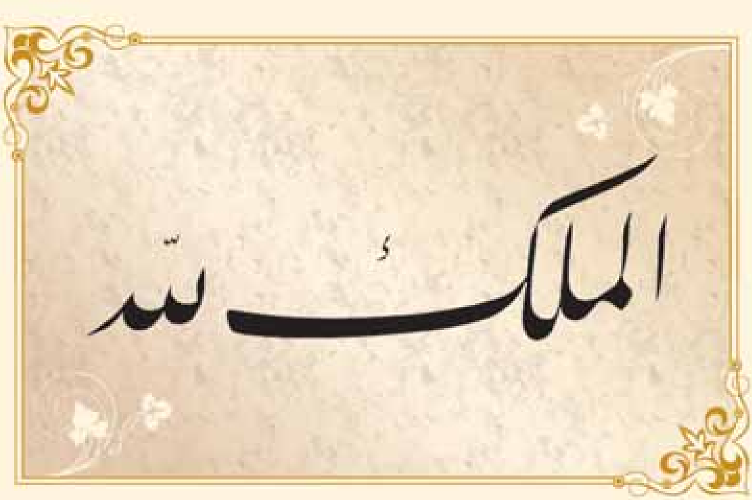
پس در این خصوص آنچه را که باید از دید نبوی رعایت کنیم اینست:

"به دنیا دل نبند تا خدا تو را دوست بدارد؛ در دستهای انسانها نبین تا خلق تو را دوست بدارد." (بن ماجه، زهد،۱)

پروردگار سبحان همه ای ما را دوست داشته در کنار دوستدارانش قرار دهد! از ماسوی یعنی به غیر خود، دل مان را درمقابل آن استغنأ نبوی احسان فرموده و همه رغبت، علاقه و وابستگی مان را به عشق، امر و فرمان خود خاصه بگرداند!

آمین!. .

اخلاق تجارت



ما، برای پیداکردن مال از راه های مشروع مکلف و به جاهای مشروع مصرف کردن آن مجبور هستیم. یک تجار عارف، هنگام تجارت دنیایی کمایی آخرت را از دست نمیدهد، از تجارت **لَن تَبُور** را فراموش نکرده، با فکر سعادت ابدی از راه الهی خارج نمیشود.

اخـــلاق تجـــارت

رسول اکرم (ص) با یک شخص گندم فروش برابر میشوند. به فروشنده:

"اینها را (گندم)چگونه میفروشی؟"پرسیدند.

آن شخص هم نظر به دل خود فهماند. در همین حال به رسول اکرم (ص):

"دستت را فرو بر(در گندم)!" گفته (اشاره) وحی آمد.

رسول خدا (ص) هم دست خویش را در گندم فرو برده، نمناك بودن گندم را دیدند. سپس رسول فرمودند:

"چه میشد اگر این قسمت نمدار گندم را روی گندم میگذاشتی! هر که فریب کند از ما نیست." (مسلم، ایمان،۱۶۴).

چنانچه در حدیث شریف ذکر شد؛ سیستم اقتصادی اسلام، اساس تجارت را روی صداقت و راستی جهت خدمت به فرد و جامعه بناکرده است.

انتقال مال از مولد تا مصرفگر و سرمایه ای مورد نیاز در این راستا، از احتمال ضرر در فعالیت تجاری تا مفاد آن حلال دانسته شده، حتی به آن تشویق شده است. از زبان مبارک حضرت رسول

اکرم (ص):"نه بر ده کمایی را در تجارت بودنش..."[۲۹] اگر روی این گفته فکر شود، ارزش این تشویق آسانتر فهمیده میشود. از پنج بنای اسلام دو مهمترین بنای آن مخصوص مؤمنین ثروتمند است، این تشویق برای این دو ویژگی در ماهیت غنامندی مشروع میباشد. در حدیث شریف آمده:

"دست بخشنده، از دست گیرنده بالا است." (بخاری، زکات، ۱۸) که این حکم به مسیر بخشندگی استقامت میدهد.

در تجارت، که مهمترین واسطه برای اندوختن مال و ثروت میباشد:

هر امتِ برا فتنه ای است. فتنه ای امت من هم مال است." (بن حنبل، ج۴، ۱۶۰) این حدیث شریف را نباید از یاد فراموش کرد.

زیرا تمایل پول پیدا کردن از راه تجارت یکی از مشکلات هولناک ذبونی نفس است. شخص حریص به کوزه ای میماند. اگر شکم او پر شد باز هم دهن او باز است. قسمیکه برای پر کردن کوزه آب دریاها را به آن بریزی، از حد خود بیش برداشت ندارد! در مثال دیگر برای حریص، او مانند یک دیگ، بخاری یا منقل است؛ اگر هیزم و ذغال جمع کنی برای سوختن، به حال مشبوع خود میآید، خاموش نشده، بالعکس شعله و آتشش زیاد میشود. رسول اکرم (ص) به شخص حریص چنین میفرمایند:

۲۹ سیوطی، جامعالصغیر، ج۱، ۱۱۳

"اگر فرزند آدم دو وادی پر از متاع داشته باشد، سومی را نیز میخواهد. شکم فرزند آدم را جز خاک چیز دیگر پر کرده نمیتواند."
(بخاری، رقاق،۱۰؛ مسلم، زکات، ۱۱۶)

برای چنین حقارت، فرزندآدمی در معاملات حد و مرز مکر و نیرنگ را نمیشناسد. به همین دلیل بسیار قبیله ها هلاک شده اند. این دنیا پر است از مسافرین غافل که عقل خویش را نگرفته اند.در طول تاریخ کسانیکه طمع ثروت بی مرز را به سر برده، چون هیولای غاصب انفاق، زکات، و خیر و حسنات دیگر را در غصب حقوق فقیر، غریب، مسکین، بیوه، یتیم و نیازمند؛ به باد فراموشی سپرده، کاستی نکرده اند...

روح که بدن حکم بار را بالای آن دارد، دین برای راحتی و سعادت آن نیست. بلکه داعی حاکم ساختن روح، روی بدن و نفس انسانی را دارد. تجارت بعد از یک مرحله باید روی نفسهای ما و حرص های ما لجام بزند تا از حد نگذشته بدبخت دنیا و آخرت نشویم... در وجود محتکر تجارت، آنکه همه اعضای او مملو از دزد و رشوتگیران است، زره ای آرامش خاطر پیدا کرده نمیشود...

خداوند سبحان (ج) برای عبرت گروه های بعدی قوم شعیب (ع) را که در تجارت احتکار میکردند را هلاک گرداند، و این واقعه را در قرآن کریم بیان کرده است. به همین خاطر مکر و نیرنگ تجاری، خوردن حرام، زیر پا کردن حقوق ضعفا، به اندازه

ای هلاک کردن یک قومِ جرم سنگین در قبال دارد. پیامبر اکرم (ص) میفرمایند:

"هلاک باد! بنده ای که لباس فخر وتکبر بر تن داشته و روی زر و نقره میبالد.. اگر طلب شخص محتکر برآورده شود ممنون میشود، اگر برآورده نشد راضی نمیشود (به تقدیر و تقسیم الهی عصیان میکند.)." (بخاری، رقاق،۱۰؛ جهاد، ۷۰؛ بن ماجه، زهد، ۸)

حضرت عمر (رض) زمانیکه یکی مدح میشد، به مدح کننده، سه چیز را، یعنی:

" آیا تو با او هیچ همسایگی، مسافرت و یا تجارت کردی؟" گفته پرسیدند.

مخاطب از نکردن هر سه این مسایل گفت. حضرت عمر(رض):

"فکر کنم تو سر شور دادن او هنگام قرآن خواندنش را دیده ای؟" گفتند.

آن شخص:

"بلی، ای عمر (رض) آنچه من دیدم همین طور بود." بیان کرد و حضرت عمر (رض) روی این گفته اش:

"پس تو دیگر تعرف نکن! زیرا اخلاص در گردن بنده نیست." فرمودند.

در این جا حضرت عمر (رض)، به ظاهر فریب نخوردن، کردارهای شخص را دیدن، مناسبات مردمی را زیر نظر داشتن و صاحب قناعت بودن اشخاص را مقیاس کرده است. با گرفتن نمره کامیابی از امتحان منافع شخصی در خطر بودن تزکیه را اشاره کرده است.

قسمیکه دیده میشود تجارت نمای دنیای درون انسان به بیرون او است، یعنی آنطوریکه عالم داخل باشد، تجارت نیز آنگونه خواهد بود.

از نظر اسلام خریدار و فروشنده حین فروش مال نباید هجو گویی کرده یا یک مال را نسبت به دیگر بالاتر جلوه دهد. از ضعیفی مخاطب سوی استفاده کرده قمیت را از نرخ معین بالا بفروشد. به **غبن فاحش** (به مکر) داخل نشود، بازار سیاه، سودجویی، نیرنگ ترازو و میزان نکند؛ از قسم خوردن اجتناب کند، مالهای حرام که به ضرر جامعه تمام میشود را نباید بفروشد.

رسول اکرم (ص) قواعد تجارت را چه زیبا گذاشته اند:

"از گروه تجارت پیشه! بی شک که شیطان و گناه هر دو در معامله مداخله میکند. (قسمیکه واقع میشود، سخنان که لازم نمیباشد و غیره..برای کفارت شان) تجارت خود را با صدقه آمیخته سازید(پاک سازید.)!

روز قیامت تاجران گناه کار برانگیخته میشوند. مستثنی ازکسانیکه صاحب تقوی، نیکی، راستی و صداقت باشند... " (ترمذی، بیع، ۴)

"سوگند در حین معامله اگر چه به مال رواج بدهد، برکت پول را از بین میبرد." (بخاری، بیع، ۲۶)

برای فروشنده ای که ارزش مال خود را نمیداند، ایجاب میکند تا به او ارزش مالش را بفهمانیم. نادانی او، بی تجربگی و سادگی او را سوء استفاده قرار ندهیم، که این غبن (فریب) است. کسانیکه در دل ترس خدا و قصد رضای او را دارند، در این خصوص بینهایت دقیق و اساس هستند. امام اعظم (رح) برای خریدن لباس، از یک زن قیمت آن لباس ابریشمی را که میفروخت، پرسیدند. زن:

"صد درهم است، ای امام!" میگوید و امام اعتراض میکنند.

"نخیر، از این قیمت آن بیشتر است..." میفرمایند.

زن با تعجب صد درهم میافزاید. امام باز هم قبول نمیکند. زن صد درهم دیگر علاوه میکند، صد درهم دیگر بار دیگر... امام اعظم:

"نخیر، این از چهارصد درهم هم گران تر است." گفتند. زنک از گفتن:

"ای امام! شما با من ریشخند میکنید؟" خود را گرفته نتوانست.

امام اعظم (رح) برای فهماندن قیمت اصلی مال زن، یکی را که از آن میدانست صدا کردند. آن شخص از ارزش پنج صد درهمی آن لباس سخن گفته، امام اعظم (رح) هم آنرا به پنج صد درهم خریدند.

زیرا ایشان میدانستند که از صداقت گشتن، پنهان کاری از عیوب مال، بخصوص توجه نکردن در میزان و ترازو، انسان را به نتایج محزون کننده ای دچار میسازد.

جامعه عثمانی را نیز با چنین اخلاق آراسته ساخته و این طوراخلاق زیبا حتی جامعه کفر را نیز تحت تأثیر قرار داده است. زمانیکه سلطان محمد استانبول را فتح کرد، دو کشیش برای بررسی ازشیوه ای معامله ای کسبه کاران عثمانی، وقایع دیدگی خویش را اینگونه بیان میدارند. کشیش ها صبح زود به نزد بقال مراجعت کرده و میخواهند چیزی بخرند. بقال به آنها:

"من دشت اول[۳۰] خود را انجام دادم. شما از همسایه ای من که دشت نکرده خریداری کنید." گفت.

بقال دومی نیز چنین میگوید:

"من دشت خود را کردم. از همسایه ام که دشت نکرده بخرید" گفت.

۳۰ دست لاف

به این شکل کشیش ها به دیگر دکان مراجعت میکنند. همه جواب ها یکسان هستند. درنهایت از بقال اولی خریداری میکنند.

اجداد ما با چنین اخلاق فداکارانه و ازخودگذرانه ای پرورش یافته بودند. در اخلاق اسلام این است که دایم به فکر یکدیگر خود هستند. مخصوصاً حیله گری که برای یک مسلمان خیلی جرم سنگین پنداشته میشود. یک مسلمان دروغ گفته نمیتواند، فریب داده نمیتواند. فریب خوردن نشانه ای حماقت است. آن هم شایسته ای یک مسلمان نیست. پیامبران به انسانیت به اوصاف «صدق» یعنی راستی «فتانت» یعنی عقلمندی متصف هستند. یک مسلمانیکه دنباله رو آنهاست، مجبور است عاقل و بیدار باشد. خدای رحمن در خصوص فریب خوردن فریبنده ها به ما بندگانش این چنین هشدار میدهد:

"و ندهید بی خبران را اموال خود که کرده است خدا آنرا بسبب استقامت معیشت برای شما..." (النسأ ۴-۵)

چون نوبت به فریبکاران میرسد، آنها هم به تهدید این حدیث شریف مخاطب هستند. رسول الله (ص):

"شخص وجود دارد که روز قیامت خداوند با آنها سخن نمیگوید، به آنها نظر نمیکند و آنها را پاک نمیسازد. برای آنها عذاب درد دهنده ای هم است."تکرار این بیانات را که حضرت ابوذر (رض) سه مرتبه شنیدند:

"نامهای شان غرق شود، به آرزوهایشان نرسیده و خسران نصیب شان بود، چه کسانی هستند یا رسول الله(ص)" گفته پرسیدند.

رسول خدا(ص) فرمودند:

"لباس خود را (به نسبت کبر و غرور) میکشاند.بخشوده اش را به سر بزند و با سوگند دروغ مال خود را بفروشد.!" (مسلم، ایمان،۱۷۱)

اسلام در نظام اقتصادی بازار سیاه و احتکار را مذموم دانسته است. استثمار مادی جامعه میباشد. رسول اکرم (ص) در حدیث شریف محتکر را بد دعا میکنند:

"تاجر که مال خود را به بازار عرضه میکند مرزوق، تاجر محتکر (کسیکه برای گران شدن مال را نگهمیدارد) ملعون است." (بن ماجه، تجارت، ۶)

اسلام، قواعد مربوط تجارت را، اصلاً در فعالیت های کمایی کردن و مصرف کردن نشان میدهد:

قرآن کریم در خصوص شیوه ای معامله کردن این چنین میفرماید:

"مالهایتان را در بین تان در راه باطل نخورید"

آیت کریمه اینچنین میباشد:

"ای مؤمنان مخورید اموال خود را در میان خویش بناحق، لیکن بخورید وقتیکه آن داد و ستدِ تجارت باشد، بعد رضامندی یکدیگر

از شما و مکشید خویشتن را، هر آئینه خداست به شما مهربان″ (النسأ، ۲۹)

بیان«نفسهای خود را نکشید!» یک معنی مهم و باریک را احتوای میکند.در این جا حیات روحی را بامحو ساختن از جهنمی شدن باز دارانده یک هشدار است.از طرف دیگر یک قسم دعوا و جنایت را، برای خلاص شدن از این خطرات، باید در ساحه ای قواعد تجارتی تأیین شده ای اسلام بسر برد. بخصوص دوری کردن از سود مهمترین مسائل این خصوص دانسته میشود.

سود سرمایه ایست استثمارکه در آن خطر از دست دادن و تلاش پیدا کردن وجود ندارد. تنها وسیله برا ی ثروتمند شدن اهل ثروت و نادار تر شدن غریب میباشد. از رسول خدا(ص) در مورد سود بسیار حدیث بیم دهنده وجود دارد. در حجۀ الوداع رسول اکرم (ص):

″هر نوع سود در زیر پاهای من است!″ فرموده، هر نوع سود را حرام دانسته اند.

در آیه ای کریمه نیز تهدید الهی را در زمینه این گونه بیان میدارد:

″کسانیکه میخورند سود را برنخیزند یعنی از گور چنانکه برمیخیزد کسی که دیوانه ساخت او را شیطان به سبب آسیب رسانیدن، این بسبب آنست که سود خواران گفتند؛ جز این نیست

که سوداگری مانند سود است و حالانکه حلال کرده است خدا سوداگری را حرام ساخته سود را، پس کسی که آمد بوی پند از جانب پروردگار او پس باز ماند از اینکار پس او راست آنچه گذشت و کار او مفوض است بخدا، و هرکه بازگشت بسود خواری پس آن گروه باشندگان دوزخ اند، ایشان در آنجا جاویدند.″ (البقره ۲۷۵)

″نابود میسازد خدا برکت سود را و افزون میسازد برکت خیرات را و خدا دوست ندارد هر ناسپاس گذار گنهکار را″(البقره، ۲۷۶).

بخصوص تهدید این آیه مبارکه قرآن کریم درباره سود چه هولناک است:

″ای کسانیکه ایمان آورده اید، حذر کنید از خدا و ترک کنید آنچه مانده است از سود اگر هستید از اهل ایمان. پس اگر نکردید پس خبردار باشید به جنگی از طرف خدا و رسول او و اگر توبه کردید پس شما راست اصل مالهای شما نه شما ستم کنید و نه بر شما ستم کرده شود.″ (البقره ۲۷۸-۲۷۹)

کی میتواند با خالق کائینات و رسول گرامی او که فخر کائیناتش مقابله و مجادله کند؟

اگر کسی خود را به سود آغشته سازد یا مالش را از دست میدهد و یا هم به ضعیفی ایمان دچار میگردد. مال فاسق زیاد میگردد تا جزای که به او تعیین شده است، بیشتر از حد تعیینی مستحق حالش

گردد. یعنی این را ه برای او مفید پنداشته میشود. چون خدای متعال نابود نکرده مهلت میدهد. این طور انسانها تا زمانیکه کیفر به دنبالشان فرا میرسد، مهلت دارند. در محتوای این تهدید الهی باید خیلی دقت مبذول داشت. بالعکس وضعیت خیلی وخیم است. حضرت جابر(رض) میفرمایند که:

"رسول خدا (ص) به سود خور، سود دنده، کاتب و شاهدان آن لعنت کرد، و:

«آنها مساوی هستند. . .» فرمودند." (مسلم، مصاقات، ۱۰۶)

این حال ابو حنیفه (رح) چه زیباست. آن امام بزرگ، حتی از سایه ای درخت طلبگار خویش برای اینکه حالت شبیه سود نباشد، استفاده نکردند.

دلایل و حکمتهای زیاد برای ممنوعیت سود وجود دارد. سر همه ای اینها افزایش بیکاری، ضعیف کردن مزایای انسانی و اخلاقی چون شفقت، مرحمت، دوستی، همکاری و شکیبایی؛ در جای آن خصوصیات دیگر خود خواهی و جاه طلبی را بیدار ساختن.

بنا برین سبب های که اسلام سود را حرام کرده است، قرض حسن که در مقابل روا داشته، در صورت امکان برای قرض دادن را تشویق کرده و قرض حسنه را که در حالت مزیقت و تنگدستی به کسی داده شود را از صدقه با فضیلت تر دانسته است.

علی الرغم این همه احوال کسیکه کار باناموس، درست، صادقانه انجام میدهد، از لحاظ شمار همیشه در اقلیت هستند. بلکه هم برای همین رسول خدا (ص) تاجران درست کار را مکافات بزرگ وعده کرده است. در حدیث شریف میفرماید:

"یک تاجر مسلمان که راستکار، درست کار و معتمد باشد؛ روز قیامت با انبیأ، صدیقان و شهدأ یکجا میباشد." (ترمذی، بیع، ۴؛ بن ماجه، تجارت، ۱)

امام اعظم (رح) شخص ثروتمند بود که با تجارت امرار حیات مینمودند. زمانیکه با علم مشغول میشدند، کارهای تجاری خویش را با گرفتن وکیل به پیش میبردند. خود شخصاً آنرا زیر نظر میگرفت تا چه اندازه در کار تجارت دایره ای مشروعیت را مد نظر میگیرد. در این قبال آنقدر دقیق بودند که، یک بار شریک کاری خود حفص بن عبدالرحمن را برای رخت فروختن فرستاده و به او:

"ای حفص! در امتعه این و این عیب ها وجود دارد. به همین خاطر این را به مشتری بگو و به این قدر ارزانی بفروش برسان!"

حفص نیز طور فرموده ای امام به قیمت معلوم کرده او مال را میفروشد، تنها گفتن عیب امتعه را به مشتری فراموش میکند. زمانیکه این وضعیت را امام اعظم (رح) آگاه میشوند. به حفص:

"مشتری که رخت را خریده آیا میشناسی؟" گفته میپرسد.

اینکه حفص نشناختن خود را از مشتری میگوید. امام، همه ای پول اندوخته از امتعه را صدقه گونه تقسیم کردند. زیرا او با هر حالش مثل فرموده ای رسول خدا (ص) به حضرت عمرو (رض):

"ای عمرو، برای شخص صالح مال صالح چه زیباست!" (احمد بن حنبل، مسند، ج۴، ۱۹۷-۲۰۲)

این حقیقت را زندگی کرده و در خصوص حلال و حرام میزان تقوای را مد نظر داشته اند. چرا برای ما توجه به حلال و حرام، به پاکی مال که ما چون امانت در نزد خود داریم و برای حساب آخرت خویش ضروری پنداشته میشود.

پدر مرحومم موسی افندی، اهمیت نیامیختن لقمه ای حلال را از حرام در گرو این حادثه این گونه بیان میکرد:

"یک همسایه ای ارمنی تازه مسلمان شده داشتیم. یک روز از او مسبب هدایت شدنش را پرسیدم، برایم اینها را گفت:

"بوسیله ای اخلاق زیبای تجاری همسایه ای زارع خویش ربی ملا مسلمان شدم. ملا ربی شخص بود که با فروش شیر امرار حیات میکرد. یک شام به سر زد و:

"بفرمایید، این شیر از شماست!"

تعجب کردم:

"چطور ممکن است؟ من ازشما که شیر طلب نکردم!" گفتم.

این شخص حساس و ظریف:

"از اینکه متوجه نشدم، دیدم که ناخواسته گاو من از باغچه ای شما علف میخورد. به این خاطر این شیر از شماست. بناً تا زمان ختم دوره هضمی او (اطراح همه علفهای که خورده است.) همه ای شیر ها مربوط شما میشود."

من:

"مگر چنین امکان دارد، همسایه؟ خورده گیش علف مگر نیست؟ حلال باشد!.." که بگویم او به من:

"نخیر، نخیر، چنین امکان ندارد! شیر او حق شماست!.." تا تکمیل دوره هضمی گاو همه ای شیر را به ما آورد.

همین کردار زیبای او بر من بسیار تأثیر گذاشت. در نتیجه پرده های غفلت را از جلوی چشمانم برداشت و آفتاب هدایت در وجودم طلوع کرد. خود به خودم:

"یقیناً دین چنین مرد مبارك و خوش اخلاق دین برحقیست." به چنین دین که انسانهای ظریف، حق شناس، مکمل و پاك را تربیت میکند، نمیتوان شک کرد.!" گفتم و کلمه ای شهادت خواندم، مسلمان شدم.

حدیث شریف که در کنار این زیبایی ها فرموده شده است:

"زمانی هم به انسانها پیش میآید که، شخص به حلال، یا هم به حرام کمایی کردن مال هیچ اهمیت نمیدهد." (بخاری، بیع، ۲۳) با چنین غفلت ها بسر بردن چه دردناک است.

قواعدی که دین برای کیفر دهی گذاشته است، در حالیکه فردی و مربوط به آخرت میباشد، نسلهای بعدی را نیز این اصلوب شامل میگردد. علاوتاً درد و رنج این حالت تنهای در آخرت نبوده اثرات خود را در این دنیا نیز نسان میدهد. مردم با حس این نقطه: "پدر بزرگش غوره انگور خورده، دندان نبه اش کند شده!" به شکل ضرب المثل در آوردند. اکثرآ آنانیکه میراث از ثروت حرام ببرند، بر صراط المستقیم نرفتن شان یک حقیقت است. زیرا در پول یک راز نهفته است؛ او از راه آمده اش میرود. مال حرام که از راه حرام بدست آید، میراث خور خود را به سوی بدیها سوق میدهد. این گونه مال افعی را ماند. افعی طوریکه از سوراخ خود خارج شود، همان طور داخل میشود. خرج جای مال هم وابسطه به اوصاف درآمد آنست.

مال و متاع که در راه ایمان و تقوی به مصرف نرسد، از مصرف شدن آن در کفر و فسق این آیه مبارکه از زبان مبارک حضرت موسی (ع) چه زیبا بیان میکند:

"و گفت موسی: ای پروردگار ما هر آئینه تو داده ای فرعون و قبیله او را زینت و مال های بسیار در زندگانی دنیا، ای پروردگار ما! تا گمراه کنند عالم را از راه تو، ای پروردگار ما! مسخ کن مال

ایشان را و مهر کن بر دل ایشان که ایمان نیارند. تا ببینند عذاب درد دهنده" (یونس، ۸۸).

چه عجیب است، کسیکه تجارت درست میکند، تمایل به راه هایی نشان میدهند که در آمد از آن راه بدست نمیآید. اینها غفلت زبانی، نابینایی حقیقت و انکار تقدیر الهی است. نظر به آنانیکه به این خطا افتاده اند صرف کردن مال بارها و بارها در راه خدا و پیامبرش و هیچ گاهی از راه درست تجاری خارج نشده، باید حضرت ابو بکر صدیق (رض) با چنین کار در میان فقیر ترین اصحاب جا قایم میکردند. این در تاریخ ثابت استکه ایشان از غنی ترین اصحاب بودند. چندین بار علی الرغم انفاق مال خویش در راه خدا و رسولش با برکات الهی دوباره به ثروت عظیمی دست یافته اند.

بنابرین ما برای پیداکردن از راه های مشروع مکلف و صرف کردن آنها در جاهای مشروع مجبور هستیم. تجار عاقل و عارف با پیش بردن تجارت خویش در دنیا از تجارت آخرت غافل نگشته، سعادت ابدی را فکر کرده و از دستورات الهی خارج نمیشود. آیه مبارکه قرآن کریم حال چنین بندگان الهی را چه زیبا به تصویر میکشد.

رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

"مردانیکه باز ندارد ایشان را سوداگری و نه خرید و فروخت از یاد کردن خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات، میترسند از آن روز که مضطرب شوند در آن دلها و دیدها." (النور، ۳۷)

به این شکل اهل تجارت، در آیه دیگر به آنانیکه به "لَن تَبُور" (کمایی که اصلاً ضرری در پس ندارد) پی برده اند، یعنی آنها کسان هستند که تجارت حقیقی را نصیب گشته اند. چنانچه خدای متعال تجارت حقیقی را چه زیبا بیان میکند:

"هرآئینه آنانیکه تلاوت میکنند کتاب خدا را برپاداشته اند نماز را خرج کرده اند از آنچه روزی داده ایم ایشان را و پنهان و آشکارا امید دارند سوداگری را که هرگز هلاک نشوند. تا به تمام برساند بسوی ایشان مزد ایشان را و زیاده دهد ایشان را از فضل خود، هرآئینه او آمرزنده و قدر دان است." (فاطر، ۲۹-۳۰)

خداوند رحمن ما را در محتوای اسرار این آیه مبارکه زندگی نصیب فرماید! برای خواندن کتابش با چشم دل، برای معراج به نزدش خشوع را با سجده کردن، با کمایی کردن از حلالش و بدون اسراف مصرف کردن و نعمت های بخشوده اش را در راهش انفاق کردن را نصیب فرماید!

بار الها! برادران ما را که از اهل تجارت هستند؛ برای وطن و ملت اشخاص مفید قرار ده! مؤمنین را از دست و زبان ایشان به سلامت بدار! در هر دو جهان اعمال صالح که وسیله برکت و رحمت بگردد عنایت فرما!

آمین!. .

انفــاق (قرض الحسنه داده شده به الله)



این مال، جان و بدن که به امانت به نزد خویش داریم، برای ابد در پیش ما ماندنی نیست. این محقق است که یک روز ناگهانی از همه آنها وداع خواهیم کرد و هر چیز به نزد مالک حقیقی خود رجعت کننده است. در حقیقت این نعمت زندگانی را که به ما عنایت شده، باید از این همه نعمات در راه خدا به جاهای مستحق تسلیم داد تا به سعادت ابدی نایل گشت.

انفـــاق (قرض الحسنه داده شده به الله)

این کائینات با دستان قدرت بناگشته، با هزار و یک نقش تزیین شده، اقامتگاهی عمومی و فنا پذیر است. روزهای را که در این دنیای آزمایش جهت آزمون الهی سپری میکنیم، از خود جدیت، نظیفی روح، درک عمیق و تفکر عالی خواهان است. زیرا نعمات که با ما پاینده میمانند، در اقامتگاه باقی، همین زیبایی های است که با خود به آن دیار ابدی منتقل میکنیم. خداوند که برای بندگانش این چنین زیبای را خواهان است تا با چنین زیبایی ها به حضورش مفتخر گردند، بخشودن مکافات و رضای خود را در مسیر اعمال صالح از نزد خود بیان کرده است.

الله متعال، اوصاف علوی چون لطف و کرم، جوانمردی و احسان را با تشویق های بیشمار در صدقه و انفاق جاگزین کرده است. در این میان آنانیکه مالك نصاب هستند را به عبادات ذکات، عشر و قربانی کردن امر میفرماید. در کنار این همکاری های اجباری فضایل دیگر ایمانی و مروت قرض حسنه را نیز بیان کرده است.

خداوند سبحان برای رضای خودش هر صدقه و انفاق را که در راهش مصرف شود را قرض حسنه قبول کرده و پرداخت چند برابر آنرا در هر دو دنیا وعده کرده است:

مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا
فَیُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ

"کیست آنکه قرض دهد خدا را قرض دادن نیک، پس دو چند ادأ کند آن قرض را برای او، اوراست مزد بزرگ." (الحدید، ١١)

بناً صداقات خود را برای خشنود کردن نیازمندان خرچ کنیم تا در آخرین نفس که از این مرگ ناگهانی به سراغ ما میرسد، توشه ای ابدی خود را آراسته باشیم.

این را باید دانست که سختی ها و خوشی ها در تقدیرات الهی صورت میگیرد. فخر فروشی در نعمات الهی، متکبران رفتار کردن و انفاق نکردن در راه خدا کار غافلین است از حقیقت خداوند خویش نه کار مؤمنین حقیقی که اینها قرض حسنه را به هر دو معنی آن درک کرده اند. یعنی:

١ـ هم به بنده های نیاز مند قرض میدهند.

٢- هم چنان برای خدا با انفاق کردن، قرض نیکو میدهند.

بلی، معنی دیگر قرض حسنه طبق بیان قرآن کریم قرض دادن به الله است. این هم با انفاق کردن به مستمندان و غیرت خدمتگذاری در راه الهی صورت پذیر است که؛ خداوند متعال در صدد بیان ترویج، تشویق و مکافات این انفاق، آنرا "قرض داده شده خود"

خوانده است. یعنی انفاق را خدای متعال بذات برای خود قرض خواسته است. در آیه کریمه ای میرفرماید:

"و بر پا دارید نماز را و بدهید زکات را و وام دهید خدا را وام دادن نیک (یعنی صرف مال کنید در جهاد بتوقع ثواب آخرت) و آنچه پیش میفرستید برای خویشتن از عمل نیك آنرا بهتر خواهید یافت نزدیك خدا و بزرگ تر، باعتبار مزد و طلب آمرزش کنید از خدا هر آئینه خدا آمرزگار مهربانست." (المزمل، ۲۰)

خدای متعال در راستای رضای خویش انفاق بنده اش را قرض حسنه (قرض نیک) قبول کرده به انسان لطف بزرگ را عنایت فرموده است. طبعاً که این هم به شرط شهرت، نمایش، ریا و توقع منافع شخصی دنیای نباشد... بناً بعد از بخشودن توقع تشکر را نداشته صرفاً برای خداوند متعال صرف گردد. در خصوص یك انفاق حضرت علی و حضرت فاطمه (رضی الله عنهما) آیات مبارکه قرآن کریم چه زیبا میفرماید:

"جز این نیست که طعام میدهیم شما را برای ذات خدا، نمی طلبیم از شما مزدی و نه شکری هرآئینه ما میترسیم از پروردگار خود روز ترش رو و نهایت سخت؛ پس نهگداشت ایشان را خدا از سختی آنروز و رسانید ایشانرا تازگی و خوشحالی" (الانسان، ۸-۱۱) باید دستورات این آیات مبارکه را رعایت کرد.

در آیات بالا در خصوص انفاق این نقطه ها قابل ذکر است:

۱ـ ترجیح برادر مؤمن نسبت به خود، ایثار

۲- انفاق در راه رضای خدا نه برای مقاصد دنیایی و فنا پذیر

۳- با انفاق از شدت قیامت رهانیدن

۴- انفاق با اخلاص مقبول درگه حق است و روی صاحب خود را سفید میسازد.

۵- توقع و خواست انجام دادن چنین اعمال صالح از مسلمین. . .

اینکه خدای متعال این گونه قرض را در عوض چند مراتبه مکافات بخشیده در آیه مبارکه ای دیگر فضیلت این گونه قرض ها را بیان میدارد:

"...اگر برپادشتید نماز را و دادید زکاۀ را و معتقد شدید پیغمبران مرا و تقویت کردید ایشانرا و قرض دادید خدا را قرض نیک، البته نابود سازم از شما گناهان شما را البته درآرم شما را به بوستانها میرود زیر آن جویها . . ." (المائده، ۱۲)

نظر به روایت حضرت عبدالله بن مسعود(رض)، ابو درداَ الانصاری در خصوص دادن قرض حسنه روی آیات نازل شده از رسول خدا (ص) پرسیدند:

"یا رسول الله (ص) آیا خدا متعال از ما قرض میخواهد؟" گفته پرسیدند.

رسول الله (ص):

"بلی، ای ابو دردأ، خداوند وام می طلبد!" گفته جواب دادند.

سپس ابو دردا(رض) از رسول خدا(ص) دست دراز کردن شانرا خواست و با گرفتن دست او:

"من باغم را به خدا وام (قرض حسن) میدهم!" گفت.

بن مسعود (رض)، از موجودیت شش صد درخت خرما در آن باغ و زندگی کردن خانواده ای ابو دردأ (رض) را میگویند. بعد از این انفاق، یعنی وام دادن (به نیکی) به خدا ایشان به خانه نزد خانمشان آمده:

"مادر دهدا! این خانه و این باغ را تخلیه میکنیم. چرا که من این باغ را به الله به وام دادم..." میگوید.

خانمشان هم به ایشان:

"ای ابو دهدأ! یک معامله ای بسیار سودمندی انجام داده ای!" گفته جواب میدهد.

بعد هم همه لوازم خانه را جمع کرده با بچه های شان خانه ای میان باغ را ترک میکنند. (طبری، تفسیر،ج۲،۸۰۳؛ حکیم،مستدرک،ج۲، ۲۴)

مسلمین در هر زمان و دوره های مختلف با اساس قرار دادن فضیلت این اصلوب در آرامش بسر برده و به سعادت دنیا وآخرت مفتخر گشته اند. این حادثه چشم خیره کننده را در این واقعه مینگریم:

اِلیه کدوری در اثر خود از آخر دوره سلطنت عثمانی و سیاست انگلستان در خاورمیانه در اواخرقرن نوزدهم، از قحطی بیسابقه ای که در آناتولی شرقی واقع میگردد، اشارت میکند. بناً انگلیسها با سو استفاده ازاین فرصت برای ایجاد شورش بر ضد سلطنت عثمانی جاسوس را میگمارند تا از وضعیت موجوده اخبار تهیه کند. با مشاهده از نتایج جاسوسی که در منطقه ای مذکور انجام میشود حقیقت بینهایت عبرتناک را به تعجب مینگرند. در گزارش میشنوند که:

"در اینجا قحطی است، اما گرسنه گی نیست! هر کس از یکدیگر مراقبت میکند، همکاری میکند. بنابرین قحطی به گرسنه گی نمیکشد. در نتیجه میان این گونه جامعه ای که چنین ساختار اجتماعی دارد ایجاد کردن شورش ناممکن است!..."

بی شک زندگی کردن در محتوای آیات که سخت ترین لحظه های نیازمندی و احتیاج را با بهترین لحظه های انفاق به تصویر میکشاند، چه با برکت است. خداوند متعال در این خصوص بندگانش را هشدار میدهد که در چنین حالات سستی و غفلت نشان ندهند:

"و چیست شما را که خرج نکنید در راه خدا و خدائراست واپس گذاشته ای آسمان و زمین (هرکسیکه بمیرد آنچه بگذارد، ملك خدا باشد. پس به آن بخل کردن نهایت شنیع باشد.) برابرنیست از شما آنکه خرج کرد پیش ازفتح مکه و قتال کردند و هر یک را

وعده داده است خدا حالتِ نیک و خدا بآنچه میکنید خبردار است." (الحدید، ۱۰)

یعنی خدای رحمن در اوقات مشکلات مسلمانها و اسلام از بندگانش فداکاری خواهان است. این فداکاری بندگانش را با بیان قرض حسنه یاد کرده است. چنانچه فداکاری های نبرد های چناک قلعه و استقلال از طرف مسلمین به عنوان قرض حسنه برای خداوند سبحان متجلی فتح بزرگ از بارگاه الهی گردید.

نباید این را فراموش کرد این مال؛ جان و بدن چون امانتیست که تا ابد در نزد ما، ماندنی نیستند. یقیناً یک روز با همه اینها وداع کرده و همه این مال و ملک ها به صاحب حقیقی او رجعت کننده است. در واقع باید از هم اکنون این امانات را در جاهای درست تسلیم بدهیم تا به مکافات ابدی و فلاح اخروی نایل گردیم. اگر ما تسلیم نکنیم، زمانیکه مرگ به سراغ مان آمد همه ای این ها را از ما باز میستاند. تنها میان این دو حالت تفاوت بزرگ دیده میشود. در شکل اول خدای متعال علی الرغم اینکه این همه ملک و مال از آن خودش است آنرا قرض نیکوی پرداخته شده برای خود میداند و در مقابل چندین و چند برابر اجر میدهد. در حالت دوم، یعنی از اینکه انفاق نکردیم به ما چیز نمانده، علاوه بر مسئولیت سنگین مال را نیز میپرسد. پیامبر اکرم (ص) در خصوص آنانیکه خود را از انفاق کردن دور نگه میدارند، چنین هشدار میدهد:

"آدمیزاد « مالم، مالم....» می گوید. . . ای فرزند آدم! خورده مصرف کردگی ات، پوشیده کهنه کردگی ات و یا صدقه داده ثواب کمایی کردگی ات که پیش از خود میفرستی، مگر مال دیگر داری؟!. " (مسلم،زهد،۳-۴؛ ترمذی، زهد،۳۴)

حضرت مولانا هم در مثنوی چه زیبا میگوید:

"فرشته مرگ، با کش کردن گوش انسان غافل ثروتمند (یعنی با گرفتن جانش) که او را از خواب زندگی بیدار میکند، درحقیقت برای مال که صاحب آن نبوده است، ثروتمند در زندگی که بسر برده از ترس ضایع ساختن حتی خنده اش میآید"

نظر به روایت حضرت عایشه (رض) خانواده ی رسول خدا (ص) گوسفندی را ذبح کرده بودند. بعد از انفاق کردن به بسیاریها، رسول خدا (ص) از ماندگی گوسفند پرسیدند:

حضرت عایشه (رضی الله عنها):

"تنها از ماندن مقدار کم گوشت (استخوان پای یا دست) خبر میدهد."

رسول خدا (ص):

"بگو جز آن مقدار گوشت همه دیگر از ما شد!" فرمودند.

(ترمذی، صفات القیامهٔ، ۳۵)

در حقیقت سرمایه ای اصلی انسان با خیر و حسنات اندوخته های حیات ابدی اوست.

با ظهور مصیبت از مال دنیا دور ماندن از علاقه های نفسانی و فنا پذیر که آهنگ دل را تخریب میکند، تنها با فیوضات جوانمردی و از خود گذری امکان پذیر است.

خداوند سبحان از حسرت خوردن عبادتها فرزند آدم در لحظه وداع بخصوص صدقه را یاد میکند و حالت روحیوی کسانی راکه به این اهمیت نداده اند در لحظه مرگ چنین بیان میکند:

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلاَ أَخَّرْتَنِي إِلَى
أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

و از آنچه به شما روزی داده ایم، (در راه الله) انفاق کنید، پیش از آن که مرگ به سراغ یکی از شما آید، پس بگوید: "پروردگارا! ای کاش (مرگ) مرا مدت کمی با تأخیر می‌انداختی، تا (در راه تو) صدقه بدهم و از صالحان باشم." (المنافقون،۱۰)

از همین سبب با خسیس شدن و محبت دنیایی از انفاق دور بمانیم، روزیکه همه ای داشته های خود را ترک کرده به حال مفلسین بیاییم که روز حشر بار سنگین عذاب و گناه را با خود حمل کرده باشد...

زیرا از اولین سوال های حساب روز حشر شیوه ای اندوختن و مصرف کردن آن است. چنانکه رسول اکرم (ص) میفرمایند:

"هیچ بنده ای، در روز قیامت، درکجا مصرف کردن عمر خود را، با علم خود چه گونه کارها انجام دادن، از کجا پیداکردن و در کجا مصرف کردن مال خود و از فرسوده کردن بدن خود تا پرسیده نشده از جا تکان نمیخورد." (ترمذی، قیامت، ١)

از اینکه نیاکان ما همه ی این حقایق را به زیباترین شکل درک کرده اند،آن همت و فعالیت های بالای را که در خصوص انفاق نشان دادند، در تاریخ "مدنیت بیدار" سترگ را به ارمغان گذاشته اند. آنها ظاهراً در رقابت خیر اشتراک کرده و در این رقابت برای رفع هر نوع ضرورت و هر نوع نیازمندی مؤسسات و بنیاد های را پایه گذاری کردند. در کنار همه ی اینها عفت و حیا را مد نظر داشته از کسی چیز نخواسته و برای رنجوده نکردن دلهایشان و مجبور نکردن ایشان به انفاق و صدقه در بعضی از قسمت های استانبول قدیم **سنگهای صدقه** ایشان خیلی مشهور است.

از این سنگهای صدقه در جدایی راه جاده دوغانجلراسکودار، بیرونی های خاطره ای تاریخی که تقریباً در ارتفاع یک متری کنار پیاده رو سنگفرشی مقابل اداره ازدواج و سی سانتی در قطر قرار داشت امروز در جاهای خویش نیستند.

در هر حال اینها یک زمانی شاهدان رقابت خدمت و خیر بزرگ بودند. در زمانی:

"بخشش دست راست را دست چپ نمیدید" برای اینکه در انفاق بوده باشند، در تاریکی شب صدقات خویش را در چقوری تپه ای سنگ می گذاشتند.

بعدتر فقرأ بافضیلت محل هم بقدر احتیاجات خویش از آن بر میداشتند، با اضافه آن دست نمیزدند. بخصوص کسانیکه به پول نیاز داشتند، و از طلب کردن پرهیز میکردند، در ناوقت های شب از کنار سنگ به گرفتن پول میآمدند و بقدر نیاز خویش بر میداشتند. سیّاح فرانسوی که استانبول قرن هفدهم را تعریف میکند، سنگ را که روی آن پول بوده را یک هفته زیر نظر میگیرد، لیکن از آنجا پول گرفتن هیچ کسی را نمی بیند.

نظر به روایت در چهار محل استانبول این سنگ صدقه وجود داشته است: در صحن مسجد گُلفِم خاتون در اسکودار، در دوغانجلر اسکودار، در کاراجا احمد و کوجامصطفی پاشا. . .

این چنین خدمت باشکوه را چرا اجداد ما انجام داده اند معلوم است. . . اما در هر جامعه و در هر دوره ای نیازمند و محتاج محقق میباشد. در واقع این آیه ای مبارکه که میفرماید:

"در مال ثروتمند حق فقیر وجود دارد." (الذاریات، ۱۹؛ معراج،۲۴-۲۵)

این دستور را باید در خود شعر بگردانیم و "بنیادهای سنگهای صدقه را" باید ادامه بدهیم که، عفت نیازمندان باحیثیت را نگهداشته باشیم. این بخشش و بخشایش دیروز را برای صمیمیت دست های نیاز بسوی سنگهای صدقه را و آن اخلاص را باید محفوظ بداریم... دلهای ما حال سنگهای صدقه را باید بگیرند. نیازمند، ما را همانند آغوش گرم مادر حس کرده باید نزدیک شده بتواند. ما هم با لطف و کرم در حال سجده شکر پروردگار رزاق خود باید بود. میزان و مقیاس دنیا و آخرت ما:

"بهترین و خیرخواه ترین انسانها، مفید ترین و سودمندترین آنها برای انسانهاست." (سیوطی، الجامع الصغیر،ج۲،۸) روی این بیان،

"بگو که: پروردگارم از بندگانش هر که را خواست روزی فراخ میدهد وهر که را خواست کوتاه. شما در راه خدا هر چه انفاق کنید، خدا در برابر عوضش را میدهد. او بهترین رزق دهنده است." (سبا، ۳۹) آیه مبارکه میباشد.

نتیجتاً انفاق لازمی همان عبادت ها و کردارهای که به شکل قرض حسنه صورت میگیرد، باید در ساحه نعمتهای صورت بگیرد که از جانب الله متعال به ما ارزانی گردیده اند. یعنی خدای مهربان تمامی حسنات و خیریات که ما از نعمات بخشوده اش انجام میدهیم را چون قرض برای خودش تلقی فرموده است. ازیک دید، خداوند تجلی این نعمات ارزانی کرده اش را با نعمات دیگر تاجگذاری میکند. در حقیقت نعمت های بیشمار را که الله متعال بخشوده است،

این بندگان است که از آنها استفاده می کنند. بناً این بندگان است که قرضدار واقعی هستند، طرف گیرنده هم خدای متعال میباشد.

حضرت مولانا میفرماید:

"آنانیکه در آسمانها و زمین هستند، هر چیز را از او میخواهند. چرا که همه ای مخلوقات مدیون او هستند."

بویژه در این میان انسان؛ با نعمتهای که برایش بخشوده شده، صفت اشرف مخلوقات بودنش، بعد مضحر شدن به ایمان و اسلام، افتخار لطف و اکرام امت رسول اکرم (ص) را یافتن و احسان و اکرام بسیار نعمات دیگر که حساب شده نمیتوانند؛ در برابر پروردگار خویش مدیون و مقروض هستند. برعلاوه هر دل به وسیله آفرینشش و در راه ابدیت یگانه رهبر هدایتش، حضرت محمد (ص) را مقروض میباشد. عبادات ظاهری و باطنی را که به انسانیت هدیه کرده، معاملات، مکمل بودن رفتارها و زیبایی هایش، مثال ستارگان به دلهای اصحاب کرامش منعکس شده، همه بزرگان اسلام به او مقروض اند. پدر و مادر به او مقروض است، به خانواده اش مقروض است.

ادای این دین، در صورت اخلاق گرفتن از اخلاق الهی و رسول گرامیش (ص) مثل قرآن زنده ای زندگی کردن و با قدم گذاری در عالم وصال همانند گل در اقلیم زیبای سنت مسنونه اش

زیستن، ممکن است. بر علاوه شکر کردن از الله متعال قرض بر گردن هر بنده می باشد.

باید دانست که این همه نعمت های بیشمار الهی، دلها مقابل لطف و احسان او، شاید بیرون از رضای او مانده باشد، یعنی در دام های نفسانی و فانی زیان بکند، شروع به نابودی شرف و حیثیت انسانی میکند. به این شکل همه ی آنانیکه این زیبایی های گذرا را در جلوی چشمانشان به بزرگنمایی گرفته بیرون از تقدیرات الهی زندگی میکنند، همیشه به پستی ها و ناتوانایی ها تسلیم میشوند. در دید دیگر راز «احسن تقویم» خویش را فراموش کرده خود را مقروض موجودات پائین تر، فقیرتر، محتاج تر و عاجزتر ساخته به حال بیچاره گان میافتد. با اینکه به جوهر های اصلی خود پی برده نمیتوانند نتیجتاً خود را هلاک میکنند. حضرت مولانا – قدیسه سیر روح- به حال چنین کسان بی نهایت حیران شده میفرماید:

"این چه حیرت است؟ آفتاب، از زره قرض طلب میکند؟ ستاره زهره از خمره کوچک باده میخواهد؟ "

"تو روحی هستی که از چه شدن نمیدانی، جان هستی که اوصاف را به معنی کل نمیدانی. در عالم کیفیات و صفتها و محبوسی. تو آفتاب هستی، تو اسیر عقده ای شده ماندای؛ حیف است به تو!"

حضرت مولانا در این ابیات انسان را به آفتاب مانند میکند. همه ای عالم زره های را میمانند که با نور این آفتاب درخشنده و جنبنده هستند. قرض خواستن آفتاب را از زره ها همانند فکر نکردن انسان به گوهر هستی خویش و به فیوضات الهی در پی ذوقیات فانی دویدن و در پی خواسته های نفسانی رفتن را تمثیل داده است. هر طوریکه باشد آفتاب محتاج زره میشود؟

روح انسان هم قسم فرموده ای ذات الهی "یک راز دمیده شده قدرتم."[31] از انوار ربانی میباشد. لیکن بسیار انسانها عظمت قیمت روح خود را ندانسته، بیخبر از حقیقت آن زندگی میکنند. اینها این نعمت عزیز و مقدس الهی و امانت الهی را به ذوقیات فانی و مادی فدا کرده با عشق تن پروری زندگی میکنند. اینها در گرداب خشم، شهوت، شهرت و امیال جسمانی غرق میباشند. اینها مفتون غذاهای نفسانی و نشاط های جسمانی گشته اند. اینها آفتاب معنوی را، با پیروی از حادثه ای آسمانی با "عقده ذنب" (گره گناه) بسته شده، گرفتارشده، طوریکه نور آفتاب معنوی خود را انتشار داده نمیتوانند. در این حالت هر بنده ای:

باید مرتبه و جایگاه خود را بداند! از همه نعمات لطف کرده خدا (ج)، بخصوص باید از راز "أَحسَن تَقوِیم" باخبر باشد، باید اسیر یک نوع زوقیات نامطمئن و گذرا نشود! نشاط را نباید در آرزوهای

31 ص، ۷۲؛ الحجر، ۲۹

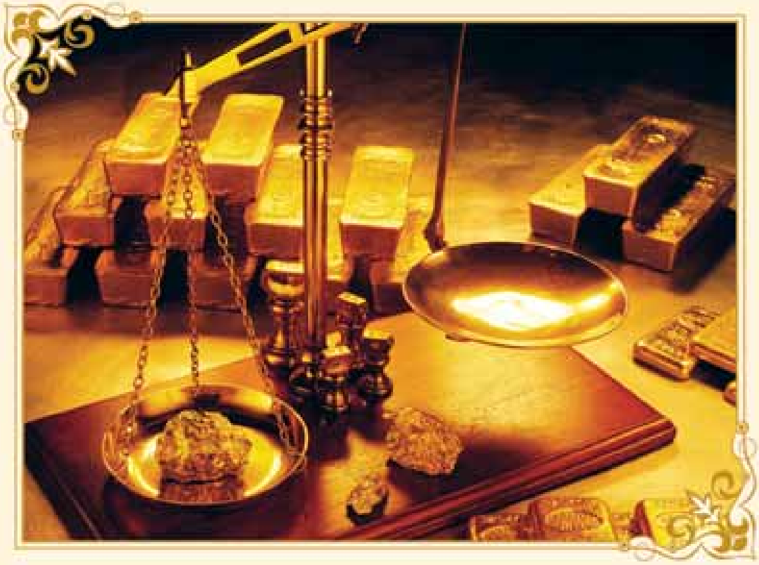
نفسانی و دوست داشتنی های فنا پذیر جستجو کند! هر چیز را باید در خود، در دل خود جستجو کند!

نتیجتاً، باید قبل از خارج ساختن ما زا این دیار غربت به لطف پروردگار با اراده ای متین و امنیت ایمان توشه ای دیار عقبی خویش را تدارک ببینیم. . .

بار الها! از عبادت انفاق کردن، که آنرا قرض پرداخت شده برای خود از بندگانت خواسته ای و از دریای کرم بی پایان خودت به دلهای ما در خصوص فضیلت قرض حسنه احسان عنایت فرما! به همه ای ما در ادای همه مسئولیت های مادی و معنوی ما و ادای قرض های ما سهولت و آسانی نصیب فرما! به همه ای ما برای شنیدن ناله های خاموش یتیمان، نیازمندان و تنها کسان گوش شنوا و قلب پر احساس احسان فرما!

آمین!. .

بـدهی و بدهــکاری در مناسـبات اجتـمــاعـی



باید مثل دیگر فضایل اسلامی، عبادت بدهی دادن را هم زندگانی کرد. فردا چون به اقامتگاه ابدی خویش برگردانده میشویم، نه چنین فرصتی برای ثروتمند و نه هم نیازمندی برای نیازمند ماندنیست. کسانیکه در وضعیت مناسب بسر میبرند، نباید با بهانه های این عبادت بدهی دادن را ترک کنند، بالمقابل آنانیکه بدهی میستانند، به گرفتن آن با کشاندن سختی های گوناگون ادامه داده و در پرداختن آن کم توجهی کنند، نباید به فضیلت این عبادت اجتماعی صدمه وارد کرد.

بـدهی و بدهــکاری در مناسـبـات اجتـمــاعـی

هر عمل زیبایی که باشد، زیبایی اصلی او درنتیجه تطبیق کامل، کمال و اخلاص برملأ میگردد. به همین خاطر آیه مبارکه:

أَحْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

"... هر گونه رفتارهای خود را به زیباترین شکل انجام بدهید! هر آئینه خداوند (ج) محسنین را دوست دارد." (البقرة، ۱۹۵) فرموده است.

در واقع هر عمل زیبای صورت گیرنده، کردار، سخن، عبادت و سایر، همیشه زیبای اینها را در دایره ای کمال و بزرگی پخش کرده به زندگی ترسیم کند و همیشه تنها از دل صادر شوند. بالعکس زیباترین کردارها وعبادات که گمان میشوند، میتوانند با گیر افتادن در گرداب نفس پریشان شده به ضرر و خسران منتهی شوند.

یکی از مهمترین خصوصیات بینهایت ضروری رعایت این حقیقت ژرف هم بیشک دایره های اساس در خصوص بدهی و بدهکاری میباشد. زیرا دوام عبادت وام دهی، از اینکه وام گیری و وام دهی میباشد، به هر دو طرف اصول و اساسات نهفته است که باید رعایت کنند، اینها، چشمه های فضیلت روح خویش را

باهم به شور آورده، بسیار دلهای خشک را در دریای محبت، از خودگذری و جوانمردی بهم میرسانند. به این شکل با منظومه ای کردارهایشان که وسیله بدست آوردن رضای پروردگار خویش شده اند، گر چه مختصر به اخلاق بزرگ نایل میشوند که حتی غبطه ملایک را برمیانگیزد. این حدیث شریف را که حضرت ابو هریره (رض) روایت کرده اند، از دید به تصویر کشیدن این حقیقت بسیار عبرتناک میباشد:

رسول خدا (ص) از طلب هزار دینار بدهی کسی را از کسی دیگر در زمان بنی اسرائیل بحث کردند. آنکه از او قرض خواسته بود:

"به من شاهدان خود را حاضر کن! شاهد باشند! تا در حضور آنها وام بدهم!" گفت.

آنکه وام میخواست:

"تنها خدا برای شاهد بودن کفایت میکند!" گفت.

آنکه وام میداد:

"پس به این کفیل (ضامن) بیار." گفت.

شخص وام گیرنده:

"خدا منحیث کفیل و ضامن کفایت میکند." گفت.

آن شخص که وام میداد:

″راست گفتی!″ گفت و تا موعد معین برای او پول داد.

آن دیگری به سفر دریای برآمده و نیاز خویش را مرفوع ساخت. بعداً برای پرداخت بدهی خویش در وقت معینه کشتی را سراغ کرد تا برگردد، اما پیداکرده نتوانست. روی این درماندگی داخل چوب را میکند. هزار دینار را با مکتوب مخاطباً برای صاحبش در این چوب کنده شده جابجا میکند. بعداً دهن چوب کنده شده را بسته،کنار ساحل میآید. این الفاظ را:

″بار الهی! میدانی که، من از فلان شخص هزار دینار وام گرفته بودم. چون از من شاهد خواست من: «منحیث شاهد خدا کفایت میکند!» گفته بودم. او هم منحیث شاهد به تو راضی شد. چون از من کفیل خواست من: «منحیث کفیل خدا کفایت میکند!» گفته بودم. او نیز کفالت تو را پذیرفته بود. من اکنون برای پیدا کردن کشتی سعی کردم، اما پیدا نتوانستم. اینرا به تو به امانت میسپارم!″ گفت و پارچه چوب را به دریا پرتاب کرد. چوب هم روی آب رفته رفته از نظر ناپدید شد.

بعد از این آن شخص، از آنجا برگشته و به دنبال پالیدن کشتی جهت حمل خویش ادامه داد.

در این جریان وام دهنده به کشتی که بدهیش را میآورد در انتظاربود. کشتی نبود اما، پارچه چوب را دید که در آن پول موجود

بود. آنرا جهت هیزم ساختن به خانه برد. (با اره دستی) حین که میخواست پارچه کند با پول و مکتوب سرخورد.

یک مدت بعد وام گیرنده کشتی دریافته و به مملکت خویش برمیگردد. (در حال پول را که از طریق پارچه چوب فرستاده بود، از گرفتن و یا نگرفتن) با هزار دینار دیگر به حضور صاحب قرض رسید و:

"برای آوردن پولت سراغ کشتی گشته موفق به دریافت نشدم. لیکن ازکشتی که مرا رساند کشتی که پیش تر برساند پیدا نتوانستم." گفت.

طلبکار:

"تو به من آیا چیز فرستاده بودی؟" گفته پرسید.

طرف مقابل:

"من به تو، پیشتر، از پیدا نکردن کشتی گفتم." گفت.

طلبکار:

"حضرت حق تعالی، در داخل پارچه چوب که پول را فرستاده بودی به جای تو به من پرداخت (یعنی در مقابل اخلاصت، خدای متعال منحیث کفیل تو به من رساند. درحقیقت هزار دینار آورده ات نیز به تو ماند. بدین وسیله با آرامش خاطر) با هزار دینارت برگرد." گفت. (بخاری، کفالت، ۱؛ بیع، ۱۰)

در این حدیث شریف، صمیمیت وعده ای که بنام الله (ج) داده میشود و تلاش بجاآوردن آن وعده، چگونه از طرف خداوند (ج) مقبول و محفوظ میماند، نشان داده میشود. این هم نشان میدهد که، توافق دو طرف در مسئله ای گرفتن و دادن بدهی، دایره اخلاص و تعادل را لازم دارد. تا زمانیکه در داخل کار سوءاستفاده داخل نشود، خداوند متعال به هر دو طرف هم با مرحمت معامله میفرماید. برای بتصویرکشیدن این حقیقت ای قصه ای پر از حکمت چه عبرتناک است:

زمان افطار قریب بود. به درب خبازیی، شخص آمد که هر چشم چهره اصالت روز کشیده اش را دیده نمیتوانست. به خبازی نزدیک شده بعد از کاستی گیر و بار مردم به خباز:

"پسرم، امروز نفقه ای خود را درآورده نتونستم. اگر اجل نیامد تا فردا پرداختن، چهار یک نان خشک آیا برایم میدهی؟" گفت.

صدای گرفته و چهره افسرده داشت. خباز:

"یعنی چه پدر؛ بتو چهار یک نه، یک نان کامل میدهم. حلال باشد، به پول نیاز نیست." اگر چه گفته باشد هم، آن مرد اجنبی:

"نخیر فرزندم، چهاریک کافیست. . . بلکه سه فقیر دیگر هم میآید. با چهار یک نان چاره کار خود را کرده میتوانم. به بیشتر این تحمل نمیتوانم. برای گرفتن چهار یک اینهم شرط فردا پرداختن آنرا دارم." گفت.

خباز با تعجب چهاریک نان را داد. مردک نان را بوسیده و آرام و بیصدا از آنجا دور شده رفت. در پیش رویش، کنار جاده سگ برآمد. با چشمهای گرسنه به التماس از گرسنگی خویش به پیرمرد میگفت. آن مبارک چهره: "قسمیکه نیم این مال توست!" گفته نیم نان را به سگ داد. بعد تعقیب آن مستقیم سوی مسجد رفت. با چند جرعه آب و یک لقمه نان در دست داشته افطار کرد. به احسان این نعمات پروردگار شکر کرد.

پس فردای آنروز یک مغازه داری:

"پدر، مشک آب مان را از این چشمه ای مقابل پر کن، بعداً این لوازم تازه آمده را به داخل انتقال بده!" گفت و در مقابل این کار به او یک لیرا پرداخت.

مردک بیگانه، فوراً به خبازی رفته و قیمت چهار یک نان را تقدیم میکند. خباز هر چه خواست که نگیرد، باز هم روی اسرار آن چهره مبارک مقاومت نتوانست؛ با چشمان پر شده پرشده مجبور به قبول کردن شد.

قسمیکه در این مثال هم دیده میشود، خدای متعال به نیّت صمیمی وام گیرنده از رحمت خویش سهولت فراهم میکند. اگر بدهکار، به سختی ها صبر کرده به سوء استفاده دست نزنند، خدای رحمن به او به نسبت تلاش پرداخت بدهیش راه برآمد و سهولت فراهم میکند.

در این وسط کسیکه در نزد خویش مال موجود داشته باشد. آنرا نفروخته بدهی خویش را نپردازد مسئول است. یعنی بدهکار، زمانیکه هیچ چاره ای پیدا نمیکند، باید برای پرداخت بدهی خود آن امکانات که بسیار حیاتی نبوده و یا هم از املاک او باشد، فروخته ادای دین کند. کسیکه هم بدهکار است و هم در زندگی بسیار مجلل و اسرافگرایانه بسر میبرد، و از این بابت ادای دین کرده نمیتواند، با این حالت حق بندگی و مسئولیت را جواب گو میباشد. بدهکار باید بعضی مصارف خود را کوتاه سازد. بخصوص، از مصارف بالا خودداری کند. تا پرداخت بدهی طلبکارش از دندان تا ناخن پس انداز کند. این چنین نشود و به کار حسابات نفسانی داخل شود، رحمت الهی از میان بر خواسته و حق بندگی لزوم میکند که، این هم از موارد عفو نفرمودن الهی میباشد. یعنی: "هر آئینه الله توبه پذیر است. . ."[۳۲] خداوند که صاحب عفو بخشش است، حق بنده را بیرون از عفو خود قرار داده است. از طرف دیگر کسیکه بدهی را به تأخیر میاندازد، نان خود را با حرام آمیخته میکند. مخصوصاً به قصد نپرداختن بدهی خود را بدهکار ساختن خسران بزرگ آخرت است. آنانیکه خود را مرتکب چنین جرم میکنند، خود را در خطر این فرموده ای رسول خدا (ص) قرار میدهند:

"کسیکه به قصد نپرداختن به بدهی داخل شود در محضر پروردگار منحیث دزد ظاهر میگردد."(بن ماجه، صدقات،۲۴۱۰/۱۱) در

۳۲ شوری ۲۵؛ التوبة ۱۰٤

یک حدیث شریف دیگر هم، اهمیت این مورد را بنزد پروردگار خیلی بارز بیان میکند:

"هرکسی، به نیت پرداختن از انسانها مال را بگیرد، خدا بدهی او را میپردازد (در اداکردنش سهولت فراهم میکند). و هرکسیکه به نیت تلف کردن مال مردم را بگیرد، خداوند مال او را تا در دنیاست تلف میکند." (بخاری، استقزاز،۲)

در مورد بدهی این توصیه و کاربردی از جانب رسول اکرم (ص) چه مثال زیباست:

حین برگشتن از غزوه ذات الرقا رسول خدا (ص) با حضرت جابر (رض) سخن میگفتند. از تازه ازدواج کردنش، با دانستن اینکه بسیار قرضدار شده است، به چه داشتن او را پرسیدند. او هم تنها از وجود شتر خویش میگوید. روی این ملحوظ پیامبر خدا (ص) برای خلاص کردن او از بدهی، فروختن شتر او را به خودش میخواهد. معامله صورت میگیرد. رسول اکرم (ص) محض رسیدن به مدینه از پرداختن بهای شتر میگویند. بعد از اینکه به مدینه رسیدند، حضرت جابر (رض) شتر را به رسول خدا (ص) میآورد و بهای تعیین شده را رسول خدا (ص) میپردازند. بعد از اینکه عقد صورت گرفت پیامبر خدا (ص) شتر را به حضرت جابر (رض) هدیه کردند. این ظرافت و اخلاق بی مانند، آنقدر مسلمین را احساساتی ساخت که، آنشب را که این عمل رخ داد را «لیلۀ البیر» یعنی «شب شتر » نام نهادند.

برعلاوه آنشب رسول خدا (ص) برای حضرت جابر (رض) بیست وپنج مرتبه استغفار کردند. (رضای الصالحین،۱ ۱۰۴-۱۰۵)

حضرت جابر (رض) میگویند که:

"در راه با یک یهودی برابر شدم. این حادثه را برایش حکایت کردم. در حیرت فرورفت و به گفتن: «شترت را خرید، باز پولش را پرداخت؛ بعداً آنرا برایت هبه کرد؟» شروع کرد. من هم: «بلی» گفتم." (بن الحجر، فتح الباری،۳۱۷/۵)

نتیجتاً در محور این اخلاق بزرگ و زیبا این نکته ها:

۱ـ بدهکار، با فروش مال و امکانات دردست داشته ای خود بدهی خود را باید بپردازد.

۲ـ کسانیکه وضعیت بهتر دارند باید با بدهکار همکاری کنند.

۳ـ باید در حق بدهکار استغفار طلبید و دعا کرد.

در حدیث شریف فرموده میشود:

"خداوند به بنده خویش نعمت میبخشد و آنرا نیز برایش به زیباترین صورت تکمیل میکند، بعداً احتیاجات انسانها را به او حواله میدارد. اگر او از این ناراحتی احساس بکند، همه ای نعمت در دست داشته خویش را ذوال مبخشد. . ." (منذیری، الترغیب، ۱۷۰/۴)

یک روز رسول اکرم (ص):

"آیا میدانید که مفلس چه کسی است؟" پرسیدند.

اصحاب کرام:

"مفلس، در میان ما، کسیست که پول نداشته و مال ندارد." گفتند. رسول خدا (ص) به سخنان خویش چنین ادامه دادند:

"از امت من مفلس آنکس است که؛ روز قیامت با ثواب نماز، روزه و زکات، (اما در کنار این ثواب های به نامه اعمالش) به فلان فحاشی کرد، به فلان افترأ زنا بست، مال فلان را خورد، خون فلان را ریخت، فلان را لت و کب کرد (نوشته شده) بیاید." (مسلم، بر، ۵۹؛ احمد بن حنبل، ج۲، ۳۰۳،۳۲۴،۳۷۲)

در حدیث شریف دیگر میآید:

"بدهی آنکسی که با یک دینار و یا هم یک درهم میمیرد، از خیر و حسنات او پرداخته میشود. در آنجا (در محشرگاه) نه دینار و نه هم درهم وجود دارد." (بن ماجه، صدقات،۱۲ /۲۴۱۴)

در این جهت رسول خدا (ص)، برای کسانیکه بر دوش شان بدهی وجود دارد، در دنیا حق حلالیت خواستن از مخاطب خویش را این گونه بیان میکنند:

"به سبب عرض و یا کدام چیز دیگری اگر بر بالای کسی از برادرش حق مانده باشد، پیش از روزیکه دینار و درهم پیدا نمیشود (قیامت و حساب) هنوز که در این دنیا است باید حلالیت طلب کند. در غیر، آن روز اگر کدام عمل صالح داشته باشد، به نسبت آن ظلم

از او گرفته میشود. اگر حسنات نداشته باشد، از گناه برادرش گرفته میشود، به خودش بار میگردد." (بخاری، مظالم، ۱۰، رقاق، ۴۸؛ ترمذی، قیامت، ۲)

طبعاً حلالیت طلبی در معنی خاص، حق و حقوق طرف مقابل را مد نظر داشته و بدهی را به آخرت نگذاشتن و این را در دنیا پرداختن میباشد. شیوه ای عمل کرد حضرت رسول خدا (ص) نیز چنین بودست. زمانیکه جنازه بدهکار به محضر ایشان آورده میشد، ایشان تا وقت پرداخت بدهی او جنازه را ادأ نمکردند. حضرت ابو قتاده (رض) حکایت میکنند:

به محضر رسول خدا (ص) جنازه کسی آورده شد. اما رسول اکرم (ص):

"بر گردن او بدهی وجود دارد، نماز دوستتان را خود ادأ کنید!" فرمودند.

من:

"(بدهی) بر بالای من باشد، ای رسول خدا(ص)." گفتم.

"آیا به راستی؟" گفتند.

"با راستی!" گفتم.

سپس نماز جنازه اش را ادأ کردند. (ترمذی، جنایز، ۶۹؛ نسائی، جنایز، ۶۷)

در دایره ای این ملحوظات رسول خدا (ص) همواره میفرمودند که:

″در نزد الله تعالی، یک بنده را بعد از بزرگترین گناهان که از طرف پروردگار منع شده است، یکی از بزرگترین گناهان که با خود یکجا میآورد، مردنش درحالت که برای بدهی خود چیز پرداختنی نگذاشته باشد، است.″ (ابو داوُد، بیع، ۹)

اگر خواستیم نکته های وام دهی و وام گیری را بطور فشرده مفهوم گیری کنیم، اینها را در دو دسته ترتیب کرده میتوانیم. بناً کسی که بدهی میدهد:

۱ـ صرف مقصود خود را از وام دادن جهت رضای خداوند برای رفع ساختن مشکل برادر مؤمن خویش بداند. در حدیث شریف میآید:

″هر کسی نیازمندی برادر (دینی) خود را مرفوع بسازد، الله متعال نیز حاجت او را برآورده خیر میسازد (به او کمک میکند). هرکسی که چاره درد و غم برادر مسلمان خویش میشود (او را به شادی میبخشد)، الله متعال هم او را بدین سبب از سختی ها قیامت یک سختی را از او برطرف میکند (او را به خوشحالی میرساند).″ (بخاری، مظالم، ۳؛ مسلم، بر، ۵۸)

۲ـ بدهی را نباید با منفعت دیگر یکی کند.

۳ـ تا از دستش میآید باید آسانی نشان دهد؛ بخصوص زمانیکه بدهکار با صمیمت تلاش پرداختن بدهیش را کرده و موفق نشده باشد، به او باید مهلت بدهد. در حدیث شریف میآید:

"اگر کسی به بدهکار مهلت بدهد، برای هر روز مهلتش ثواب صدقه را بدست میآورد. اگر کسی از زمان تعینی پرداخت بدهی مهلت دیگر بدهد، تا زمان تأخیرش، هر روزیکه میگذرد (به اندازه مال که میگیرد) صدقه نوشته میشود." (بن ماجه، صدقات، ۲۴۱۸/۱۴)

"برای قبض روح کسی قبل از شما زندگی داشته، فرشته مرگ فرا میرسد." ملك میپرسد:

«کدام خیر انجام داده ای؟»

آن شخص:

«نمی دانم.» جواب میدهد.

باز از او:

«یک بار فکر کن (بلکه بخاطر آوردی).» گفته میشود.

آنشخص:

«چیزی بخاطر نمیآورم، تنها زمانیکه در دنیا بودم با انسانها سوداگری میکردم. در این معاملات خود زمان پرداخت ثروتمند را طولانی کرده، برای فقیر هم (در کار پرداختش بردباری و بعضی نواقص او را با بخشودن) سهولت نشان میدادم.» گفت.

الله رحمن، او را (بسبب این نیکی اش) به بهشت خود جا داد."

(بخاری، بیع،۱۷-۱۸؛ مسلم، مشقت، ۲۶-۳۱)

۴ـ اگر حال خوب دارد و طرف مقابل فقیر است، باید بدهی داده اش را جای صدقه حساب کند. ۵ـ بدهکار ار نباید رنجوده خاطر سازد، قسمیکه در حدیث شریف:

"طرف مقابل اگر بدهد یا ندهد، طلبکار حق خود را در دایره عفت بطلبد." (بن ماجه، صدقات، ۱۵) نظر به این دستور باید برخورد خیلی زیبای انجام دهد.

چناچه در حدیث شریف دیگر رسول اکرم (ص) میفرمایند:

"خداوند با یک کسی که پیش از شما زندگی کرده، با رحمت خویش با او معامله کرده است. چرا که این شخص در خرید یا فروش سهولت نشان داده، زمانیکه طلبش را میخواسته، (ازدحام نکرده تفاهم و) آسانی نشان میداده است." (ترمذی، بیع، ۷۵)

در مقابل همه ای اینها وام گیرنده:

۱ـ تا بسیار ضرورت نباشد، نباید به وام گیری داخل شود.

۲ـ تنها برای رفع مشکل زندگی باید قدر کفایت کننده ای وام بگیرد.

۳ـ خرج و مصرف های اسراف گرایانه و بیجا نباید بکند.

۴ـ باید در اراده، تلاش و نیت پرداخت خویش صمیمی باشد.

۵ـ بدهکار، نباید از رفتار نیک و نیت خوب طلبکارش سوءاستفاده کند. زیرا کسانیکه چنین رفتار میکنند، اعتبار بدهی دادن را خراب کرده و به نیازمندان نیز صدمه وارد میکند.

۶ـ نباید در مقدار گرفته شده، بشیوه اینکه راهی برای ارزش از دست دادن آن باز شود، وام بگیرد. مخصوصاً در بدهی های طویل المدت برای ارزش کم شدن آن، بدهی بگیرد (طبعاً بردباری شخصی طلبکار ازاین مسئله جداست).

۷ـ نباید در موعد تعینی تأخیر ایجاد کند، مخصوصاً زمانیکه بدهکار صاحب امکانات باشد، باید بدهی را بپردازد. اگر امکانات برایش فراهم نبود، با معذرت از طلبکار خویش مهلت بخواهد. در حدیث شریف میآید:

"کسیکه صاحب مال است، و امکانات پرداخت بدهی خویش را دارد، تأخیر او در پرداخت بدهی ظلم است." (بخاری، استقراز، ۱۲؛ حوالات،۱-۲؛ مسلم، مشقت، ۳۳)

۸ـ بدهی خویش را هرگز به آخرت نگذارد.

اما زمانیکه به این نکته ها توجه شود، و بنا بر علت های خیلی ضروری در این سه حالت پرداخت بدهی بماند به عالم آخرت، شخص ذات تعالی (ج) خود پرداخت بدهکار را وعده داده است. در حدیث شریف میآید:

″هرآئینه، بدهکار بمیرد، روز قیامت از او بدهی گرفته میشود. اما به این سه علت شخص بدهکار از این حکم خارج است:

۱ـ قدرت او در راه خدا (در جنگ) ضعیف میشود، او هم برای قوی شدن در برابر دشمنان خدا و دشمنان خود بدهکار میشود.

۲ـ کنار او مسلمان میمیرد، برای تکفین و تدفین او پول ندارد، به این سبب بدهکار میگردد.

۳ـ یکی، به علت مجردی در مقابل خدا از نفس خویش احساس ترس میکند. باندیشه اینکه ضرری به دین او وارد نشود (با بدهکار شدن) ازدواج میکند.

اینکه خدای متعال در روز قیامت بدهی اینها را خود میپردازد.″
(بن ماجه، صدقات، ۲۱)

بی شک، پرداخت بدهی در روز قیامت از طرف پروردگار، به این معنی که حق طلبگار را چند برابر احسان نمودن باشد، هم چنان با جوانمردی آخرت، با مزد ضایع نشدنی و دست آورد ابدی... بی شک اینگونه استقبال از طلبکار مکافات با ارزشتر از خزانه هاست.

اما البته که شامل شدن و یا نشدن بدهکار در صنف بندی حدیث شریف، مهمترین عامل این خصوص است. اگر در بدهی کدام سوءاستفاده صورت گرفته باشد، شخص آنرا اگر در راه خدای یا برای برادر مسلمان خود و یا برای ضرر نرسیدن دینش به

ازدواج کردن مصرف کند باز هم مسئول است و اگر بدهی به روز قیامت هم بماند، مسلماً میپردازد.

به همین خاطر، به هر سبب که باشد بدهکار، به قدر که کفایت کند بدهی میگیرد و مسلماً تلاش برای پرداخت آن میکند. طلبکار هم در فضیلت بدهی دادن باید نهایت بردباری را مدنظر بگیرد. . .

در خصوص بدهکاری لازم است تا به گونه حمایت گرایانه، هم حالت طلبکار و هم حالت بدهکار فکر شود. زیرا مراقبت از حق طلبکار، مهمترین تأمین کننده ای دوام این کردار زیبا میباشد. در غیر صورت ادامه چنین رفتار بشردوستانه در جامعه امکان ندارد. درخصوص حمایت از وضعیت طلبکار این حدیث شریف بسیار عبرت آمیز است:

"یک شخص محضر گرامی رسول خدا (ص) فرارسیده و طلب خویش را مطالبه کرد. بر علاوه، بدون در نظر گیری نزاکت، بعضی سخنان زشت و ناشایسته را نیز گفت. از برخورد بی ادبانه شخص در مقابل رسول خدا (ص)، اصحاب کرام خواستند به او درسی بدهند. اما رسول گرامی (ص) به آنها اجازه نداده:

«بگذارید! زیرا تا زمانیکه طلبکار بالای بدهکار بدهی دارد بالای او حق گفتن دارد.»" فرمودند. (بخاری، استقراز، ۷؛ مسلم، مصاقات، ۱۱۸-۱۲۲/۱۶۰۰-۱۶۰۱)

مثال دیگر این حادثه را هم ابو سعید الخدری (رض) چنین حکایت میکنند:

"یک بدوی به حضور رسول الله (ص) فرا رسیده، از پیامبر خدا (ص) طلبش را مطالبه کرده و با ایشان خشن نیز رفتار میکند. حتی:

«تا زمانیکه بدهی ات را بپردازی به اذیت تو ادامه میدهم.» گفت.

اصحاب کرام، با تنبیه کردن بدوی:

«حیف است بر تو! آیا نمی دانی با کی سخن میگویی؟! گفتند.

بدوی:

«من حقم را مطالبه میکنم.» گفت.

رسول الله (ص) به اصحاب شان:

«شماها برای چه از صاحب حق به کنار نیستید؟» فرمودند و به حولهٔ بنت قیس (رضی الله و عنها) نفر فرستاده:

«اگر در نزد تو خرمای خشک باشد، بدهی مرا بپرداز. خرمای ما که رسید بدهی مان را به تو میپردازیم.» گفتند.

حولهٔ:

«های های! پدرم فدایت یا رسول الله (ص)!» گفت.

رسول خدا (ص) بدهی خویش را به بدوی پرداخت و او را به غذا نیز اکرام کردند. (از چنین برخورد که استقبال شد، خوشحال شده) بدوی:

«بدهیت را زیبا پرداختی. خدا هم مکافات تو را کامل بدهد!» گفته خورسندی خویش را اظهار کرد.

سپس رسول اکرم (ص):

«اینک اینها (آنانیکه بدهی شانرا بحقش میپردازند) خیرهای انسان هستند. جمعیت که حق ضعفای خویش را بدون رنجاندن گرفته نمیتواند، به فلاح نمیرسد. . .» فرمودند.″ (بن ماجه، صدقات، ۱۷)

رسول خدا (ص)، حتی اگر طلبکاران طلبهای شانرا پیش را زمان تعیین شده مطالبه میکردند، همیشه به نفع آنها سخن گفته و بلکه هم فضیلت حق–حقوق را نشان داده اند که هیچ رهبر حتی فکرش را نیز نمیکرده است. به اصحاب شان از کنار آمدن با او:

″شما ها برای چه از صاحب حق به کنار نیستید؟ ″ گفته هشدار دادنشان، در حقیقت درس حقوق یک انسان میباشد، که در چشمها اشک جاری ساخته و در دلها جوانه های عدالت را میرویاند. بلکه برای امت بعد از رسول اکرم (ص) این یکی از بزرگترین مشکلات باشد، بناً روی حکمت برای تشکیل نمونه ای در این خصوص این گونه مثالهای زنده را نشان داده اند:

چنانچه در باره خصوصیات رسول اکرم (ص) درنوشته های تورات، از وجود یا عدم وجود اوصاف پیامبر آخر درشأن ایشان، یکی از عالمان یهود بنام زید بن صنع تحقیقات میکرد. یک روز رسول اکرم (ص) را حین خارج شدن از خانه ای شان دید و به دنبال ایشان شد در حالیکه حضرت علی (کرم الله وجهه) نیز ایشان را همراهی میکرد. در آنلحظه یکی که لباس بدوی برتن داشت به رسول خدا (ص) نزدیک شده:

"ای رسول خدا! من به مردم فلان قبیله، شاید اگر مسلمان شوند، بخشش رزق فراوان ازجانب خداوند متعال را به خودشان گفته بودم. آنها هم مسلمان شدند. حیف که در قبیله ایشان قحطی رخداد. مردم در حالت سخت گیر ماندند. این انسانهایی که به امید دنیایی مسلمان شدند، از برگشتن دوباره آنها به دینهای سابقه ایشان بدلیل نیافتن امیدواری که داشتند میترسم. شاید برای کمک کردن آنها بخواهی چیزهای بفرستی من برده میتوانم." گفت.

برا ی امتحان کردن رسول خدا (ص)، زید بن صنع که این صحبت را میشنید با خود این را فرصت مناسب دیده و به سخن شروع کرد:

"ای محمد (ص)! شاید به فکر کمک کردن به آن مردم باشی، روی یک پیمان که باهم انجام بدهیم به تو بدهی داده میتوانم." گفت.

حضرت رسول خدا (ص) هم از او هشتاد دینار بدهی گرفته و برای بردن کمک لازمه با آن صحابی دادند. و:

"خود را هرچه زود تر به آنها برسان و به کمک آنها بشتاب!" گفتند.

روز دیگر فخر کائینات رسول اکرم (ص) با حضرت ابو بکر صدیق (رض)، عمرالفاروق (رض) و بعضی اصحاب دیگر جنازه را بسوی جنۀ البقیع میبردند.به محض اینکه رسول خدا (ص) داشتند نماز جنازه را ادأ کنند، زید به ایشان نزدیک شده و با تمام نیرو جبه مبارک شان را کش کرد. رسول خدا (ص) که هنوز دلیل اینکار او را نمیدانستند، به جبه که روی زمین افتاده بود، و به چهره آویزان شده زید با حیرت میدیدند، زید به سخن گفتن شروع کرد:

"ای محمد (ص)، آیا بدهی خود را نمیپردازی؟! شما فرزندان عبدالمطلب در اصل بدهی های خویش را همیشه تأخیر میکنید!" گفت.

درحالیکه موعد تعیین شده پرداخت بدهی میان رسول خدا (ص) و زید تا هنوز تکمیل نشده بود.

زید که این حادثه را حکایت میکند، میگوید:

در این لحظه برگشته به عمر (رض) نگاه کردم. متورم شدن و پائین شدن سینه او را چون دم آنگری که دیدم، دلم به دهنم آمد. عمر (رض) که خیلی خیلی خشن به من میدید:

"ای دشمن خدا! تو این سخن ها را به رسول خدا (ص) میگویی، همین طور؟ به او هم بی احترامی میکنی، هم بی ادبانه سخن میگویی ها! به آن ذات که او را پیامبر فرستاده است سوگند میخورم که، شاید اگر رسول خدا (ص) بدهکار تو نبودند سرت را میبریدم. . ." فریاد زدند.

حضرت عمر (رض) در کنار خویش حقارت را که یهودی به رسول خدا (ص) میکرد، تاقت نیآورده و سخت خشمگین بود، رسول خدا (ص) با چهره ای خندان به او دیده و:

"آرام باش ای عمر! در این لحظه هم من و هم این شخص، از تو انتظار رفتار متفاوت تر را داریم. تو به من پرداخت بدهیم را بگونه زیبا و طلب آن را نیز با زبان خوش، باید توصیه میکردی. اگرچه تا زمان تکمیل وقت تعیین شده پرداخت بدهی هنوز سه روز مانده است اما، زود به پا شو، به اوقرض مارا بپرداز. برای اینکه او را ترساندی یکمقدار اضافه هم بده!" فرمودند.

زید که داشت اضافه تر از پول خودش بدست میآورد، در اعتراف این سخنان به حضرت عمر (رض):

"ببین ای عمر! در هر نگاهم به رسول خدا (ص)، نشانه های رسالت را در وجودش میدیدم. اما در وجودش داشتن این دو خصوصیت ضروری را تا امروز فهمیده نتوانسته بودم. **آیا کسانی را که با او زشت و خشن برخورد میکنند را میبخشید؟ آیا**

بهمان اندازه ای که زشتی در مقابلش زیاد میشد، حلم و بردباری (خوش اخلاقی) او هم بهمان اندازه زیاد میشد؟"
اینک امروز من او را امتحان کردم و ایشان پیامبر هستند که انتظارش میرفت. الله را رب، اسلام را دین و محمد (ص) را هم منحیث پیامبر خدا (ج) قبول کردنم، نصف مالم را هم چون صدقه به امت محمد (ص) بخشودنم را شاهد باش!"

حضرت عمر (رض) که از مسلمان شدن زید خوشحال شده بودند، او را هشدارانه:

"مالت را به همه ای مسلمانها نمیتوانی برسانی. حداقل بخشودن به بعض شان را بگو." گفتند.

زید:

"حق به جانب هستی، نصف مالم را به بعضی مسلمانها میبخشم." گفته سخن خود را درست کرد. (حکیم، مستدرک، ج۳، ۶۵۴۷/۷۰۰)

این احادیث شریف، در نتیجه مدنظر گرفتن ادای بدهی طلبکار و حساسیت دل را که بدهکار برای خدا (ج) نشان میدهد، هریک مثال های نبوی تظاهر کننده ای برکت و زیبایی های الهی است. یکی از حکمت های بدهی گیری های گاه گاهی رسول خدا (ص) هم، در برابر طلبکار با نشان دادن رفتار نیک برا ی امت خویش نمونه مثال قایم کرده اند.

از همه ای این مثال ها قسمیکه فهمیده میشود مسئله بدهی دادن و بدهی گرفتن یک موضوع حساس است. به همین خاطر کسانیکه میان شان چنین معامله صورت میگیرد، برای محروم نماندن از فیض و برکت معامله انجام یافته، توجه کردن روی یکتعداد نکته ها شرط پنداشته میشود.

متأسفانه امروز کم شدن عبادت پرفیض بدهکاری با گذشت زمان، ظاهراً بنظر رسیدن از دست دادن و یا نقصان دیدن در دادن بدهی و نزدیک نشدن بسیاری ها به این عبادت پر برکت؛ به نسبت رعایت نکردن نکته های را که در بالا خاطرنشان ساختیم، نشأت میگیرد. یعنی از میان برخاستن امنیت در سوداگری، ترویج دروغ و خلاف عهد عمل کردن و بیوفایی های چون موعد تعیینی برای پرداختن بدهی را انجام دادن، هر طوریکه باشد این عبادت زیبا را به باد فراموشی میسپارد. تنها زمانیکه به قواعد و اصول مسئله نظر اندازی شود، لازم است تا این موانع را عبور کرد. یعنی کسانیکه در وضعیت مناسب بسر میبرند، نباید با یکتعداد بهانه های این عبادت را ترک کنند، بالمقابل کسانیکه بدهی میگیرند نباید با پیش کردن سختی ها و مشکلات گوناگون در پرداختن بدهی کم توجهی کنند، در نتیجه نباید به این عبادت پربرکت اجتماعی صدمه وارد کرد. در غیر صورت ثروتمند، شکر این نعمت الهی که به گونه امانت در نزد اوست را ادأ نکرده، نیازمندهم با مدنظر نگرفتن نکته های ضروری به حال مواجه میشود که بدهی دریافت نتوانسته و حتی به نسبت شدت

نیازمندی خود را مجبور به گرفتن سود کرده از افتیدن در بیچارگی و درماندگی رهایی بخشیده نمیتواند.

در حالیکه چه فضیلت بزرگ بودنِ بدهی دادن روی آیات و احادیث زیاد ثابت است. کسانیکه با رفتار های غلط و رعایت نکردن آداب آن مانع ادامه این فضیلت بزرگ میشوند، بار سنگین را بردوش حمل میکنند. زیرا بدهی های که با مراعات کردن آداب و اصول بدهکاری برپا باشد، برای مؤمن یک سرمایه آخرت میگردد.

حضرت أنس (رض) حکایت میکنند:

رسول الله (ص) فرمودند که:

"در شب معراج روی درب جنت نوشته ای این عبارت را دیدم."

«صدقه با ده برابرش مکافات داده میشود. وام با ۱۸ برابرش . .»

من:

«ای جبرائیل! آنچه برای وام داده میشود، برای چی از صدقه بالاتر است؟» گفته پرسیدم.

جبرائیل (ع):

«چرا که سائل، (اکثراً) در کنارش در صورت موجودیت پول هم صدقه میخواهد. لیکن کسیکه بدهی میخواهد، به علت نیازمندی طلب میکند.» جواب داد." (بن ماجه، صدقات، ۲۴۳۱/۱۹)

بی شک صدقه دادن از عبادات تشویقی دین ماست. تنها در حالات که به عزت نفس نیازمند صدمه وارد شود بجای صدقه، عاریت دادن مقبولتر حساب میشود. چنانچه در یک حدیث شریف هم:

"چیز را به عاریت دادن، از صدقه دادن آن بهتر است." (العزیزی، السراج المنیر، ج۳، ۵۷) فرموده اند.

بعضی مؤمنین صالح به علت تشویق های الهی و نبوی دراین خصوص را، زمانیکه بدهی های شان پرداخت میشد، به آن پول ها هیچ دست نمیزدند و کسانی نیازمند که دوباره بدهی میخواستند، خوش خوش به آنها به عاریت میدادند. از دید، یعنی صندوقهای قرض الحسنه مخصوص خود را تأسیس میکردند.

چناچه قیس بن رومی (رح) اینگونه حکایت میکنند:

سلیمان بن اوزونان به علقمه بن قیس طلبه، بن مسعود (رض) هزار درهم بدهی تا زمانیکه پول پرداخت به او بیآید، داده بود. زمانیکه به علقمه پول آمد، بدهی را از او مطالبه کرد و حتی با او سخت برخورد کرد. علقمه از اینکه بدهی خود را پرداخت کرده باشد هم، به علت رفتار زشت از سلیمان آزرده خاطر بود. علقمه یک چند ماه بعد، مجبور ماند تا از او باز مقدار هزار درهم بدهی بستاند. سلیمان:

"خیلی خوب، با خورسندی!" گفت و به عیالش مراجعت کرده:

"ای مادر عتبه! این کیسه ای مهردار کنارت را بیاور!" گفته صدا زد. همسرش کیسه را آورد. سلیمان به علقمه:

"والله که این درهم های پرداخته ات! من حتی یک درهم این را از جا تکان ندادم!" گفت. روی این علقمه:

"الله (ج) از پدرت راضی باشد! آنزمان برای مطالبه طلبت علت آن رفتار زشت چه بود؟" گفت.

سلیمان جواب:

"احادیث که از تو شنیدم!" را داد.

علقمه بفکر رفته:

"ازمن چه شنیدی؟" گفته که پرسید، سلیمان چنین گفت:

"تو از بن مسعود (رض) که رسول خدا اینگونه میفرمایند را نقل کرده بودی:

"به یک مسلمان یک چیز را دو بار بدهی دهنده هیچ مسلمانی وجود ندارد که، این رفتار او (برعلاوه قرض حسنه)، آن چیز را مثل اینکه یک بار صدقه کرده همچنان ثواب نگیرد!"

علقمه روی این سخن:

"بلی، بن مسعود (رض) به من چنین خبر داده بودند!" گفته، سخن او را تائید کرد. (بن ماجه، صدقات، ۱۹/ ۲۴۳۰)

این اخلاق زیبا را، محترم پدرم موسی افندی ـ قدیسه سیرروح ـ با الهام گیری از بزرگان اسلام بگونه ظریفانه تطبیق میکردند. او را هم بودجه قرض حسنه خصوصی بود. از اینجا به نیازمندان تقدیم مینمود. نیازمندان که بدهی شان را پرداخته نمیتوانستند به جای صدقه حساب میکرد، مبلغ اعاده شده را نیز در جای دیگر به مصرف نرسانده برای عین مقصد استفاده کرده و این بدهی زیبای را که برای خدا داده است را این گونه دورانی ادامه میداد. این نوع اعمال صالح، مستثنی منظر های زیبایی های رفتار مربوط به اخلاق اسلام است.

بدهی از اینکه فضیلت برای دهنده است برای گیرنده نیز از بابت تشویق است. در غیر صورت، یعنی نیازمند در حالت بدهی نطلبیدن، اگر به سختی جدی ربرو میشود، آنوقت به راههای منحرف رفتن و گناه مرتکب شدنش احتمال زیاد دارد. چنانچه امروز در اجتماع ما به علت در مزیقه ماندن بگونه خواسته یا ناخواسته نیازمندان در باتلاق سود افتاده کم نیستند. کسانیکه در چنین وضعیت بسر میبرند، از اینکه در چنین جهت به انحراف نرفته و گناه مرتکب نشوند در صدد تشویق آنها راه پیدا کردن بدهی را رسول اکرم (ص) این چنین میفرمایند:

"بدهی، تازمانی که مربوط به چیز نباشد که از آن خدا (ج) را خوش نیآید، الله متعال تا زمان پرداختن آن با بدهکار یکجاست." (بن ماجه، صدقات، ۱۰)

حاصل اینکه چون دیگر عبادات پر فضیلت اسلام با توجه و دقت در تمام حساسسیت ها زمان خویش عبادت وام دهی را نیز باید زندگی کرد. هم چنان برای دوام بگونه زنده ای این زیبایی اسلام، درک عمیق از اصول، اساسات و عملکرد به این فضیلت شرط میباشد. نباید این را فراموش کرد، زمانیکه به اقامتگاه ابدی خویش برگردانده میشویم، برای تطبیق این فضیلت خیر نه فرصت بدست ثروتمند و نه هم نیاز از نیازمند باقی ماندنیست.

بطور خلاصه؛ این عالم فانی، دیار از فرصت ها و انجام اعمال صالح میباشد. علی الخصوص دریافتن این روزهای با فضیلت رمضان مبارک[۳۳] و عید، لحظه های مستثنی لطف الهی، فرصتهای کفارت اشتباهات ما و تلافی از دست داده های ما میباشند.

روزهای فانی را، راز و حکمت رمضان و عید، هیجان آنرا و ایمان را زندگی کردن، بالخصوص عبادت، ذکر و کمک های اجتماعی؛ فرصت های هستند که با دل ترحم به غریب، مسکین، یتیم آنرا بیآراییم که، اینها برای روز های بانشاط بعد از مرگ مشعله ای رحمت میگردند.

مخصوصاً با بخشوده شدن از معصیتها رمضان را سپری کردن و به عید مشرف شدن، تجلیل یک ظفر معنوی بوده، با دستآورد ربانی و خوشبختی های اجتماعی زندگی کردن است.

۳۳ این نوشته در ماه رمضان نشر شده است.

از طرف دیگر زندگی دنیایی را چون موسم کوتاه رمضانی دید و آنرا درک کرد؛ احساسات علوی آرامش و سکون رابابید درمسیر زندگی خود انتقال داد. چرا که این روزها، مهمترین فرصت های درون عمری، عمر فانی ماست. اگر این لحظه های فرصت را با برکات و روحانیت رمضان شریف قدردانی کنیم، در این شک نیست که فردا روز قیامت برای ما صبح عید خواهد بود. البته که زیباترین عید ها هم اینست.

جناب حضرت بهلول دانا صاحب چه زیبا حکایت میکنند:

"عید، برای کسانیکه لباس های زیبا و جدید بر تن کنند نیست، برای آنانیست که از عذاب الهی مطمئن برگردند و از خسران ابدی به فلاح برسند. برای آنانی هم نیست که روی اسبهای بازیچه سواری دهند، بلکه برای آنانیست که با ترک کردن خطاها و تقصیرات شان به حال بندگان خالص دربیایند..."

بار الها! ماها را، به زیبایی و افق چنین دل برسان! در این وسط در این عالم فانی به ما فرصتهای را که به ما ارزانی کرده ای و امکانات را که در جهت رضای تو صرف کنیم، احسان فرما! ما را در شمار آنانیکه با رفع ساختن مشکلات و رنج های برادران مؤمنش، خویشتن را از سختی های آخرت خلاصی داده اند، شمار گردان!

آمین!..

دوســـــتی



"ای رهگذر حقیقت، پیش از آنکه آنروز فرا رسد، قیامت برپا نشود، با پادشاه عالمیان که پروردگار توست رفاقت بر پا کن، او در روزکه به تو مصیبت رسد، از دستت گیرد. زیرا آنروز، بدون اجازه او، کسی نیست که از تو دست گیری کند. آن روز انسان، از برادر خود، از مادر خود، از پدر خود، از عیال خود و از فرزندان خود فرار میکند. پس دوستی با حضرت دوست را خوب بفهم و بدان که دوستی، تخم آخرین نفس است." حضرت مولانا

دوســـــتی

طبق روایات روزی رسول اکرم (ص) مریض شده بودند. عاشق پیامبر ابو بکر صدیق (رض) درحال، برای واقف شدن از وضعیت رسول خدا (ص) به عیادت شان شتافت. اما او چون رسول خدا را درآن حال دید تاقت نیآورده به خانه برگشته و از تأثر به تخت مریضی افتاد.

بعد از گذشت چند روز رسول خدا (ص) که صحت یاب شدند، مریض شدن ابو بکر صدیق (رض) را شنیدند و به بازدید از او رفتند. به دوستش ابوبکر (رض):

"رسول الله (ص) برای دیدن تو میآید." گفتند.

آن عاشق پیامبر با شنیدن این سخن از جا پریده؛ با زنده دلی و مسرت بی مانند به سوی درب شتافت. از مریضی خلاصی یافته بود. سرور کائینات را پذیرایی کرده و به منزل آمدن شان را استقبال کرد. رسول خدا (ص) او را که چنین صحتمند و عافیت یافته در شادی و مسرت دید، با تعجب:

"مریض شدن تو را گفتند یا ابوبکر!" گفتند.

ابو بکر صدیق (رض) که در محبت و عشق به رسول از هر کس بیشتر بهره مند بود، با ملاقات رسول خدا (ص) مست و مسرور شده و این گفته را ابراز کردند:

"یا رسول الله (ص)! رفیقم مریض شد؛ از تأثر من هم مریض شدم! او عافیت یافت، من هم عافیت یافتم! . ."

این گونه نمونه های دوستی و محبت ابو بکر صدیق (رض) هستند که، او را در قرآن کریم «**دو را دومیش**» به این شرف مفتخر گردانده است. پس همه مسئله اینست که، رضایت جناب حق (ج) و علایق قلبی ما را با صمیمانه ترین رشته های رفاقت قوت داده و اینطور از نشأ عشق الهی بهره مند شویم. زیرا اینگونه دوستی ها، حقیقتاً از عشق و محبت بهره اخذ کرده میتوانند.

امام علی الرضا (رح) چه زیبا میفراید:

"از جانب خداوند متعال برای دوستانش یک شربت معنوی تقدیم شده است، زمانیکه آنها این شربت را بنوشند از خود بیخود میشوند، از خود که بیخود شدند به شادی میرسند، به شادی رسیدند ناب و تمیز میشوند، تازه و ناب که شدند آب میشوند، آب شده به اخلاص میرسند، به اخلاص رسیده به وصال میرسند، به وصال رسیده به دوستان خویش ملحق میشوند، وقتی که به هم ملحق شدند میان شیفته گان (عاشقان) هجران و دوری نمیماند."

این حالت، حالت فنای دوستی است. مریضی که به ابو بکرصدیق از این حالت به او رخ داد، برای اینکه شریك وضعیت دوست خویش شده باشد، برای او از صحتمند شدن هم بیشتر خوشی بخشید. چرا که بادوستان در عین حالت بسر بردند، حتی تلخ ترین حالت برایشان شیرین میگذرد. با این بیان حضرت مولانا:

"شخص که با دوستان بنشیند، اگر در داخل شعله های آتش هم باشد، فکرنشستن میان باغچه های گل را میکند."

"ای دوستان! اگر از شکل، اگر از چهره به عالم معنی داخل شوید، خواهید دید که در باغچه بهشت قرار دارید که آراسته تر از هر باغچه دیگریست."

دوستی از مشترکات مثبت و منفی سر چشمه میگیرد. دوستی حقیقی تنها در روح های صمیمی مسکن قایم میکند. با چنین وصفی شخصیت انسان به بالاترین پله ها قدم میگذارد. در قبال هر حادثه ای داشتن احساسات مشترك دو فرد، دوستی را زندگی میبخشد. دوستی حقیقی خط جریان میان دو دل است. با این جریان، یعنی در نتیجه ای فوران محبت هر حال عاشق به معشوق سرایت میکند. دریاهای عشق دل به جولان میآید و آفتاب های عشق به درخشیدن قد علم میکند.

چنانچه حضرت مولانا ـ قدیسه سیرروح ـ زمانیکه در مدرسه سلجوقیه سرمدرس بود، دل پر از عشق او با جرقه ای نظرگاه

درویش، شیفته الهی، شمس تبریزی به سوختن درآمده، از اینکه عمر خود را صرف کتاب های ظاهری کرده بود به حال کتاب کائنات مبدل گشته است. از میان، فریادنامه «مثنوی » که اسرار انسان عاجز، کائینات هستی و قرآن حکیم را به قلم کشیده، مثل خورشید تابان زاده میشود. اینکه با چنین حال، حال گرفته دوست خدا (ج) شدن، در دایره استعداد عشق ذاتی مؤمن نهفته است که این را برضای الهی استقامت داده بتواند.

در غیر آن اگر بنده، ظاهراً در گلزار گلستان هم باشد، از هجران دوستش در میان شعله ها میسوزد. بناً کسانیکه احساسات مشترک ندارند، علایق ظاهری مثل قومی و برادری یا قرابت های تصادفی با دوستی هیچ ارتباط ندارند. زیرا، ابولهب در حالیکه عموی پیامبر خدا (ص) بود، از ایشان از دور ترین افراد بودند.

اسرار و معملات بی پایان در دنیای روح وجود دارد. اینها در قلبهای بدن و اجامعه داخ نمیشوند. دوستی یک مژده و الهام درونی روح میباشد. در غار حرا پذیرایی اولین وحی پیامبر باعشق و دوستی الهی، بعد تر او را در معراج به نزد محبوبش کشانیده است.

این دوستی انسان را از تنهایی بدر کرده، یک لطف الهیست. آدم (ع) و هوا (ع) بعد از فرود آمدن به زمین، به مدت چهل سال درحسرت دوستی جدا از یکدیگر زندگی کردند. طوریکه دوستی، روحی را به دو حصه تقسیم کردن باشد و تو در مقابل نیمه دیگر، خود را جستجو میکنی.

درحدیث شریف:

"شخص، روی دین دوستهایش است. بناً هرکه خواست دوستی کند، خوب ببیند با کی دوستی میکند."(احمد بن حنبل، ج۲، ۳۰۳،۳۳۴) در کنار این فرموده:

"شخص با آنچه دوستش دارد یکجاست." (بخاری، ادب، ۹۶)

بیان این حدیث، در دوستی ها تا رگهای خون اثر گذاری را کفایت میکند.

از طرف دیگر این احادیث شریف، این نکته را نیز تذکر میدهد:

یکجا بودن کسی را با آنچه که دوست دارد، بیان میکند؛ با او در سخن، در فطرت، و در رفتار عین خو، عین فکر، عین حس و حالات زندگی، یعنی "محبوبش را" با خود در مشابهت های ذاتی میبیند. در غیر آن گل آنکس که فطرتش، رفتارش، سخنش و حواسش همیشه با خارها یکجا باشد دوست داشتن را ادعا کردن، چقدر درست بوده میتواند. کسانیکه مثل این در احساسات، افکار و کردارها با خدا (ج) و رسول (ص) او بوده نمیتوانند، از اهل محبت واقعی حساب شده نمیتوانند.

از این جهت هم یکجا بودن با محبوب را باید ارج گذاری کرد و با گذراندن زندگی غافلانه خالی خالی با گفتن «من خدا و رسول او را دوست دارم.» نباید گمان نایل شدن به مژده ای حدیث شریف را کرد. باید دانست، با برابر شدن احوال برابری عشق تحقق میآبد.

خداوند سبحان در دل این گونه دوستها باغها و بوستانهای معنوی را سرسبز میکند. حضرت ابوبکر (رض) که سرآمد این الطاف است، که احوال شان با چه حکمت های تکامل یافته است:

او در دوستی و در صحبت رسول خدا (ص) با چنان شور زندگی میکرد که، محبت و حسرت او بجای آرامش دهی، او را بیشتر جولان میداد. یک روز رسول خدا (ص) ابو بکر صدیق (رض) را که همه مال خود را در راه خدا محضر رسولش (ص) گرد آورده بود، به او سخنان پر از الطفات بیان کرد. *اما این ابو بکر (رض) بود که از منییت گذشته و در رسول الله (ص) فانی شده بود که، اگر به شکل الطفات هم باشد در ضمن خطاب شدن مخاطب قبول شده و در ضمن مخاطب قبول شدن هم به حس نگرش دیگر رسیده است.* با این حس هم در اعماق روح تشویش سوزنده ای در آتش فراق را حس کرد. در اندیشه تلقی شدن از غیر:

"یا رسول الله! مالم و جانم آیا تنها وتنها به تو مربوط نیست، یا رسول الله؟." (بن ماجه، مقدمه،۱۱)

مالم،جانم و هر چیز من، آیا بخاطر شما نیست؟!." گفت.

برای فهمیدن حقیقت روح های بلند مرتبه، حضرت مولانا:

"کسیکه میخواهد با خدا و با خدا یکجا باشد، در محضر کسانیکه دوستان خدا هستند بنشیند."

"چنانچه دوست که با دوست یکجا نشست، صدها هزار لوح اسرار باز شده و خوانده میشود!"

یک شاعر هم چنین میگوید:

"یک تعداد اشخاص حتی زمان خیلی کم هم باشد، با هم یکجا جمع آمده، از خداوند، از حقیقت سخن میگویند، درمکانهای که میباشند، آسمانها سجده میکند.!"

شیخ سعدی هم، به کسیکه به تجلی الهی رسیده باشد، برای دوستکه خود را به تمام معنی از خواسته های دنیایی تمیز کرده باشد، اینها را نوشته است:

"دیدن چهره ای دوستان، برای اهل دل همانند مرهمیست که از زخم شان خون تازه جاری باشد."

خدای رحمن دوستان که در این شمار میآیند را این چنین میفهماند:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

"جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او ومؤمنان که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوۀ را و ایشان پیوسته نماز گزارند."
(المائدة، ۵۵)

خوشا به حال آنکسیکه از دام دوست های فانی و محبوبان فانی خود را نجات میدهد، او تازمانیکه در این جهان است، دوست ابدی و محبوب حقیقی را که همان الله (ج) است، درمیآبد. به رسول اکرم (ص) از جان و دل میپیوندد، و با اهل ایمان هم نشین میشود. حضرت مولانا به دلهای که از این راز دوستداری محروم اند، اینگونه صدا میزند:

"این را خوب بدان که، دوست های دروغین و فانی این دنیا، محبوب های ساختگی، در اخیر همه به تو دشمن میشوند. آنکه سر میبرد تنها دشمن است."

"در حالیکه تو، در قبر با فریادها، «ای پروردگار من، من را تنها نگذار!» گفته به خداوند التماس خواهی کرد."

رتبه گرفتن دید و نگرشها، دانستن معنی حقیقی حکمت و اسرار صفحات کائینات، کار قهرمانانیست که تنها با ژرفنگری در عالمی دل، دوستی حقیقی را با عشق و وجد الهی موفق به زندگی کردن شده اند.

ابراهیم (ع) "خلیل" برای اینکه دوست بود، علی الرغم اینکه وضعیت خیلی دشوار را سپری میکرد، در توکل و تسلیمیت کامل به حضرت دوست بسر میبرد، چرا که شرط دوستی چنین ایجاب مینمود. در دلش ذره ترس و اندیشه وجود نداشت. هنگامیکه در آتش انداخته میشد، ملائک برای کمکش خود را رساندند، اما او:

"میان دو دوست داخل نشوید! پروردگارم هر چه بخواهد من به آن راضی ام؛ نجاتم دهد از الطافش، بسوزاندم از تقصیراتم است. صبور خواهم بود إن شاألله. . ." با چنین بیانات به ملائکٔ و:

"او از حالم باخبر است! پس بگوئید؛ آتش بدستور که میسوزد، آتش زدن کار کیست؟" گفته پرسید.

نهایت از آن دوست بزرگ، یعنی از الله متعال امر که به آتش شد، به خلیل الله (ع) سرد و سلامت شد. شکوه دوستی و رفاقت الهی نشان داده شد. خداوند سبحان دوستش ابراهیم (ع) را روی این صداقتش در آیه مبارکه:

وَاِبْرَاهِيمَ الَّذِى وَفَّى

"و ابراهیم که بسیار وفادار بود. . ."(النجم، ۳۷) او را تکریم و تقدیر کرده است.

همین وفا و صداقت است که به هرکس و هر چیز برمیگردد. رعایت اندازه های دوستی مقابل یکدیگر انسانها هم به این بسته گی دارد. شخصیت های که قلباً به اوصاف دوستی نایل گشته اند، هم از نظر دینی و هم از نظر تاریخی چهره های ممتاز انسانیت شده اند. شهزاده کورکوت قسمیکه در صفحات تاریخ نگاشته شده است به علت عصیانش کشته شده، او آدم بسیار وفادار و صادق بنام پیالا داشته است. یوز سلطان سلیم خان زمانیکه از این خصوصیت بارز او آگاه میشود او را به حضور طلبیده و:

"برای مکافات صداقت تو، تو را به هر مقام که بخواهی تعیین میکنم. اگر بخواهی وزیرم شو!" این پیشنهاد را برای او کرد.

او هم با تشکر برای ازدیاد صداقتش:

"ای پادشاهم! وظیفه ای بعدی من خادم آرامگاه شهزاده کورکوت بودن است." گفت.

این حال جناب پیالا، قله معنی دوستی میسازد! تعلیم آداب مشخص دوستی میباشد. ظاهراً از نظر حکمت به همه دوستها و دوستی ها نشانه عبرت است.

حضرت ابو عثمان هیری (رح) میفرمایند:

"دوستی با الله متعال،با اخلاق زیبا و مراقبت دوامدار، یعنی هر لحظه خود را زیر نظر الهی حس کردن؛ دوستی با رسول الله (ص)، تابع سنت او بودن و اطاعت پر از محبت او با تسلیمیت کامل؛ دوستی با اولیا الهی، با احترام و خدمت؛ دوستی با احباب یعنی دوستان، با شرط درمعصیت نشدن ایشان بانشان دادن چهره خندان دوامدار؛ دوستی با خانواده، با خوی نیک؛ دوستی با جاهلان، با دعا کردن در حق شان و خواستن نایل شدن به رحمت الهی میسر میشود."

هر دوستی و صحبت را اصلوب واحوال مخصوص خودش است، تنها با رعایت کردن این اصلوب صحبت و دوستی برقرار میباشد و قصر محبت دلها نابود نمیگردد. اما زمانیکه به این آداب و اصلوب رعایت صورت نگیرد، هر پیوند محبت به گره های دشمنی

تبدیل میگردد. از این نگاه زمانیکه با دوستان سخن گفته میشود، باید بسیار با دقت و احتیاط حرکت کرد. چرا که این سخن است، همانند شمشیر برّان؛ دوستی را میبرد و میکشد. در قلب زخم های را سبب میگردد که تداوی آن ناممکن است. گلهای محبت بوستان دل را خشک میکند، میکشد. یک سخن دیگر هم است، همانند بارانهای بهاری هر طرف را زیبا میسازد؛ فایده های بیشمار بهاری را فراهم میکند.

برخلاف این، قرابت های لاابالی که به گمان دوستی میروند و یا قرابت ها را به شکل لاابالی زندگی کردن، ممکن نیست که این را دوستی و محبت واقعی خواند. زیرا دوستی هایکه با لاابالی گری و پستی آمیخته باشد، تار ضعیف را میماند که به دهن چاقوی برنده گذاشته شود، آن تنها سه تا پنج بار تحمل تیزی چاقو را میتواند، نهایتاً کنده میشود. بی شک این گونه دوستی ها را نه در دنیا و نه هم در آخرت فایده ای وجود دارد. بالعکس در هر دو جهان برای صاحبان خود ضرر بالای ضرر میآورند. به همین خاطر تا زمان دوست شدن به همرای آنانیکه شایسته ای دوستی هستند، محافظت دوستی هم شرط پنداشته میشود.

محبت دلها در محتوای این دایره، اگر همه مخلوقات را در خود ماحصره میکند، صاحب خود را یک مؤمن کامل، به تعبیر دیگر یک عاشق حقیقی، یعنی دوست حق میسازد. عشق، اگر با محبت

های فانی معین و توجه نگاری ها شروع شود هم، به موجودات، از خالق لحظه ای که برای شمولیت رسید به عشق الهی مسیر میگیرد.

اما کسانیکه در پستی ها گیر افتاده اند به این حالت رسیدن شان دشوار است. زیرا بنده تنها زمانی میتواند لذات محبت و دوستی را زندگی کند که از این موانع عبور کند. در غیر آن این امکان ندارد. چنانچه حضرت نحشبی (رح) برای کسانیکه در این موانع گیر افتاده اند، بگونه مثال این حکایت را روایت میکند:

"یک جوان به درب قصر دختر پادشاه آمده و از عاشق شدن خود به آن دختر گفته بود. زمانیکه خبر به گوش دختر رسید، خانم سلطان به درب آمده و به جوان:

«این هزار درهم را بگیر؛ یکبار دیگر چنین چیز نگو که هم به من و هم بتو ضرر بساند.» گفت.

جوان چون صرفنظر نکرد:

«آنطور که هست دو هزار درهم بگیر.» پیشنهاد میکند.

در نهایت معامله که ده هزار درهم میرسد، جوان قبول میکند. دختر پادشاه که این حالت را تماشا دارد:

«تو من را چطور دوست داری که؛ چشمهایت با دیدن پول خیره شد. آیا میدانی جزای کسیکه دیگر چیز ها را نسبت به من

ترجیح بدهد، چه میباشد؟ قطع شدن گردن اوست! گفت و به علت عشق دروغین او را از خود دور کرد.»"

زمانیکه عارف این را شنید، افتاد و از هوش رفت. هنگامیکه به خود آمد این را گفت:

"ای انسانها! ببینید بربالای عشق های ساختگی چه بلاها که میآید! پس بالای کسانیکه ادعای دوستی خداوند را میکنند و به دیگر چیزها متوصل میشوند، در آخرت بربالای آنها چه بالاها که نمیآید!"

عظمت عشق، درجای که نیاز رفت با فداکاری و متقبل شدن خطر امتحان میشود. یک کسیکه بسیار دوست دارد، برای دوستی، جان خود را میدهد، اما حس فداکاری در او دیده نمیشود. با نشناختن عشق و دوستی از محبت و دوستداری بهره گرفته نتوانسته است، کسی که در راه کمال هم بلد نباشد، به این منظور که با نفس خویش زندگی میکند. چرا دل که عشق را نمیداند، همانند خاک خام است. معرفت یعنی عشق است. چون دلیل آفرینش عشق است. چنانچه خداوند متعال روی یک سخن قدسی خویش چنین روایت مشهور را بیان میکند:

"من چون خزانه پنهان بودم، به معرفت خود محبت کردم. (آرزوی دانستنم را کردم) هم موجودات را آفریدم." (عجلونی، کشف الخفا، ج۲، ۱۳۲؛ بورسوی، کنزالمخفی)

بنابرین تجلی اسرار الهی هم کیفیت از اسرار الهی میباشد. به همین خاطر کسانیکه به دوستی حق رسیده اند، چهره دوستی را تنها در انسان نه، بلکه در تمام نباتات وحیوانات که در دنیا زندگی دارند، مشاهده میکنند.

پدرم موسی افندی، در خصوص دوستی با مخلوقات واقعه را که خود به عینه دیدند را چنین حکایت میکنند:

"تخمیناً چهل سال قبل من با محترم استاد سامی افندی ـ قدیسه سیرروح ـ در مدینه منوره خانه را به کرایه گفته بودیم. نظر به شرایط زمان خانه های آنوقت از خشت بود. در گوشه اتاق که جهت استراحت خویش ترتیب دیده بودیم به محض تشریف بردن به داخل اتاق مار خود را جمع کرده بوده، که بگونه غیر ارادی متصل شدیم. با خود در یک آرامش و سکون:

«این ملك الهی را دست نزده به حال خودش رهایش کنید.» فرمود. در نهایت بعد از گذشت مدت حیوان بی زبان، دیگر آنجا نبود."

این هم نشان میدهد،کسانیکه در منبع دوستی یعنی به الله (ج) و رسول الله (ص) رسیده اند. دوست همه مخلوقات میشوند. محبت یونس با گل زرد از شاه نمونه های این دوستی میباشد. دلهای که چهره پنهان دوست را در طبیعت دیده نمیتوانند، اعما هستند. روح آنکسیکه با طبیعت سخن نمیگوید، بی زبان است.دلهای که در

پالیدن دوست هستند، اگر آنرا در وجود انسان درنیابند آنرا حتماً در طبیعت درمیآبند. جویبارها، سرسبزی ها، کوه ها، گلها، گلستانها در دل آنکسیکه در سراغ دوست است، چه سرود های را که زمزمه میکند. دلهای که با این ترنم ها نوازش میشوند، با عجایب صنعت الهی پر از عواطف میگردند. با آنها با لسان حال صحبت میکنند. اینک با چنین حسّیات دوستی به اعماق قلب پر از مرحمت در نهایت به اسرار الهی رسیده و وصال یار آشکار میگردد. به اینطور به مریضی غربت شفا امید میشود. حسرت درونی او تداوی میشود. دوستی با معاملات، اسرار و نشانه های قدرت طبیعت، عواطف دل را ظریف و رقیق میسازد. با برکت و فیض دوستی پروردگار زمین تشکیل میشود. چرا که هزار و یک نقش مخلوقات و طبیعت، به دوست که سرآمد دوستی با هرکه است، یعنی برای رسیدن و توصل یافتن به الله متعال همه ای زیبایی ها همانند پله های رسیدن به مقصود است. کسانیکه از این پله ها خارج میشوند، به صحبت پروردگار بالا میشوند. دیگر مؤمن در این جایگاه، در هر جا و مکان با او برابر است. در چهره اش همیشه نور این رفاقت در درخشش است.

همین طور چهره های خوشبخت و پرنور وجود دارد که، برای امت مسلمه و عالم هستی هر یک سرچشمه رحمت و برکت مادی و معنوی میشوند.

مالک بن دینار حکایت میکنند:

"زمانیکه عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، چوپان های کوه:

«اداره انسانها را شخص صالحی عهده دار شده است.» گفتند.

به آنها:

«اینرا از کجا دانستید؟» گفته پرسیدند.

آنها هم:

«حتی حیوانات در آرامش و سکون هستند. . .» گفته جواب دادند.″

محمد بن عیینه (رح) هم این چنین حکایت دارند:

″زمانیکه عمر بن عبدالعزیز (رح) خلیفه بود من گوسفند داری (چرانیدن) میکردم. از برکت روحانیت و عدالت خلیفه ظاهراً گشت و گذار گوسفندان و گرگ ها یکجا دیده میشد. یک شب ناگهان حمله گرگ ها را بربالای گوسفندان دیدم. تعجب کردم. همانند این بود که دنیا ظاهراً آرامش و سکون خود را از دست میداد. از درون خود:

«باید این دوست خدا خلیفه عدل مرده باشد!» گفتم. تجسس کردم، وفات عمر بن عبدالعزیز را در آن شب دانستم.″

انسان دنیای دل خود را با چنین شخصیت های نمونه مثال که صفحات کمالات بشری را پر کرده اند باید نوازش دهد. باید در یک نگاه با چشمان بصیرت باز شده دلهای دوستان الهی درهنگام شفق سرخود را بالا کرده و آفتاب که افق را با روشنایی خویش میپوشاند،

نظر انداخت. درآسمانها باید تابلوهای رنگارنگ و گوناگون را تماشاکند. به این تابلوی ماهرانه صنعتگر حیران خواهیم ماند. به این تصاویر فانی که نشانه قدرت اوست، تمایل نشان داده، صنعت او را تبریک میگوییم. زمانیکه باچنین دقت تماشا کردیم، خواهیم دید که چقدر عبرتناك است این صورتها ومنظره های مصور شده کائینات الهی که در جلوی چشمان ما روی تابلوی هستی با قدرت بیکران رنگارنگ تصویر شده اند.به یک گل، به یک بنفشه ببینید . . . آنها زیبایی رنگ خود را از کجای این خاك سیاه میگرینند؟ در این عالم بسیار ظرافت ها، زیبایی ها، نشانه های قدرت، عجایب صنعت بیشمار وجود دارند که به حساب و اندازه آمده نمیتواند. . . کائینات برای قلب که دیده بتواند، نمای از عجایب است. زیرا همه این زیبایی ها تصویر از حسن جمال الهی است. بهمین خاطر، چشمهای که این جهان را با نظر عبرت به سیر و تماشا برآید و دلها، با دیده های پرحیرت برمیگردند.

اما حیف از اینکه عقل و منطق، بسیار اوقات در جلوی این عجایب، مثل صخره های سخت که از قطره های مرواریدی باران رحمت بی سهم و بی بهره میماند.

پروردگار مان، از تجلی های عظمت و قدرت کائینات صنعت الهیش برای قلبهای ما تفکر و احساس احسان فرماید.

زمانیکه بگونه جدی محاسبه و تفکر صورت بگیرد، دیده خواهد شد، علی الرغم اینکه نشانه های قدرت کائینات اطراف ما

را محاصره کرده اند، دلها، از اینکه بامانع نفس در حجاب گیرمانده است، در محرومیت عشق و محبت الهی میباشد. آنانیکه از این محرومیت آگاه شده نمیتوانند، شعر چنین هشدار میدهد:

این دیار غربت را دوست گفته اگر به آخرت نروی،

آنروز وصال خواهد رسید به روز دوم غربت[۳۴]. (رحمتی)

در این خصوص حضرت مولانا هم چنین میفرماید:

"ای رهگذر حقیقت، پیش از فرارسیدن آنروز، پیش از برپایی قیامت با پادشاه حقیقی دوستی برقرار کن تا، او در روز رستاخیز از دست تو گیرد. زیرا آنروز، بدون اجازه او کسی نخواهد بود که از دست تو گیرد. آنروز انسان، از برادرش، از مادرش، از پدرش، از عیالش و از فرزندانش فرار میکند."

"در آن حال دوستی حقیقی را خوب بدان و بدان که دوستی، تخم آخرین نفس است. یعنی برای روز آخرت است، برای رضای الله است."

حضرت یونس امرِ که عمر را با اسرار این محبت سپری کرد، با فریاد عشق پر از درد به دلها مخاطباً «رفیق اعلی» فرا میخواند:

بیا برویم پیش از اینکه جان برآید

۳٤ *Bu gurbetten "dost" deyip gitmezsen âhirete,*
Döner o vuslat günü ikinci bir gurbete

پیش از انکه چهره ات چین بگیرد

پیش از آنکه دشمن در میان درآید

بیا ای دل سوی دوست برویم

بیا در این دنیا مسکن نگزینیم

چون که فانیست فریبش را نخوریم

یکی بوده جدا نشویم

بیا ای دل سوی دوست برویم

بیا از این جهان کوچ کنیم

به دیار آن دوست پرواز کنیم

از هوا و هوس بگذریم

بیا ای دل سوی دوست برویم

پیش از اینکه خبر مرگ برسد

پیش از اینکه اجل یقه ما را بگیرد

پیش از اینکه عزرائیل حمله ور شود

بیا ای دل سوی دوست برویم[۳۵]

---

۳۵ *Gel gidelim can durmadan,*
Sûret terkini urmadan,
Araya düşman girmeden,
Gel dosta gidelim gönül!

این دعوت، تصویر از عشق و محبت است، که رسول خدا (ص) هنگام مرگ با زبان مبارك شان بیان شد:

"ای پروردگارم! رفیق اعلی، رفیق اعلی (بهترین دوست)."

دلهای که از این تصویر به قدر ضرورت بهرهمند میشوند، به وصال قله های دوستی الهی رسیده و در سفر ابدیت:

اَلاَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ

"آگاه باش هرآئینه دوستان خدا هیچ ترس نیست برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند." (یونس،۶۲) به راز این وعده الهی مفتخر میگردند.

یا الها! دلهای مانرا، برای رسیدن به رضای تو با رفاقت خودت معمور گردان! دوست دار، محبوب شو، خرسند باش الهی!..

آمین!..

Bu dünyada kalmayalım,
Fânîdir aldanmayalım,
Bir iken ayrılmayalım,
Gel dosta gidelim gönül!
Biz bu cihândan göçelim,
Ol dost iline uçalım,
Arzu hevâdan geçelim,
Gel dosta gidelim gönül!
Ölüm haberi gelmeden,
Ecel yakamız almadan,
Azrâil hamle kılmadan,
Gel dosta gidelim gönül!

آه وفـــا!..



وفای به الله تنها وتنها با رعایت و اطاعت از اوامر او محقق است. این وفا، قله حواس و فعلهای مربوط به اوست. چرا که آفریدگار، اوست یگانه ذات زندگی دهنده و محتاج دارنده به خود. حیات و ممات ما در دستان اوست. بناً خصوصیت رابطه داشتن با او در هر نفس و محبت با او، عالی ترین بدهی وفا و شیوه بندگی است.

آه وفـــا!..

مرحوم محمد آکف، در نکاح دخترش یکی از دوستاران که او را بسیار دوست داشته است، علی شوکی بوسنیایی را هم دعوت کرده بود. جناب استاد بزرگ به نسبت کهن سالی قدر ناوقت به دعوت میرسد و به علت تاخیرشدن از خلاف وعده کردن خود گفت. مرحوم آکف، در این جای معذرت، در عوض با یک حقیقت زیبا، با چهره متبسم و الفاظ معنی دار این گونه بیان میکند.

"از کدام خلاف وعده سخن میگویی جناب؟ نسل حاضر (نسل فعلی) این خلاف را از بسیار وقتها تصفیه کرده اند..."

حقیقت را که مرحوم با اندوه بزبان آورده و «آه وفا» گفته است، یکی از خصلت های بشری است که به آن نیاز مبرم رفته و نمیشود از آن صرف نظر کرد. در صدد بیان تحقق توانمندی این خصلت با استفاده از سخن مربوط به خارج شدن از عدم وفاکاری، مرحوم آکف در سخن سربسته ای، اگر اجتماع امروز ما را میدید خدا داند، چه فریاد کنان از این میگفت... امروز، انسانها حتی نشانه های پاک شده خوبی ها را بیاد نیآورده و اکثراً کلمه وفا را، ظاهراً مثل نام یک سمت درگوشه از استانبول میتوان دریافت.

درحالیکه وفا یکی از شعائر اسلام و یا هم از مهمترین های آن است.گرچه در نظر اسلام اساس همه اساسها ایمان است. فقط، این

یقینی میباشد که ایمان هم در عین زمان نشانه از وفاداریست. زیرا وفا رعایت عهد، یعنی در قول داده ماندن است. ایمان که از عالم روح بوده در این دنیا با صداقت نشان دادن به اقرار و تصدیق پروردگار، یعنی نتیجتاً یک وفاداری میباشد.

بنا برین وفا، تنها رعایت به عهد، یعنی در قول داده ماندن نیست. در مقابل آن ذات صمیمیت و حالت دل را نباید تغییر داد، از اقارب و برادران دینی تا مادرجان و پدرجان ما، از علما و صلحای که بوسیله آنها و تلاش های بیشایبه آنها این دین، سالم و بی نقص به ما رسیده است تا پیامبران، فعلی و یا حسی منت داری و مدیون بودن خود را با علاقه زیبا و هموار کردن بال رحمت دل، این حالت را موسم گونه نه، بلکه در روزهای خوب و بد همه عمر ادامه داد.

تمام اوصاف چون وفا، ممنونیت، صداقت و استقامت همانند یکی شدن دو روی یک تکه یکی بودن، حتی گاهی معنی عینیت را به خود می پوشانند. از نظر این دید اساسی، در عین زمانیکه معنی وفاداری را میدهد، تضاد این شیوه و حرکات هم به نام بیوفایی قبول شده است.

وفا، از اینکه یک وصف از پیامبران، اولیا و انسانهای صاحب فضیلت است، برای زندگی بشری یک صفت معنوی میباشد، که سویه انسانی را به بالاترین مقام تاج بسر میکند. بدین ملحوظ بعضی مفسرین اسلام را، علاوه بر اقرار به زبان و تصدیق به قلب، تسلیمیت بتمام قضا و قدر الهی، به وفا هم تعریف کرده اند.

آنانیکه دلهای شانرا از چشمه وفا بهره مند میسازند، آوردن نفسهای آتشین را به حال باغچه های گل معنی میدهد. چنان یک باغچه گل، که در داخل آن؛ گلهای ذکر، بلبلهای تسبیح، چمنزار های ایمان و عرفان، گلهای لطف الهی و نهرهای اعمال صالح موجود است. مکافات این چنین دل هم مناسب حال خودش میباشد که، این بهشت اعلی و جمال الله است. در پیشگاه اینگونه دلها حتی آتشهای شعله ور هم به گلستان ها مبدل میگردند. چنانچه ابراهیم (ع) لحظه که از طرف نمرود داخل شعله های کوه مانند آتش انداخته شد، خدای متعال:

يَا نَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلاَمًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ

"گفتیم ای آتش سرد شو و سلامتی باش بر ابراهیم." (الانبیأ ۶۹) با امر کردن به آتش، حال گلستان را به خود گرفته است. زیرا ابراهیم (ع) پیش از افتاده شدن در آتش، نخست آتش نفس خویش را با آب های وفا خاموش ساخته و پیامبریست که صداقت خویش را در هر صورت به خدای رحمن نشان داده است.

"أسوۀ حسنۀ" بودن فخر کائینات (ص) یعنی زیباترین نمونه از شخصیت، ظاهراً از اول تا اخیر زندگی وفا را ممثل بودند. آن نور هستی، بعد از فتح مکه پانزده روز درآن جا مسکن گزین شدند. در این میان بعضی ها ازانصار نگران شدند و به فکر اینکه رسول اکرم (ص) بار دیگر به مدینه منوره برمیگردند، در میان شان باندوه

صحبت ها میکردند. چرا که خداوند متعال به او فتح مکان که در آن تولد یافته و بزرگ شده بود را نصیب کرده بود. رسول خدا (ص) که این ناراحتی اصحاب انصارش را حس میکرد به نزد آنها رفته و:

"آن چه که گفتگو میکنید چیست؟ " گفته پرسیدند.

بعد از فهمیدن نگرانی آنها، منحیث نمونه وفا به آنها گفتند:

"ای انصار! از چنین کردن به خدا پناه میبرم. من به ممکلت شما هجرت کردم. زندگی من زندگی شماست. وفت من نیز درکنار شماست." (مسلم، جهاد، ۸۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج۲،۵۳۸)

این وفا را، هنگام مریضی وفاتشان در مسجد در آخرین دیدار به منبر برآمده و به مهاجرین:

"به شماها توصیه میکنم تا با انصار نیکو معامله بدارید. آنها جماعت من هستند، همراز و امین من هستند. وظایف که بر بالای شان آمد را به وجه احسن انجام دادند. مقابل این همه خدمات شان تا هنوز به شکل کامل پرداخت نگردیده است. (در آخرت با زیادی آن پرداخته خواهد شد.) بناً با نیک مردان انصار به نیکی معامله کنید و آنانیکه بدی کردند هم عفو کنید." (بخاری، مناقب الانصار، ۱۱) با بیان این در آخرین لحظات هم تکرار کردند.

گفته میتوان که همه پیامبران، از یک نگاه در بلاترین سطح رهبران تعلیم بشریت به وفا هستند. برای مفختر شدن به بنده که محبت الهی نصیب حالش شود، این ضرورت است تا دستورات

وفاداری را از رهبر و مرشد مان حضرت محمد مصطفی (ص) در خانه های دل خود به گونه ای استثنایی زندگی کرد. اینها را خلاصه وار اینگونه نام میبریم:

۱ـ وفا به الله که رب عالمیان است:

نخستین انسیت که نتیجه آن وفا است به الله (ج) است. زیرا خداوند متعال به روح های که در اذل آفریده است:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى

"... آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند آری! هستی..." (الاعراف، ۱۷۲) **ا**ینگونه بیان داشته است.

بیان این خصوص عهد نامه الوهیت خداوند و بیان قبول کردن بندگی انسانها میباشد.کسیکه این را قبول کرده است در اقرار خویش صداقت نشان داده، بندگی خود را تا آخر عمر به زیباترین شکل ادامه داده، وفاداری خود را نشان میدهد. چرا که برای این وفاداری تنها اقرار کفایت نمیکند. این قبولیت را یکتعداد مکلفیت های عقلی و وجدانی نهفته است. این مکلفیتها هم اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از نواهی او میباشد.

وفای به الله تنها و تنها با رعایت و اطاعت از اوامر او محقق است. این وفا، قله حواس و فعلهای مربوط به اوست. چرا که آفریدگار، اوست یگانه ذات زندگی دهنده و محتاج دارنده به خود. حیات و ممات ما در دستان اوست. بناً خصوصیت رابطه داشتن با او

در هر نفس و محبت با او، عالی ترین بدهی وفا و شیوه بندگی است. ساحران فرعون به نسبت ایمان آوردن ایشان به الله متعال از طرف او بسیار ظالمانه دست و پا در زنجیر کشیده روی شاخه های خرما آویزان شده شکنجه داده میشدند. در آن سخت ترین لحظه ها بجای "یا ربنا، ما را از این بلا نجات بده، به راحتی بکشان" گفتن، آنها:

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ

"چون بیار بما ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبایی و قبض ارواح ما کن در حالیکه مسلمان باشیم." (الاعراف، ۱۲۶) گفته دستان نیاز به آستان الهی برداشته چه وفای بندگی است.

برای چنین بندگان که نمونه وفا و صداقت هستند خداوند متعال میفرماید:

لِيَجْزِيَ اللّٰهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ

"تا جزا دهد خدا راست گویان را در مقابله راستی ایشان" (الاحزاب،۲۴) در یک آیه دیگر مؤمنین اهل وفا را این گونه ثنا میدهد:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً

"از مسلمانان مردان اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا بران پس از ایشان کسی هست که بانجام رسانید قرار داد خود

را (یعنی شهید شد) و از ایشان کسی هست که انتظار میکند و بدل نکردند هیچ وجه بدل کردنی" (الحزاب، ۲۳)

روی این حقیقت حضرت مولانا، به مسافرین عرفان در مقابل امتحان این عالم فانی که در صدد صبر و وفای به حق هستند، اینگونه از راه مجازی خطاب میدارد:

"ای بلبل! از خاطر زمستان سرد تا چه زمان فریاد خواهی زد؟ بی درنگ آیا از جفا سخن گفتن رواست؟ اگر دلت، واقعاً به یارت بسته باشد، چشمت را باز کن و شکر کن؛ از وفا سخن گوی! خار را بگذار، از گل سخن گوی! از ساقه و ریشه درخت بگذر؛ بذات او ببین! برای چه با این عالم فانی مشغول هستی؛ یا مکان که میخواهی باشی، آیا آنسوی آنسو نیست؟"

قسم فرموده حضرت مولانا، در نتیجه بی وفایی فراموش کردن منزل ابدی اصلی که در آن میبایست برگشت را با دویدن در پی هوس های گذرای بی ثبات و فانی، خسران بزرگ است. خدای مهربان برای اینکه بندگانش را از افتیدن در غفلت هشدار داده باشد، میفرماید:

"و مباشید مانند آنانیکه فراموش کردند خدا را پس خدا فراموش گردانید از خاطر ایشان تدبیر حال ایشان را این جماعه ایشانند بدکاران" (الحشر، ۱۹)

"و هرکه روگردان شود از یاد کردن من، پس او را بود زندگانی تنگ و نابینا برانگیزیم او را روز قیامت گوید ای پروردگارمن چرا نابینا برانگیختی مرا و هر آئینه پیش از این بینا بودم، گفت هم چنین آمد به تو نشانهای ما پس تو تغافل کردی ازان و همچنین امروز تغافل کرده شود درحق تو" (طه،۱۲۴-۱۲۶)

طبق فرموده قرآن هرکه در این دنیا فانی به پروردگار عالمیان وفا نشان دهد، در آخرت هم وفا خواهد دید. زیرا عالیترین وفا بذات به الله متعال مربوط میباشد:

"... و کیست وفاکننده تر به عهد خویش از خدا.."(التوبه، ۱۱۱)
خطاب الهی هم این را بیان میکند. وقتیکه چنین است، برخلاف همه اینها آنکه خداوند را فراموش میکند و در غفلت های دنیایی غرق میشود، در آن روز هولناك قیامت حتی به کوچکترین خوبی و کمك نیازمند شود، عوض این بیوفایی خود را بسیار به شکل درد آوری خواهد پرداخت. زیرا وفا نخست باید در بندگی باشد، یك وصفیست که در دوستی و از جمله در تمام خصوصیت های که میجوییم و آرزو داشتن آنرا داریم، عوض آن نیز وفاست. حضرت مولانا این نکته را چه خوب بیان میکند:

"همه خصوصیات چون عشق، محبت، دوستی به وفا بسته هستند و همیشه کسی را مجویند که وفادار است. آنها به دل بی وفا هرگز نزدیك نمیشوند."

"قلم: «وفا مقابل وفا؛ جفا مقابل جفاست. » گفته نوشت و مرکبش نیز خشک شد."

"یک پادشاه، کسیکه به او خیانت بکند، حتی او اگر پسرش نیز باشد، سر او را از تنش جدا میکند. اما اگر یک غلام هندی به پادشاه وفا نشان بدهد، دستها آن بنده را « زیاد عمر ببینی» گفته کف میزنند. . . اعتبار را که او دارد صدها وزیر دیده نمیتواند. "

"غلام هم؛ اگر در درب حتی چون سگ وفادار باشد، در دل صاحبش برای آن سگ صدها رضایت، صدها احساس مأمونیت سبز میشود. صاحبش آن سگ را با محبت نوازش میکند. . ."

۲ـ وفا به حضرت رسول اکرم (ص):

بعد از وفاداری به حضرت حق علوی ترین و لازمی ترین وفا، متوجه جناب سرور کائینات حضرت محمد مصطفی (ص) میشود. این وفا با "امتی، امتی" گفتن در محضر الله در نیاز هایش و تضرع هایش به رسول خدا (ص) است.

این وفا که با عمیق نگری در محبت و عشق به رسول شروع میشود، با پروانه شدن در دایره سنتهای او ممکن است. آن پیامبر عالی مقام که، ما را به الله میکشاند، با ارشاد در مقابل زندگی و مرگ یگانه قندیل روشنی بخش راههای بی انتهای سعادت ما شده است. این احادیث شریف چه با عبرت است که وفا را به او و مقابله او با این وفا را تعریف میکند:

در غزوه احد در مرحله بعدی که نبرد بر علیه مسلمین برگشت کرد، مشرکین با همه قوت که داشتند، حمله ور گشته و تنها قصد کشتن رسول خدا (ص) را در سر داشتند. آن طوریکه دندانهای مبارک سرور عالم (ص) را صدمه زدند. در آن هنگامه هولناك در کنار پیامبر اکرم (ص) وفاداری و فداکاری اصحاب کرام هر یك نمونه بی نظیر بودند. یکتعداد وجود خود را به او سپر میکند، یکتعداد در دستان خود را در برابر تیر ها قرار میدهد، یکتعداد هم با پرتاب کردن تیرها بسوی دشمن تلاش پراکنده کردن آنها را میکند. روایت است آنروز در مقابل مشرکین هزار تیر درکنار رسول خدا (ص) پرتاب شده است، حضرت سعد بن ابی وقاص هم، چنان غیرت جانسپارانه نشان میدهد که رسول خدا (ص) در برابر این وفاداری و فداکاری به او این گونه صدا میزند:

"مادرم و پدرم فدایت باشند، ای سعد!"

حضرت علی (کرم الله وجهه) میگویند:

"من، به غیر از سعد بن ابی وقاص (رض) دیگر کسی را نشنیدم که نبی اکرم (ص) به او لفظ «مادرم و پدرم فدای تو باشند» را گفته، مخاطب قرار داده باشد." (بخاری، جهاد، ۸۰؛ مسلم، فتح الصاحبه، ۱۸۷۶/۴۱)

در یك مثال دیگر:

در روز حدیبیه رسول اکرم (ص) حضرت عثمان (رض) را سفیر خود به مکه فرستاده بودند. حضرت عثمان (رض) به مشرکین

نیت تنها عمره بجا آوردن مؤمنین را گفتند. اما مشرکین برای آن سال اجازه ندادند. به حضرت عثمان (رض):

"اگر می خواهی اکنون میتوانی طواف کنی!.." گفتند.

اما در کنار آنانیکه خود را فدای خدا (ج) و رسول گرامی (ص) او کرده بودند، یکی هم حضرت عثمان (رض):

"تا زمانیکه حضرت پیامبر (ص) طواف نکرده باشند، من طواف کرده نمیتوانم! من بیت الله را تنها به دنبال او طواف خواهم کرد. در جای که او قبول نشود من هم نمیباشم!.. گفته صداقت خود را به حضرت رسول اکرم (ص) معلوم کرد."

آن دقیقاً زمان بود که رسول خدا (ص) از اصحاب شان جهت حادثات پیش آمده بیعت اخذ میکردند. برای اینکه حضرت عثمان (رض) درآن جا حضور نداشتند، در آخر بیعت رسول الله (ص) با گذاشتن یک دستش روی دست دیگر:

"الهی! این هم بیعت عثمان است!" فرمودند. (بخاری، اصحاب النبوی،۷؛ ترمذی، مناقب، ۱۸)

این الطاف پیامبرانه را که حضرت عثمان (رض) مفتخر گشتند، با شرط وفا و صداقت شامل حال همه امت است. ما هم با وفای دل مان قلباً با اصحاب کرام که در بیعت الرضوان بودند، اشتراک کرده میتوانیم و:

"هر آئینه آنانیکه بیعت میکنند با تو، جز این نیست که بیعت میکنند با خدا، دست خداست بالای دست ایشان، پس هرکه بشکند عهد پس جز این نیست که میشکند بضرر نفس خود، و هرکه تمام کند آنچه بران با خدا عهد کرده است، پس خواهد داد او را مزد بزرگ" (الفتح، ١٠) و به مژده های این آیه مبارکه نایل آمده میتوانیم.

برای رسیدن به این، او را مناسب حالش دوست داشته و راه وفادار ماندن به او در قرآن کریم:

اَلنَّبِىُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

"پیغمبر سزاوارتر است به تصرف در امور مسلمین از ذات های ایشان. . ." (الاحزاب، ۶) در این آیه مبارکه بیان شده است.

عاشقان پیامبر در چهارچوب این و مشابه این بیانات وفا و همبستگی، از موی و محاسن مبارک فخر کائینات تا قدم مطهر ایشان هر امانت او را تاج سر خود ساخته اند. از خرقه او تا عصایش، از شمشیر او تا تیر هایش، و تا مهر شریفش امانت های که تا امروز دست به دست رسیده اند، با چنین حسّیات ادامه داشته و هر چیز که به او مربوط بوده، چون امانت مقدس تلقی شده است. در این راستا اعتنای خاص عثمانی ها، حرمت و وفای آنها، داستان زبانهاست. طوریکه، بعضی متفکرین افتخار یافتن دولت عثمانی را به یک دوره شش صد ساله با شکوه و عظمت را علاوه از تابعیت قرآن و سنت

به احترام چشم خیره کننده آنها به امانت های مقدس که هر یک از رسول خدا (ص) به امتش یادگار بجا مانده است، میدانند.

۳ـ وفا به بزرگان دین:

هر مؤمن مجبورست که در برابر بزرگان دین هم، وفاداری داشته باشد. اوامر و نواهی را که از الله (ج) و رسول الله (ص) آورده اند، بزرگان اسلام هستند که به ما قندیل های روشنایی بخش دو جهان و اخلاق زیبا را منتقل میکنند. اجتماع ها، با ارشادات و تعلیمات آنها استقامت میگیرند و با تزئین کردن جهان معنوی شان به پیش میروند. به همین خاطر است که:

"مرگ عالِم ها مرگ عالَم هاست..." فرموده شده است.

از طرف دیگر پروردگار سبحان:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

"ای مسلمانان بترسید از خدا و باشید با راستگویان!" (التوبه،۱۱۹)

بعضی مفسرین کلمه راستگویان را، اهل صداقت، یعنی صاحبان وفا معنی داده اند و آیت را:

"در راه ایمان و اسلام با اهل وفا یکجا باشید و شما هم از اهل وفا باشید که، در دنیا و آخرت به فلاح برسید!" نیز اینگونه تفسیر کرده اند.

٤ـ وفای به مادر – پدر و اقارب – خویشاوند:

حق پدر و مادر، از موضوعات که بیشترین تأکید روی آن صورت گرفته است. خدمت به آنها، سخنان زیبا و تکریم، بخصوص زمانیکه ایشان محسن میشوند، از دین های اولادهاست. در قرآن کریم بعد از عبادت الله به محبت و خدمت با والدین تأکید صورت گرفته است. جناب حق (ج) میفرماید:

"و حکم کرد پروردگار تو که عبادت کنید مگر خودش را و بکنید با پدر و مادر نیکو کاری، اگر برسد نزدیک تو بکلان سالی یکی از ایشان یا هر دو، پس مگو ایشان را اُف و بانگ مزن بر ایشان و بگو با ایشان سخن نیکو و پست کن برای ایشان بازوی تواضع را از جهت مهربانی و بگو ای پروردگار من ببخشای برایشان چنانچه پرورش کردند مرا در خوردسالی" (الاسرأ ۲۳- ۲۴)

زندگانی مبارك رسول اکرم (ص)، مملو ست با بسیار نمونه های وفاداری:

مادر حضرت علی (رض) فاطمه بنت اسد (رضی الله عنها) در سالهای جوانیش مثل مادر حقیقی خدمت رسول اکرم (ص) را کرده بود. زمان وفات این زن صالحه رسول الله (ص) کنار جنازه اش آمد، به پیش پاهایش نشسته و خدمت فداکارانه او را در نزد پروردگار شاهدی داده فرمودند:

"ای مادرم! خداوند به تو رحمت کند. تو، مادرم بعد از مادر تنیم بودی. خودت گرسنه مانده مرا سیر میکردی، خودت نپوشیده مرا میپوشاندی، خودت از غذاهای خوشمزه دست برداشته مرا میخوراندی و مادام که این را میکردی رضای خدا و دیار آخرت را آرزو میکردی."

بعداً رسول الله (ص) سه مرتبه غسل دادن جنازه اش را فرمودند. نوبت چون به آب که در داخل خود خوشبو دهنده کافور دارد، رسید. رسول خدا (ص) خود با دستان خویش بر بالای آنها ریختند. بعداً پیراهن خود را کشیده به او پوشاندند. جنازه با این پیراهن تکفین شد.

نوبت چون به کندن لحد رسید، رسول خدا (ص) لحد را با دستان خویش کنده و خاکش را با دستان خویش بیرون ساخت. بعد از خلاص کردن این کار پهلو به بالا روی لحد دراز کشیدند و چنین فرمودند:

"دوباره زنده کننده و ممات دهنده خداوند است. او زنده ایست که هرگز نمی میرد. (الهی!) به مادرم فاطمه بنت اسد" مغفرت کن. حجت خویش (کلمه توحید را) به او تلقین فرما و قبر او را فراخ گردان. به حق پیامبرت و دیگر پیامبران (دعایم را قبول کن). هرآئینه تو ارحم الرحمین هستی.

بعداً رسول خدا (ص) برای جنازه چهار تکبیر آوردند، به تعقیب آن با حضرت عباس و ابوبکر (رضی الله عنهما) یکجا بذات خودش جنازه را به لحد سپردند. (طبرانی، مجموع الکبیر، ۲۴، ۳۵۱-۲)

در زندگی نمونه وار رسول خدا (ص) این گونه مثال های بی نظیر حس وفاداری بسیار زیاد پیدا میشوند که، تا قیام قیامت برای همه انسانها حکم فضیلت های بی مانند را دارند.

چنانچه بعد از غزوه حنین یک هیئت از طرف قبیله ای هوازن، با معلوم کردن مسلمانی شان به محضر رسول الله (ص) آمده و آزاد کردن اسیر های خویش را خواستند. از میانشان یکی:

"مادر شیری تو و همچنان مربی ایام خورد سالی تو در میان ماست!" گفته به ایشان خطاب کرد.

سپس رسول الله (ص) با یک حس وفاداری:

"اسرای که به من و به فرزندان عبدالمطلب گیر افتاده اند، به شما برمیگردانم." فرمودند.

اصحاب کرام هم برای نصیب شدن از چنین فضیلت با خوشی دل:

"ما هم اسرای خود را به رسول خدا (ص) هبه کردیم!" گفتند.

این گونه بود که در آن روز شش هزار اسیر بدون هیچ خواسته دنیوی آزاد گردیدند. در نتیجه ای فضیلت بی مانند همه هوازن ها، همه با هم اسلام را قبول کردند.

بعد از پدر و مادر، محبت و وفا به خویش و اقارب میآید. خویشاوندی به دو گونه میباشد. یکی آن در معنی عمومی قرابت ایمان و فضیلت است. دیگر آن قرابت خصوصی که روی نزدیکی اقارب بودن است. در اصطلاح اسلامی به خویشاوندی (الوالارحام) و به بازدید از اقارب هم (صله رحم) گفته میشود. قطع رابطه از اقارب؛ یک رفتار بد، ناپسند و گناه است. بنابراین:

"در مجلس که انسیت میان اقارب قطع باشد، به آن مجلس رحمت فرو نمی آید." فرموده شده است.

دین ما هم به خویشاوندان از هیچ خوبی و قرابت دریغ نکردن را امر و از خویشاوندان دور تا نزدیک برای همه درجه وار حق و حقوق رعایت شونده را تعیین کرده است. این امر و تعیینی را چون وظیفه زندگانی بر دوش ما گذاشته است.

تشکیلات خانواده و نشانه های خویشاوندی از عجایب تجلیات الهی است. بیگانه ها را در سایه نکاح به هم جان و جگر میسازد، آنها را به شکل خویشاوندی مثل شاخه های محبت روابط زمردین و جلوه های خویشاوندی میبخشد، که این از لطف و احسان پروردگار است. قطع کردن از این باغ های خویشاوندی، بی وفایی بسیار ناپسند

است. دوری های ظاهری، باعث شدند تا ازدواج آدم (ع) و هوا(ع) صورت بگیرد. نشاط تقوی و حواس و فضایل وفا، روی افکار و اندیشه های اصل و نصب یقیناً است.

سعادت دنیا، با رابطه اسلامی خانوادگی و خویشاوندی قوت میگیرد. صمیمیت دنیایی و دوام این صمیمیت در حس وفاداری نهفته است، که این خود سعادت آخرت را مژده است.

وفا تنها عبارت از آنچه را که نشان داده به حساب گرفتیم نیست. بویژه وفای دوستان و برادران دینی خود را باید در دل جا داد. از طرف دیگر وفای به اجداد، وفای به زنده ها و مرده های ما، وفای به خاك و وفا به همه امانتهای جامعه، وفای مستحکم شخصیت ها و انسان های ویژه است.

این را باید دانست که حس تقوی و شعور وفا در بنده، به نابود کردن مرز های الهی و ویران شدن قلعه محبت راضی نمیشود. در غیر آن نفس، با جهت گیری در مسیر نفاق و غفلت دل را از خندق به خندق میکشاند. چنانچه بسیار قبیله ها که مورد غضب الهی قرار گرفتند، مسبب هلاکت شان در عهد خود با خدا (ج) پابند نبودن شان بود. آنها، وفای به عهد، دین انسانیت و هر آنچه لازمه این دین بود را از یاد بردند. باین گونه با محروم ماندن از علم و فهم، معرفت و تفاهم به هلاکت رسیدند. حال آنها عبرت سایرین، درس به آینده ها و تذکر برای متقی ها دانسته شده است. در آیه مبارکه بیان میشود:

"و نه یافتیم در اکثر ایشان وفا بعهد . . ."(الاعراف، ۱۰۲).

در این حکایت از حضرت شیخ فریدالدین عطار در مورد آنانیکه بی وفایی کرده، نعمات خداوند را به فراموشی می سپارند و اسیر تمایلات ساده نفاسنی میگردند، چه زیبا این حالت را به تصویر میکشد:

یک سگ شکاری که بسیار جلب توجه پادشاه شده بود. در شکار کردن زیاد مهارت داشت. پادشاه به او بی نهایت ارزش قایل شده در هر سفر شکارش قطعاً او را در کنار خود میداشت. تسمه اش را از جواهرات آراسته، در پاهایش حلقه های از طلا ونقره ساخته، پشت او را هم با شال اطلس نقره ای پوشانده بود.

یک روز پادشاه، هنگامیکه همراه درباریانش به شکار میرفت او را نیز همراه خود داشت. تسمه ابریشمی او در دستش، در بالای اسب بسیار باغرور و هیبت به پیش میرفت و بسیار خوشحال بود. اما ناگهان چیز این نشاط را از چشمانش گرفت. سگ بسیار دوست داشتنی او، در حالیکه پادشاه را فراموش کرده با چیز دیگر خود را مشغول داشت. پادشاه از اینکه محزون شده تسمه طلایی را اگر چه بسوی خود کشید اما سگ عناد ورزید؛ به جویدن استخوان مصروف شد. پادشاه در برابر این حالت از حیرت و غضب با صدای بلند داد زد:

"در محضر من، مرا فراموش کرده با چیز دیگر خود را مشغول میدارد! این چطور ممکن است!." گفت.

بی نهایت افسرده شد. این نمک نشناسی، بی وفایی و بی احساسی او روی پادشاه بسیار اثر گذاشت. حتی یک سگ هم باشد، او را معذور ندیده بخشوده نتوانست. در مقابل آن همه عزت، احسان و اکرام پادشاه، فراموش کردن او در یک لحظه، این یک مسئله عفو کردنی از بابت دل شکستاندن و وفا را صدمه زدن نیست. باغضب:

"راه بدهید به این بی ادب!" گفت.

سگ معنی این خشم را پی برده؛ تنها، بی کس و کوی در دشتها آواره گشته و چیز برای کردن باقی نمانده بود. طوریکه اطرفایانش به پادشاه:

"جناب سلطان، همه جواهرات، طلا، نقره و هر چیز دیگر که است، ازش برمیدارمیم و رهایش میکنیم." بعد از این گفته ها پادشاه:

"نخیر! بگذاریدش آنطور برود!" گفت.

همچنان علاوه کرد:

"بگذاریدش آنطور برود! آنطور برود هم، تنها، افسرده و بی کس، در دشت ها؛ آواره، گرسنه و تشنه بماند؛ بگذارید رنج این همه لطف و اکرام را دوامدار بکشد!..."

با نداستن این همه نعمت که از جانب پروردگار ارزانی بندگانش شده است را، با دنبال کردن منفعت های فانی، سفلی و پست در بی وفایی و عدم فداکاری گذاراندن، برای سایرین اگر گوش فرا نهند

بسیار عبرتناک است. کسیکه به چنین حال دچار شود، در نهایت عبث و خالی بودن همه دلبستگی های فانی دنیا را خواهد دید، اما آنگاه هر چیز دیگر تمام است. حضرت مولانا میفرماید:

"بی وفایی، درحالیکه حتی برای سگها لکه و عیب باشد، چطور امکان دارد در حالیکه تو انسان باشی و بی وفایی در بیاری؟" بناً بزرگان، به راهراوان حقیقت چنین صدا میزند:

"هم از حال غافلان هم از حال صالحان به حد اعظمی عبرت گیر و سعی بندگی را کن که به الله (ج) وفادار باشد!"

بلی همه این مسئله اینست: تنها یک بنده باوفا شدن.

بینهایت شکر خدای رحمن را که ما را در کنار چنین بنده برای سالها شرف حضور بخشید. این شخصیت استثنایی، در ۱۹۹۹ ماه تموز (میان ماه سرطان و اسد) به رحمت ایزدی پیوسته، در مزار صحرای جدید مدفون شده، پدر محترمم **موسی افندی** ـ قدیسه سیرروح ـ است.

پدرمان و استادمان تمثیل کننده کامل این عصر با خوء گیری از شخصیت والای حضرت ابو بکر صدیق(رض)، در میان دوستدارانش بنام (**صاحب الوفا**) معروف است. این تعبیر برای این ذات عالی بی شک، بیجا استفاده نشده است. زیرا آن دوست حق، عابده صداقت و وفا، همه عمر خود را در افق دل، چون خورشید دلها و هلال شبهای مان بود. او قطب استقامت و سلطان عرفا بود.

او همه چیزهایی را که در راستای وفا و صداقت بیان کرده ایم را در سینه جمع کرده و به همین دلیل بنام (**صاحب الوفا**) یاد شده غنچه گل وصال بود. با گذشت این همه وقت از وفات ایشان، زخم های فراق ایشان هنوز هم در دلهای مان تازه است. بالعکس تپش های فراق در خانه های دلمان شدت گرفته است. زیرا آن اقلیم دل سراپا وفای بینظیرش، برای ما همواره تعلیم گاه صداقت، همبستگی، عشق و محبت بوده است.

خداوند متعال زمانیکه بنده ای خود را به شرف مفتخر میگرداند، برای او استعداد آنرا نیز لطف میفرماید. زمانیکه از این جهت دیده شود، کمالات ظاهری و باطنی شخصیت موسی افندی، از هر جهت قابل مشاهده بود. او حتی واقعات و حادثات سخت و دشوار را تا باریکترین جزئیاتش با فراست عمیق، فهم و حساسیت ظریف تثبیت میساخت.

گلهای نادیده ای که در اقلیم وفای او به نمایش میرسید، قرنفیل ها، نرگس ها و سنبل ها زیبایی های هستند که خزان را نشناخته و باغچه های دلمان را سرسبز میسازند. حالات چون صداقتش به الله (ج)، چنگ زدنش به کتاب و سنت، با انفاق های انجام داده اش تصاحب امانت اجداد، معامله و علاقه مندی اش به اقارب و دوستها، حتی به دوستهای دوست ها، تلاش هایش در خدمات خیریه و غیره پر از لطافت بیشمار اوست؛ همواره برای ما در "بزم اِلست" در

خصوص چگونگی بجای آوردن عهد به الله (ج) زیباترین نمونه هاست.

تعدادی از عواطف بیشمار وفای موسی افندی را بیان می کنیم:

او در اجتماع میان محاسن سفیدان و اجنبی های که وفا را حرام خود کرده و آنها را ترک کرده و با همه مشکلات به حال خود گذاشته بودند، بی نهایت با عواطف و احساسات برخورد میکرد:

"برای ما ایجاب میکند تا این بینوایان را در خانه خود سرپناه بدهیم. اما در انجام این مقتدر نیستیم. پس مجبور به انشأ «خانه آرامش» هستیم." گفته با چند نزدیکانش یکجا این مفکوره زیبا را در عمل پیاده کردند. گاه گاه با بازدید از بینوایان به رفع مشکلات آنها می پرداختند.

دل او حتی برای گربه های باغچه هم گسترده میشد، آنها را باوصاف شان اسم گذاری میکرد و در برخورد با چوچه های آنها صداقت و مرحمت را مدنظر میداشت، با هر کدام به گونه های متفاوت رفتار میداشت.

در سنین نوزادی من، پرستاری که به امورم می رسید بعد از ۵۵ سال با جستجو پیدا کرده و به او عزت و یاری رسانده اند.

مخصوصاً وفای او به جناب استادش **سامی افندی** ورد زبانها بود. در عید ها نخستین مکان که به دیدار میشتافت، خانه سامی افندی بود. باز هم اولین قربانی را بنام او ذبح میکرد. بخصوص ختم

های را که بروح معزز او انجام میداد و هر سال از طرف دوستدارانش برای استاد خویش ده ها هزار ختم شریف را تکمیل کرده و دل باوفایش را بیشتر از بیش ممنون میساخت.

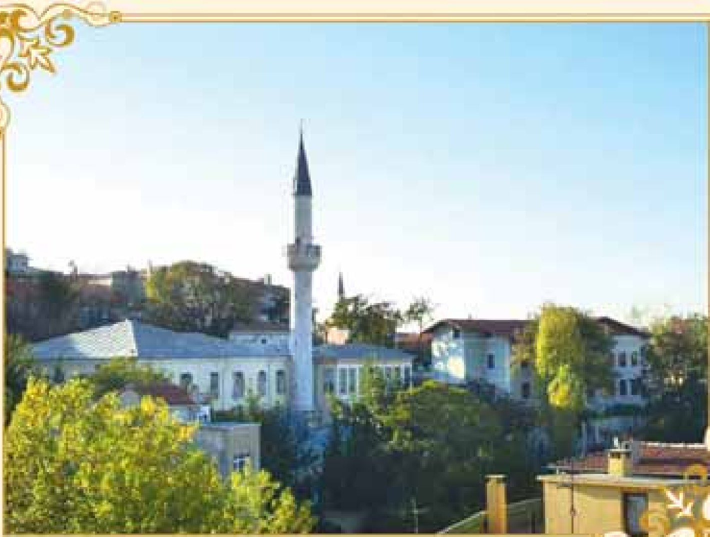
خلاصه او با رفتار و زندگانی که همه یک عمر را فرا گرفت به ماها، «لازمه وفای دوستداران چه بوده و چطور باید بود را» همانند ابوبکر صدیق (رض) چون آموزگار عشق و محبت آموختانده رفت. حال چون سخن به اهل محبت مانده باشد، چون پیامبر غنچه گل، در خاک وفا عشق و محبت را رویاندن است. . .

پروردگار سبحان به همه ما احسان فرماید!

بارالها! با احسان کردن حال آن «صاحب الوفا» به دلهای ما، ما را در زمره صلحا نایل فرما! در اعمال ما صداقت و صمیمیت لطف کرده همه ما را وارثین نعمت بهشت خویش گردان! از نسل ما و از ذریه ای ما اولاد های که نور چشم ها و سرور دلها، سرتاج متقی ها احسان فرما! همه ما را در برابر خودت، به رسولت، به پدر و مادر، به اقارب، به همه اهل ایمان، به وطن و ملت و امانت های دیگر وفادار بدار! در هردو جهان هم زندگی کردن در اقلیم شریف رضایت را نصیب فرما!

آمین!. .

یـک مســـلمان الگـــو!؟



اولیای خدا، از اینکه در تحت تجلی محبت و عشق الهی هستند، همه تمایلات نفسانی، همانند سوختن کاغذ سوزان در تحت ذره بین، عمر خود را در وجود آنها تمام کرده است. برای اینکه در چنین مرکز جاذبه نورانی قرار دارند، دیگر انسانها بگونه غیر ارادی در تحت زیبایی های پرنور آنها قرار میگیرند.

یک مسلمان الگو!؟

برای هدایت شدن بندگانش خداوند متعال (ج)، از میان انسانها، مردان صالح که آفرینش استثنایی داشته شخصیت الگوی دارند، منحیث رهبران و پیشوایان مؤظف ساخته تا برای به سعادت رسیدن بندگان الهی با آنها همکاری کنند.

انسان از دید آفرینشش حیران شخصیت و الگو بودن است. یعنی برای استقامت گیری او به حق و حقیقت و در تربیه روح او به مثال فعلی نیاز است تا بالای عقل و دلش اثر بگذارد. به همین خاطر است که خدای رحمن، تنها با کتاب نه، بلکه برای ارشاد بشریت شخصیت های الگوی را که از هر حیث بالای شان اثر بگذارد، یعنی پیامبران را فرستاده است. انبیأ و اولیا آن شخصیت های هستند که، حتی دشمنان شان هم به آنها وصف ناپسند را گذاشته نتواسته اند. بسیار انسانها در این راستا با حق و حقیقت آشنا و مشرف به ایمان شده اند. چنانچه اصحاب کرام به شخصیت و الگوی جناب رسول اکرم (ص) حیران مانده و چون پروانه ها اطراف ایشان را فرا گرفته اند. انسان های وحشی نما از گور کردن نوزادان دخترشان با دیدن ایشان آب شده و در عوض، جای آن انسانهای وحشی نما شخصیت های الگوی تاریخ اسلام زاده شده اند.

بناً مهمترین وصف آنانیکه در راه ایمان، اخلاص و تقوی قدم میزنند، باید برای پیامبرش شخصیت مناسب امت او ظاهر شود. مؤمنین که چنین خاصیت را دارا اند، ظاهراً هریک مغناطیس هدایت میشوند. و آنانیکه از این محروم اند، بدون اینکه فرق کرده بتوانند حتی براه که آنانرا از راه هدایت بکشد، سوق خواهند گرفت. این حقیقت را حضرت مولانا اینگونه حکایت میکند:

"در زمان جناب حضرت بایزید بسطامی، آتش پرست زندگی میکرد. روز یک اهل ایمان به میگوید: «چه میشود مسلمان شوی تا به فلاح برسی؛ شرف و جایگاه بدست آوری. . . »

آتش پرست چنین جواب میدهد:

«ای آنکه مراد به فلاح رسیدن مرا میکنی! هر اندازه که در دهن من مهر مستحکم هم باشد، اگر ایمان خویش را آشکارا بیان کرده نتوانم هم، پنهان و پنهان من به ایمان بایزید باور دارم. چرا که در او یک زیبایی و ویژگی خاص نهفته است. من هنوز به دین، به ایمان دل ندایم، اما به عظمت ایمان او حیرانم. او از هرکه متفاوت، ظریف، زیبا روح، لطیف، پرنور و یک نمونه بزرگ انسان است.

اگر مرا به ایمان که دعوت میکنی، آن ایمان شما باشد، من در آن ایمان نیستم. . . زیرا مرا نه به ایمان شما میل است و نه هم خواهش. چرا اگر کسی را در دل به ایمان آوردن هزاران آرزو باشد، به دلیل سختی و بد کرداری شما اراده اش میشکند و آرزویش

میماند. دیگر میل به ایمان آوردن را هم در خود نمی بیند. زیرا او در شما از اسلام تنها یکه نام، ظاهراً یک نشانه خشک را دیده است. این وضعیت شبیه به دشت های بی آب است که در بالای آن؛ گل، میوه و یا سبزه رویاندن عجیب و بی معنی باشد. . .

در آنچه که من دیده توانستم، تمام جاذبه و نورانیت ایمان در ایمان بایزید است. یک زره ایمان او، روی یک قطره بریزد، آن قطره به حال اقیانوس در میآید.

اما ایمان شما، برای اینکه در پوست است، به اسارت ریا و نمایش رفته است. یک باور گذرا، همانند مؤذن بی روح و بد صدایست که، بجای فرا خواندن فرار میدهد. یعنی ایمان شما، به باغچه گل داخل شود، به گلها خار میشود و آنها را خشک میکند.

اما آفتاب ایمان حضرت بایزید، از آسمان فیض روح مبارک او زاده میشود، اگر به این عالم بدرخشد، این دنیا بی ارزش، تا مغز زمین زمزد میشود، به جنت برمیگردد؛ دنیای دل مؤمنین هم منبع فیض میشود. از همین خاطر ایمان و صدق بایزید، اشتیاق و حسرت را بیدار ساخت. . . »"

تأثیر شخصیت والای بایزید بسطامی روی آتش پرست، تصویر عبرت است برای کسانیکه دین را تلقین میکنند!..

آن دوست خدا این شخصیت عالی را با چه انشأ کرد؟ بی شک با محبت و دلبستگی به الله و رسول او (ص). . . شیوه دید مخلوقات

با نظر الهی، یعنی با شرف یافتن به تجلیات «شفقت لخلق الله» . . . این مثال ها هم از دید به تصویر کشیدن دنیای دل اولیای خدا بایزید، بسیار پر عبرت است:

ـ قدیسه سیر روح ـ بایزید بسطامی، در جریان یک سفر در زیر درخت بعد از کمی استراحت کردن به سفر ادامه میدهد.

در راه، گذشتن چند مورچه را بالای توبره ها از جای که مقدار خوابیده بود، دید. برای محروم نکردن آنها از دیار شان و به آنها زندگی غربت را نچشاندن، از این همه راه برمیگردد، بجای که استراحت کرده بود آمد، مورچه ها را در جای اولیه شان گذاشت.

بایزید بسطامی لحظه هم فرا میرسید که از محبت الهی بسیار اساس و دقیق میشد، از خالق تا هر یک از مخلوقات در سینه اندیشه حس میکرد.

روز، در پیش روی او مرکب را آنقدر لت و کوب کردند که، از پشت حیوان خون روان شد. آندم از ساق پاهای حضرت بایزید هم خون به جاری شدن شروع کرد. . .

این حال انعکاس از اخلاق حمیده رسول اکرم (ص) است:

رسول خدا (ص) در مدینه، در میان نخلستان ها برای استراحت و تفکر، در باغ یک انصاری مهمان شد. یک شتر که در آنجا بود، زمانیکه رسول خدا (ص) را دید، ناله کرد. مثل انسان از چشمانش اشک ریخت. حضرت رسول اکرم (ص) هم به شتر نزدیک شدند،

اشکهایش را پاک کرد، با نوازش حیوان را سکون بخشید. بعد از آن به صاحب شتر:

"در حق این شتر که خداوند آنرا در ملکیت تو قرار داده است، آیا از خدا (ج) نمیترسی؟ ببین، او به من شکایت کرد. تو او را گرسنه میسازی و با زیاد کار کردن او را خسته میسازی." به این شکل هشدار داد. (ابو داوُد، جهاد، ۴۴)

همانند بایزید دیگران هم، که از اخلاق پیامبر نشأت گرفتند، برای اینکه به قلبهای سلیم دست یافته باشند در هر حال دنباله رو راه رسول خدا (ص) بودند. در حقیقت آنها و آنهایکه رد پاهای آنها را تعقیب میکنند هم، در هر حال شان هر یک الگوی اهل ایمان هستند. تبسم هایشان به دلها همانند فصل بهار سرور و آرامش میبخشد. دیده هایشان به روح ها همانند باد های دریای نشاط میآفریند. با سیماهای پرنور خویش همواره الله را بیاد میدهند. زیرا آنها، همیشه از رسول خدا (ص) تصویر و فیض میگیرند. این مثال، این تصویر و فیض را چه زیبا بیان میکند:

افسر ارشد دولت عثمانی، شوهر یکی از مریده های حضرت مولانا، گورجو خاتون به قیصری[36] تعیین بست میشود. گورجو خاتون، عین الدولهٔ نقاش و رسام نامی قصر سلجوقی را، بنزد حضرت مولانا جهت اینکه تصویر او را بطور مخفی نقاشی کرده

۳۶ شهری در ترکیه

به او بیآورد، میفرستد. رسام بگونه غافلانه به حضور حضرت مولانا مشرف میشود و وضعیت را به ایشان حکایت میکند. او هم با تبسم:

"به تو آنچه را که امر شده است به گونه که آرزوی آنرا داری بجا آورا!" میگوید.

نقاش به نقاشی کشیدن شروع میکند. اما درنتیجه چهره طرف مقابل را با نقاشی بی ارتباط دیگر آمیخته، دوباره شروع به نقاشی میکند. به این شکل نقاش در جریان نقاشی خود شاهد بیست بار تغییر قیافه دادن حضرت مولانا میشود. ناتوانی خود را می فهمد و مجبور از صرف نظر کردن این کار میشود. زیرا هنرش در زیر نقاشی های خودش گم شده است.

این حادثه رسام را بیدار میسازد؛ در حیرت، دهشت انداخته غرق فکرهای عمیق کرده و سیاح عالم نفسانی میشود. در ای حالش رسام با خود:

"ولی یک دین که این طور باشد، که میداند که نبی او چگونه است؟" گفته. . .

در یک مثال دیگر:

مرحوم سامی افندی و پدرم موسی افندی ـ قدیسه سیر روح ـ از بورسا[۳۷] به سوی استانبول[۳۸] برمیگشتیم. در یالووا[۳۹] برای سوار شدن

۳۷ شهری در ترکیه
۳۸ شهری در ترکیه
۳۹ نام محل

به کشتی بخار همراه نقلیه خود به نوبت ایستادیم. شورش راننده ها و سرو صدای وسایط را اجازه ندادند، کدخدای روستایی به اینکه وسایط به نوبت داخل کشتی شوند، جایی برای توقف به نقلیه ما هم نشان داده چشمش به سامی افندی و موسی افندی خورد. متعجب شده حیران ماند. بعداً نزدیک شد. از پنجره موتر داخل را به دقت بیشتر نگاه کرد.؛ نفس عمیق کشیده گفت:

"آی خدای من، چه دنیای عجیب! چهره ها است مثل ملک... چهره هایی مثل نمرود است..."

این حال، بی شک بی هیچ سخن تنها با چهره میتوان به زیباترین شکل برای خدا دعوت کرد.

این وجیبه که منحیث یک مؤمن بر دوش ما هم است، با بهره مند شدن با دریاهای دل این بندگان صالح خوشبخت، میتوان شخصیت انسانی خود را اعمار کرد. بالخصوص در این راستا انسانهایکه در حین راه رفتن برابر این افراد میآیند، یعنی برای مقناطیس هدایت شدن نیاز است تا به داشتن یک شخصیت و خصوصیت عالی بیشتر نیاز است. زیرا همانند تعقیب کردن دوتایر عقبی از دو تایر پیش رو انسانها هم، از الگو های پیشین دنباله روی کرده زندگی میکند.

دوام نظام جهانی و قیام ساختار اخلاقی تنها با عرفان، یعنی با ژرفنگری قلبی ممکن است. صلحا، همانند آفتاب های رحمت افق سعادت و آرامش یک مملکت هستند. انسان های غافل هم، حفره

های تاریکی و ظلمت هستند. بیانات احمد جودت پاشا این حقیقت را بگونه بسیار بارز ابراز میدارد:

"از خلفای اموی ولید بن عبدالملک، در فکر ساخت و ساز عمارت ها و مزارع بود. انسانها هم به فکر ساختن بنا ها و مزارع شدند. در مجلس ها و گردهمایی ها همواره از بنا سازی و زراعت بحث ها میشد. سلیمان بن عبدالملک، تمایل به عیاشی، به حرمسرا داری و غذا های گوناگون داشت است. زمان او هم با زینت، دبدبه، مهمانی های باشکوه، عیاشی، هوا و هوس گذشت. خوش گذرانی ها به اوج خود رسیدند. زمانیکه خلافت به عمر بن عبدالعزیز (رح) رسید، این خلیفه بزرگ، یک شخص عابد و ذاهد بودند. در زمان او هم مردم به عبادت و طاعت رو آوردند. در مجالس:

«ذکر امشب تو چه بود؛ از قرآن کریم چند آیه حفظ کردی؛ این ماه چند روز روزه گرفتی؟ (چند غریب و مسکین را سربه کنارش بودی؟) همانند این گفته ها سخنان زیبای دیگر بودند. . .»"

(قصاص انبیأ و تواریخ خلفا، ج۱، ص۷۱۷)

تأثیرات و فیوضات مثبت شخصیت های کامل بر انسانها، در آن هیچ شک نیست، که در محور روشنایی آنها همانند پروانه ها مشحون از محبت الهی میشوند. بنابراین خداوند، چشم بینا و گوش شنوای آنها است. یعنی دوستان حق، برا اینکه در ضل تجلی عشق و محبت الهی هستند، همه تمایلات نفسانی، همانند سوختن کاغذ سوزان در تحت ذره بین، عمر خود را در وجود آنها تمام کرده است. برای

اینکه در چنین مرکز جاذبه نورانی قرار دارند، دیگر انسانها بگونه غیر ارادی در تحت زیبایی های پرنور آنها قرار می گیرند. آنها تنها، در تلاش فلاح خویش با کندن از علایق فانی دنیایی و در اسارت اوصاف مذموم غرور، تکبر و عجب قرار نگرفتن، زندگی میکند.

همه مقصود شان تنها رضای الهی است. روی این ملحوظ به نزد آنها تفاوت میان کم و زیاد، گرم و سرد، ناداری و ثروتمندی، یعنی مقامها و شرط های اضافی وجود ندارد. چرا که همه اینها هریک عبارت از ضل زوال (از سایه که نیست میشود) است.

آن خوش نصیبها، نفسهای خود را به حال تسبیح آورده و همواره تحت مراقبت دارند. تقصیرات و گناهای دیگران را از نظر اعما مینگرند.

آنها به این همه آلایش های دنیایی دل نبسته و با یک زندگانی مستغنی از طرف دیگران به هر اندازه که انتقاد شوند هم، طبق فرموده قرآن کریم:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَمًا

"و بندگان خدا آنانی اند که میروند بر زمین به آهستگی (تواضع برایشان غالب است) و چون سخن گویند بایشان نادان، گویند سلام بر شما باد." (الفرقان، ۶۳)

دنیا امر به خدمت رسیدن به این چنین بنده های خدا را گرفته، مسخر شده است.

در حدیث شریف میآید:

"اندیشه هرکه آخرت باشد، خداوند غنامندی خود را در دل او میگذارد، کارهایش را از نامرتب شدن محافظت میکند و دنیا سر به طاعت او میآید. اگر تشویش کسی دنیا باشد بالله، فقر را در پیش چشمانش میگذارد، خود را دربدر میکند و از دنیا هم به او تنها به اندازه تقدیر میآید." (ترمذی، صفات القیامه، ۳۰)

شخصیت های بزرگ، آنقدر اخلاق و خوی مکمل را صاحب شده اند که، ـ آنچه که به الله مستثنی است ـ هیچ کسی را نرنجانده و هیچ کسی ایشان را نمی رنجاند. آنها:

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

"آنانیکه خرج میکنند در آسایش و سختی و فروخورندگان خشم و عفو کنندگان تقصیر از مردان، و خدا دوست میدارد نیکوکاران را" (آل عمران، ۱۳۴)

حضرت جعفر صادق (رح)، خدمت کار خویش را که بر بالای ایشان غذا ریخته بود، روی همین آیه بخشید، حتی او را آزاد کرد. حضرت حسن بصری (رح) هم، کسانی را که او را غیبت میکردند،

بخشیده و با فرستادن هدیه ها به آنها برعلاوه احسان، ایشان را تربیه نیز میکرد.

حضرت یونس اِمرِ با الهام گیری از حال زیبای بزرگان اسلام چه زیبا میفرمایند:

با روزه و نماز و حج

زاهد گمان نبر کارت خلاص میشود

برای اینکه انسان کامل شدن[40]

برای تحقق آن لازم به عرفان «شناخت» بوده است.

نتیجه؛ بندگان صالح که مسلمانان الگو برای انسانیت هستند، در همه احوال شان با موجودات شفقت، نیکی، خیر و هم چنان در عبادت مخفی با خالق خود می باشند. نفسهای آنها تسبیح است. آنانیکه با آنها حسب حال میکنند، با دیدن لذات و جاذبه های الهی در وجد زندگی میکنند. چرا که دلهای آن بندگان خاص، با نشأت گیری از عشق پیامبر با استعداد های الهام یافته شان برای دلهای مخاطبین خویش فیض ها و بهره های بسیار معنوی را تقدیم میکنند.

---

٤٠ *Savm ü salât ü hac ile*
Sanma biter zâhid işin
İnsan-ı kâmil olmaya
Lâzım olan irfân imiş!

بناً برای باهمییت با آنها در دنیا در خصوص باهمییت با کوچ بستن به دیار ابدی برای استفاده دوستان الهی پیامبر اکرم (ص) چنین میفرمایند:

"مرده هایتان را میان انسانهای صالح دفن کنید." (دیلمی، مسند، ج۱، ۱۰۲)

آن شخصیت های که خداوند سبحان به خاطر شخصیت و فضیلت شان، جسد های آنها را بعد از وفات به خاك نمی خوراند. جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) حکایت میکنند:

"پدرم شب قبل از غزوه احد مرا به حضورش فرا خواند و:

«حدس میزنم که، در میان اصحاب رسول الله (ص) نخستین کسی که به شهادت نایل میشود، من خواهم بود. جدا از رسول خدا (ص)، عزیزترین کس برایم تو هستی که بعد از خود میگذارم. بدهی ها دارم، آنها را بپرداز. با برادرانت همیشه خوب رفتار کن!..» گفت.

فردای آنروز در احد اولین کسی که شهید شد، پدرم بود. بر حسب ضرورت او را با شهید دیگر یکجا در یك قبر دفن کردم. بعداً از دفن کردنش با کسی دیگر در عین قبر خاطرم طاقت نیآورد. با سپری شدن شش ماه او را از قبر بیرون کردم. واه! که چه میبینم؛ خارج از یك قسمت گوش، همه بدنش همانند روزی که او را در قبر گذاشتم بود. او را جدا در قبر دیگر دفن کردم." (بخاری، جنایز، ۷۸)

این بود مثال و حال باشکوه یک مسلمان صالح!

برای این حال مثال دیگر از مؤذن حافظ بردبار آدانایی همین عصر میباشد. محمود سامی رمضان اوغلو ـ قدیسه سیر روح ـ نقل میکند که جهت ایجاد راهی عبوری ضرورت باز کردن قبر و انتقال جسد به جای دیگر، قبر حافظ که سی سال قبل مدفون شده بود را باز کردند تا بجای دیگر منتقل کنند. چون قبر را باز کردند،دیدند که جسد هنوز تازه است و کفن او هم بسیار نورانی است.

زمانیکه به تاریخ اسلام نگریسته شود با چنین روایت ها زیاد مقابل میشویم. اینها بر بالای بعض بندگان صالح خداوند تجلی استثنایی او میباشد که، برای عبرت، ارشاد و انذار است. در غیر آن بدن انسان های صالح هم مثل دیگر انسانها خاک میشود. بعد از وفات بعضی خراب نشدن جسد انسانهای صالح، از لطف های الهی بوده، که این همه لطف، از کیفیات او روی حکمت های خودش است.

آنچه که برای ما قابل اهمیت دانسته میشود، رستگاری ابدیت ماست. برای این رستگاری سعی در یافتن شخصیت همانند آنهایست که به فلاح رسیده اند، همچنان تلاش در پرورش اولاد صالح پیروزی ابدیت را نصیب میسازد. در حدیث شریف میفرمآید:

"خداوند متعال برای بندگان صالح خویش در جنت جایگاه بالای را نصیب میرفرماید، بنده که از این حالت در حیرت است: «یا الهی، این ترفیع به کدام علت به من عطا شده است؟» گفته میپرسد.

خداوند متعال در جواب: «به سبب دعای که فرزندت برای مغفرت و بخشایش تو کرده است. . . » میفرماید." (احمد بن حنبل، ج۲، ۵۰۹؛ بن ماجه، ادب، ۱)

در این خصوص یک حدیث شریف دیگر هم چنین است:

"زمانیکه انسان بمیرد ثواب همه اعمال او قطع میشود. تنها به استثنای این سه حالت: صدقه جاریه، علم نافع، فرزند صالح که به والدین خویش دعا میکند. . ." (مسلم، وصیت، ۱۴؛ ترمذی، احکام، ۳۶)

عمر که با روحانیت دل سپری گردد، زمین را به بهشت مبدل میکند. لطف و رحمت الهی بر بالای پرهیز گاران است. با محبت محمدی (ص) در اقلیم بهار محمدی (ص) زندگی توانستن، قله سعادت حیات دنیوی و آغاز سعادت ابدی میباشد. محافظت از حیثیت امت بودن او و تعقیب راه آنانیکه به راه او رفته اند، این وظیفه همه عمری ماست.

پروردگار سبحان، در بجای آوردن این وظیفه بزرگ به ما لطف عنایت فرماید. خداوند سبحان همه ما را چون عمر بن عبدالعزیز، بایزید بسطامی، سامی افندی و امثالهم همه عمر برای مسلمان الگو شدن لطف عنایت داشته و در شمار آنانیکه برای امت مسلمه وسیله ارشاد و هدایت هستند، بگرداند!

آمین!. .

قــدر و اســــرار آن



قوه دید و طاقت شنوایی تو تا فاصله معلوم است. بیرون از آن مصافه دیدن و شنیدن ناممکن است. به همین شکل توان نیروی بشری هم برای درک قضا و قدر در یک مقیاس معین است. چرا که ما حوادث را روی اسباب و بهانه ها دانسته به حل آنها می پردازیم. حکمت های درون نهفته آنرا اکثراً درک کرده نمیتوانیم.

قــدر و اســـــرار آن

از زره تا کره، از دانه تا قبه، از «مایکرو» تا «ماکرو» از این جهان تا آن جهان، برای همه حادثات زمان، مکان، شکل و سبب تعیین شده است. یک برنامه تقدیر است، که از باریکترین جزئیات آن تا زمان اجرأ با عظمت از جانب پروردگار این حکم را ادامه میدهد.

خداوند متعال موجودات را با تقدیر آفریده و با تقدیر نیست میکند. نشانه های حادثات راه های زندگی، در حقیقت خطوط تقدیر هستند. سیر همه موجودات چون ماه، خورشید، ستاره ها، نباتات، انسانها، حیوانات و غیره در محتوای این برنامه تقدیر اند. حتی برگ که از شاخه درخت میافتد هم از این برنامه خارج نیست. اگر موجودات تابع این برنامه تقدیر نبود، در کائینات هرج و مرج بزرگ رخ میداد.

هر اثر صنعت، نظر به امکانات و قدرت صنعتگر وجود پیدا میکند. مثلاً یک نقاش نقاشی خود را، یک خطاط اثر خطاطی خود را، نظر به اراده و قابلیت خود میسازد. خداوند متعال هم، نشانه های فوران قدرت خویش را از آفرینش تا نیستی همه کائینات، اسرار و حکمت های انسانی که از عجایب صنعت است، از تولد تا وفات و دیگر ویژگی های موجودات دیگر، همه و همه با اراده الهی در ازل تقدیر و تثبیت شده اند.

اینک **قدر** نام نظام کیفیتی است که محصول اراده الهی میباشد. این حقیقت را خداوند رحمن درآیات مبارکه چنین میفرماید:

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ

"هر آئینه ما هر چیز را پیدا کردیم باندازه مقرر." (القمر، ۴۹)

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلاَ فِى أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ فِى كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ

"نه رسید هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان شما مگر نوشته شده است در کتابی پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را، هر آئینه این کار برخدا آسان است." (الحدید، ۲۲)

خلاصه اینکه تقدیر آنچه که تا هنوز رخ نداده و از جانب پروردگار از اول دانسته ترتیب شده و در لوح محفوظ تثبیت میباشد؛ اما قضا چنانچه تثبیت شده، چون زمان آن فرا رسد، تحقق میآبد.

این مقتضی الوهیت اوست که حادثات بمیان آمده را با علم خویش پیش از تحقق آن میداند. از جهت اینکه الله متعال به زمان و مکان نیاز ندارد، دانستن این معلومات برای او طبیعی میباشد. زیرا شرط هایکه برای ما مفهوم گیری از قضا و قدر را سخت تر ساخته است، موضوع بحث الله متعال نیست.

این ضروری میباشد تا به هر چیز کائینات روی اینکه قلم الهی بالای آن رفته است باور کنیم. قدر علی الرغم اینکه یکی از شش

اساس ایمان است، در اصل یک حقیقت است که هر کس به اتفاق قبول کرده اند. در این خصوص حتی انسان های بی ایمان هم، همیشه اینرا قبول کرده اند که قدرت بالاتر از قدرت خودشان وجود دارد. آنرا نیز «نوشته تقدیر» گفته بی اعتراض قبول کرده اند. حتی بیانات «شانسم یاری داد» یا «طالع من نشد» منکرین، حتی اگر بگونه مستقیم هم باشد. نشان دهنده تصدیق حقیقت قدر با شعور ناخود آگاه میباشد.

این جملات که از یکی نوشته های نجیب فاضل گرفته شده است، حقیقت مجهول قدر را، از تصدیق یک انسان با تفکر چه زیبا بیان میکند:

"... مثلاً یک روز در میدان امین اونو[41] کسی با موتور تصادف میکند. به ده دقیقه پیش از حادثه برویم. آدمی، مثلاً در پیش روی گلخانه[42] است. فرضاً موتر هم از تاکسیم[43] در حال آمدن است. آیا منظره را می بینید؟ میآید! از میان هزار موتر یک موتر و از میان صد هزار آدم یک آدم. نه آدمی از تصادف کردنش و نه هم موتر به حادثه کردن خود آگاه است... هر دوی آنها هم با ندانستن به این حادثه نزدیک میشوند. یک بکس میگیرد. بعد از یکی دو قدم با دوستانش صحبت میکند. یک لباس نمایش داده مغازه را تماشا میکند. حتی این حرکت های معصومانه چند دقیقه بعد با فاجعه به

---

٤١ نام محل
٤٢ نام مکانی
٤٣ نام محل

پایان میرسد. همه این واقعات، یک به دیگر بگونه اسرار آمیز آهسته آهسته زاده میشوند. آن لحظه فاجعه، با ساده ترین سبب به وقوع می پیوندد. روی یک افسردگی، روی یک بی خبری، این و آن . . . فاجعه ها! کی میداند کی، کجا، چگونه به دنبال میآید. این فاجعه ها با ریاضی خیلی دقیق محاسبه شده است." (آفرینش یک انسان، ص ۴۳)

زمانیکه انسان دیگر حادثات زندگی را با تفکر مثل این حکایت به فکر گیرد، سناریوی بی پایان کائنات هستی را یقیناً درک کرده، گذشتن قلم تقدیر الهی را از روی هر یک آنها حس نموده، خود را از باور کردن گرفته نمیتواند.

اما وقتیکه برای نابینای از رنگها تعریف کنیم، با همه حس های که از عالم دنیا دارد، با همه درک های که در قید زمان و مکان در وجودش پیداشده است، به راز کلیه کیفیات قضا و قدر الهی پی برده نمیتواند. این حالت، روی حکمت استوار است که اگر پرده از آن اسرار برداشته شوند، انسانها تحمل آن کیفیات را ندارند.

واقعاً پروردگار سبحان قدر را برای مخلوقاتش مجهول گرداند، و تا زمانیکه به قضا نرسد، ظاهراً دانستن آنرا ناممکن ساخت. تنها به مقدار کم امکان دارد با **علم لدونی** الهی از این راز بزرگ پی ببرند.

مجهول ماندن و درک نتوانستن این راز بزرگ در برابر متفکرین انسان همانند دیوار خطیر ناگسستنی قرار گرفته است. اما

در ساحه لطف الهی، این دیوار ناگسستنی بعضی حالات مستنثی را نیز با خود دارد که از یک تعداد راز های آن میتوان پی برد. یکی از این حالات استثنایی هم رویاهای صادق است. حقیقتاً در خواب های انسانهای صالح رویاهای که منتهی به آینده میباشند، از تحقق آنها زیاد دیده شده است. این ها نورهای روشنایی بخش هستند که به قلبهای شان از لوح محفوظ الهام داده میشود.

❀

انسان از قوه ترجیح، جهت مسیرخویش بسوی مثبت یا منفی، به خیر یا به شر؛ با استفاده از صلاحیت «**اراده جزئی**» تعیین میکند. «**اراده کلی**» تنها مخصوص الهی میباشد. بدین سبب برای بنده حریت تام ناممکن است. در مسائل چون تولد شدن، مردن، مدت عمر، جنسیت، ملیت، قابلیت که انسان مداخله نمیتواند، در محتوای قدر مطلق است. انسان از این افعال که نیازمند آن است، مسئول پنداشته نمیشود.

خدای قدیر بنده خود را در نسبت امکانات که داده است، او را مسئول میگرید. بناً همه افعال که بیرون از اراده انسان بمیان میآید، نه مکافات و نه هم مجازات در قبال دارد. چنانچه روزه دار بیرون از اراده خود، با فراموش کردن روزه را میشکند، از او شکسته نشده و کدام جزای را محقق نمیسازد.

خداوند قدیر در آیه مبارکه، "خدا واجب نمیکند بر هیچکس الا مقدار طاقت او... " (البقره، ۲۸۶) با این فرموده، از طاقت انسان بیشتر به او مکلفیت نداده است. لاکن هر انسان را از اندازه طاقت او مسئول خوانده است. در حالیکه طاقت انجام کاری در وجود انسان باشد و او وجیبه خود را به جا نیآورد، با انداختن خویش در دامنه گناه نشانه غفلت و جهالت اوست.

الله متعال از باب امتحان و مکلف ساختن انسانها، در نفس هایشان تقوی و فسق را اساس گذاشته است؛ در خصوص اینکه میتواند از اراده خویش آزادانه در هر دو جهت استفاده کند، در او حق ترجیح دادن را پیدا کرده است. یعنی در این دنیای فانی برای بنده در حد و حدود معینه آزادی و حریت داده شده است. این گفته همانند آنست که فرزند پول از پدر ستانده اش را مخیر به هر گونه خرچ کردن است، خواه خیر یا شر. اینک همین صلاحیت و اختیار بزرگترین سرمایه سعادت و یا هم خسران ابدی شده میتواند.

در کائینات حتی یک برگ بدون اراده پروردگار تکان خورده نمیتواند. یعنی در هر چیز هستی اراده خداوند (ج) وجود دارد. با این یکجا، رضای پروردگار تنها در خیر نهفته است.

مقصود استاد هم کامیابی طلبه و گذشتن او به صنف بالاتر است. اگر طلبه خود سعی نکند، از استاد کار ساخته نیست. وظیفه یک دکتر هم رسانیدن مریض به سلامتی است. اگر مریض خود

دواهای روی نسخه دکتر را تطبیق نکند، از نتیجه منفی مرض خود مسئول میباشد. هیچ نوع جرم متوجه دکتر نیست.

به همین خاطر اگر کسی به راه بد میافتد و: «چه کرده میتوانم، کار تقدیر بودست!» گفته، تنها از غفلت خویش خبر میدهد. برای کسی که قصد نماز خواندن میکند، خداوند اسباب ادأ کردن را به او احسان میدارد؛ کسانیکه قصد ادای نماز را ندارند، اسباب مانع کننده نماز در ادأ نکردن آن را فراهم میکند. در حقیقت انسان با متهم کردن قدر الهی و معذور جلوه دادن خود، بی انصافی بزرگ را در مقابل حق و حقیقت متقبل میشود.

در آیات مبارکه خدای رحمن اینگونه میفرماید:

إِنَّ اللّٰهَ لاَ يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

"و هر آئینه خدا ستم نمی کند وزن زره . . . " (النسأ، ۴۰)

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ

"و هر چه برسد به شما از مصیبت ها پس بسبب گناهی است که بعمل آورد دستهای شما و در میگذرد از بسیاری" (الشوری، ۳۰)

ـ قدیسه سیر روح ـ حضرت مولانا ظاهرآ در سدد تفسیر آیه مبارکه، مسئولیت انسان ها را به نسبت اراده های جزئی شان و مقصر ندانستن تقدیر الهی در مثنوی خویش چنین بیان میکند:

"اگر خار در تن تو فرو رفت، بدان که آن از دست خود توست! اگر هم در تن رخت های نرم و لطیف داری، آن رخت را هم تو خود بافته ای!"

قوه دید و طاقت شنوایی تو تا فاصله معین است. بیرون از آن مصافه دیدن و شنیدن ناممکن است. به همین شکل توان نیروی بشری هم برای درک قضا و قدر در یک مقیاس معین است. چرا که ما حوادث را روی اسباب و بهانه ها دانسته به حل آنها می پردازیم. حکمت های درون نهفته آنرا اکثراً درک کرده نمیتوانیم. چنانچه شخص از حضرت علی(کرم الله وجهه) درباره راز قضا و قدر پرسید، ایشان:

"آن موضوع همانند دریای عمیق است!" فرمودند.

اکثر آنانیکه با اعتماد به ذکاوت داشته شان در آن دریا به غواصی سعی میکنند، یا همانند کسانیکه بنده را صاحب هیچ اراده نمیدانند، یا همانند کسانیکه در هر چیز صاحب اراده مطلق را ادعا میکنند. در گرداب های باطل سرگردان مانده اند. در نهایت در آن دریای بی ساحل غرق خواهند شد.

بناً حدود اراده که منشأ مکلفیت های انسانی باشد، به گونه درست تشکیل نشود، از رفتن به غلط خلاصی نخواهیم یافت. بنده را خالق افعالش دیده، اراده و نیروی ترجیح را به بت تبدیل کرده، با انکار کردن اراده جزئی، انسان را موجود خودکار قبول کردن

مغایر اساسات دینی ماست. آنچه که درست است، صاحب اراده بودن انسان و نیروی ترجیح داشتن او، که این هم بخشش از جانب پروردگار است.

در چنین موضوع که عقل و فهم عاجز میمانند، اگر با تسلیمیت در عالم دل ممکن باشد تا مقدار فاصله میان بنده و پروردگار کم شود هم، ممکن نیست بگونه مطلق به راز این کار پی برد. با دانستن این، کسی حد خود را میفهمد و به بالاتر از این فشار نمیآورد، از نمونه های کامل بندگی میباشد.

حضرت مولانا در مورد اینکه سر قدر با عقل تفسیر و قابل درک نیست، مخفی بودن این راز را یک نعمت بزرگ دانسته، از مثنوی این حکایت را بیان میکنیم:

یک شخص به محضر حضرت موسی (ع) آمده و:

«ای کلیم الله! به من زبان حیوانات را بیاموز! سخن های آنها را بدانم و از احوال شان عبرت بگیرم؛ عظمت الهی را درک کنم! . . .» گفت.

حضرت مسی (ع) به او گفت که:

«تو از این هوس بگذر؛ به یاد گرفتن آن چیزهایی که از وسع تو بالاتر است سعی نکن! یک مورچه، اگر از چشمه، آب بالاتر از توان خود را بنوشد، هلاک شدن او قطعی است. یعنی تو به دانستن بالاتر از مقتضی تقدیر بر خود فشار وارد نکن! چون اینرا بسیار خطرها

نهفته است! تو به این نگر تا از سلطنت کائینات الهی بقدر توان عقلت تذکر بگیری! قلبت را به الله متوصل کن! بدان که تجلیات اسرار الهی به قلبهای سلیم آشکار میگردد!»

آن شخص بنا به فرموده حضرت موسی:

«هیچ که امکان ندارد، تنها زبان سگ پاسبان و حیوانات داخل قفس را بیآموز!» گفت.

حضرت موسی (ع) فهمیدند هر چه کند این یکی از سخن خویش صرف نظر نمیکند، خواسته آخر او را قبول کرد. تنها:

"عقل و هوش خود را بگیر؛ غرق اقیانوس راز نشوی!" گفته هشدار داد.

شخص فردای آنروز: «ببینم، آیا براستی زبان حیوانات را آموخته ام؟ » گفته در کنار دروازه منتظر ماند.

در همین فرصت زن خدمتکار، هنگامی که سفره غذا را تمیز میکرد، یک پارچه نان به زمین افتید. خروس حاضر در آنجا فوراً پارچه نان را گرفت. سگ به او:

«تو به ما ظلم کردی! چرا که تو دانه گندم هم خورده میتوانی. حالانکه من خورده نمی توانم! چرا پارچه نان را که نصیب من بود را گرفتی.» گفت.

خروس هم به سگ:

« غصه نخور! فردا اسب صاحب خانه خواهد مرد، تو هم شکم سیر گوشت خواهی خورد!» گفت.

زمانیکه صاحب خانه این حرفهای خروس را شنید، فکر کرد از غیب خبر میگوید. فوراً اسب خود را فروخت. خروس هم در برابر سگ خجالت شد.

این جنجال میان خروس و سگ سه روز ادامه یافت. روز اول اسب، روز دوم قاطر و روز سوم هم مردن غلام را از زبان خروس شنیده، صاحب مال همه آنها را پیش از مرگ فروخت. به این فکر شد که در فروش قاطر و غلام خویش بیداری به خرج داده باشد. این گونه بود که سگ با هیچ یک از اینها به منفعت که می خواست رسیده نتوانست. طوری معلوم شد که خروس در هر بار سگ را فریب داده باشد. از آنچیزهایکه واقع شد، خروس در هر مرتبه خجالت زده و شرمسار شد. در نهایت روز چهارم به سگ گفت که:

«حقیقت اینکه، آنمرد چشم سفید همه مال خود را از دست داده است. تنها با این کارها به خود جفا کرد. دیگر فردا خودش خواهد مرد! میراث خورانش هم فریاد و فغان خواهد کرد. یک گاو نر کشته خواهد شد، از آن هر همه استفاده خواهد کرد؛ ما هم، تو هم!. .

مرگ اسب، قاطر و غلام سپر و محافظ این آدم خام بود از بلای که بر سرش میآمد. اما او از ضرر مال خود ترسیده و به جفای خود تمام کرد. »

آدم احمق به این حرفهای خروس گوش داده و در مقابل حقیقت که شنید رنگ از رخسار داد. در درونش ترس وحشتناک ایجاد شد. خود را در کنار حضرت موسی (ع) دریافته و به او:

«ای کلیم الله! به فریادم برس و تشویشم را تسکین ببخش!» گفته به التماس شروع کرد.

موسی (ع) فرمودند:

«تو به کارهای بالاتر از حد خود مداخله کردی. حال هم در مشکل بدون راه حل افتاده ای. تو با فروختن آن حیوانات خود را گمان میکردی؟ به تو مکرراً گفتم به راز قضا و قدر پافشاری نکن. به آدم هوشیار، آنچه در آخر دیده میشود در اول ظاهر است؛ از احمق در آخر آن!. . . لاکن کار از کار گذشته میباشد. شاید در کار تجارت و فروش قابل شدی؛ حال هم جانت را فروخته خود را نجات بده!»

موسی (ع) روی التماس کردنش از بسیار پشیمان بودن او:

«حال تیر از کمان رها شده است! به برگشتن او امکان وجود ندارد. تنها از خدای متعال میخواهم که با ایمان بمیری!» فرمودند.

موسی (ع) به خدای رحمن بسیار التجا کردند. به این شکل با ایمان رفتن آدم بوسیله دعای حضرت کلیم الله (ع) میسر شد. برعلاوه الله متعال به حضرت موسی(ع):

«ای موسی! اگر خواسته باشی او را برانگیزم. . . » فرموده، حضرت موسی (ع):

«بار الهی! بینهایت حمد و ثنا بر تو باد! تو او را در دیار ابد، در آن عالم عظیم و روشنایی برانگیز! چرا که آنجا ابدی است، جایست که اسرار قضا و قدر روشن میشوند!» گفت.

انسان قسمیکه از داستان فهمیده میشود، بعضاً چیزهای را که در خیر او نیستند، با حرص خواسته در پی آن میمانند. حالانکه آن آرزوی او، بلکه او را به هلاکت میکشاند. چنانچه انسانی به چنین عاقبت گیرافتد، به محض اینکه از غفلت بیدار ساخته میشود با فریادها و فغان ها اظهار ندامت و پشیمانی میکند. به همین خاطر مناسب ترین حال برای آرامش دل در دنیا و سعادت در آخرت، عظمت الهی را درک کرده و به او توکل و تسلیمیت نشان دادن است. لاکن این از عهده هرکه بر نمیآید. بنده با فهمیدن عاجزیت خویش، به سرمایه بی پایان میرسد. یعنی در مقابل قضا و قدر یگانه چاره تسلیم شدن به الله متعال است. چرا که توکل و تسلیمیت، درب رحمت است که قدر را به حال صفای آن میآورد.

بدین ترتیب پیامبر اکرم می فرمایند:

"ایمان به قدر هرگونه کدر و حزون را از بین می برد." (سیوتی، جامی الصغیر، ۱، ۱۰۷)

اما رضاء، تسلیمیت، و توکل، به شکل انفعال و تنبلی، یعنی هیچ تدبیری نیاندیشیدن، غیرت نشان ندادن در مقابل سختی های پیش رو، تلقی اشتباهی می باشد. بعد از توکل، جذب خیر و دفع شرّ تدابیری گرفته سپس در وهله نتیجه برای پروردگار متعال باید تسلیم شده پناه برد. در غیر این صورت، بدون توسّل به اسباب توکل مقبول نمی باشد و چنین وضعیتی بر علیه روح توکل می باشد.

چناچه حضرت عمر(رض) در یک مسافرت بسوی شام، از شیوع بیماری مذمن خبر دادند، ایشان در نتیجه استشاره های لازمه از رفتن به شام صرف نظر کرده اند. اساساً در مقابل این تدبیر و احتیاط اتخاذ شده که بیشتر موافق به امر خدا (ج) و پیامبر او (ص) بود، ابو عبیده بن جراح (رض) به حضرت عمر (رض):

"آیا از قدر الهی فرار میکنی؟" گفته پرسید، حضرت عمر (رض) که از چنین صحابی عالم و فاضل انتظار چنین سوال را نداشت:

"کاشکی اینرا بغیر از تو کسی دیگر پرسیده بود، ای ابو عبیده! بلی، از قدر الهی، بسوی قدر الهی فرار میکنیم. چه میگویی، اگر شتر های داشته بودی، آنها در وادی که یک طرف آن حاصل خیز باشد پائین شوند و تو هم آنها را در آنسو بچرانی، به قدر الهی چرانیده؛ و یا در طرف دیگر که بسیار کم گیاه است به چرانیدن مشغول شوی، آیا باز هم به قدر الهی نچرانیده ای؟" (بخاری، طب، ۳۰)

طوریکه دیده میشود از قدر بیرون شدن امکان ندارد. بناً آنچه به بنده مربوط میشود، تدبیر و تلاش میباشد. بعداً هم به چیزیکه تقدیر الهی باشد، راضی شدن بنده است.

برای آنانیکه از پنجره حکمت مینگرند، کیفیت مخفی بودن قدر و درک نتوانستن بنده به حق آن، مسبب اندوه نیست، بالعکس وسیله یک لطف بی نهایت بزرگ است. چرا وقتی که بنده قدر را دانست، گیرافتادن او در خطرات و مصیبتهای که راه برآمد ندارد، یک حقیقت انکار ناپذیر است.

مثلاً مبتلا شدن یک شخص به مریضی که دوای آن وجود ندارد، دور ماندن او از اندیشه و تشویش تا لحظه مرگ، در ساحه مجهولیت قدر است. اما اگر هرکسی زمان مردن خود را میدانست، در سالهای که مرگ به او نزدیکتر بودند او بنا بر چنین قدر دست و پایش را گم کرده و از هر نوع کار مانده، بارها و بارها میمرد. همچنان مادر که مردن بچه نوزاد خود را پیش از مردن خود میدانست، ماتم بچه خود را از سالها پیش میگرفت. در نتیجه این حالت، امور آهنگین زندگی مختل میشد و موازنه برهم میخورد.

فشار که در زمانهای آخر افزون شده است، ناتوانی ها و خودکشی ها، عاقبت محزون محرومیت معنوی میباشد. چراکه قلب دور از پرورش معنوی، بسیار طبیعی خواهد بود که اسیر لذات و تمایلات نفسانی شود. تنها با ایمان آوردن به قدر که انسان را به غیب

استقامت میدهد، ممکن است، انسان در برابر همه واقعات ناگهانی زندگی از خود متانت و سکونت نشان دهد.

قاعده حیرت برانگیز سعادت؛ عقل را پیرو وحی ساختن، قلب را با اخلاق زیبا تزئین کردن و در ساحه این مقابل حیرت های زندگی رضا نشان دادن است. باز هم سعادت حقیقی؛ قبول کردن مد و جذر های زندگی، تحمل نشان دادن در برابر مشقت ها، هر چیز را از دید مثبت آن نگریستن، به پروردگار عالمیان تسلیم شدن است.

خداوند سبحان گاهی لطف را در قیافه شر و شر را در قیافه خیر تجلی بخشوده میتواند. مجهول قرار دادن این همه کیفیات به انسان، از مکان امتحان بودن این جهان منشأ میگیرد.

خداوند متعال میفرماید:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ

" . . . و شاید که شما ناخوش دارید چیزی را حال آنکه وی بهتر باشد شما را و شاید که دوست دارید چیزی را حال آنکه وی بد باشد شما را و خدا میداند و شما نمی دانید." (البقره، ۲۱۶)

در آیه دیگر هم چنین میفرماید:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا
وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

"بگو هرگز نرسد به ما مگر آنچه نوشته است خدا برای ما و اوست کارساز ما و برخدا باید که توکل کنند مسلمانان." (التوبه، ۵۱)

حقیقتاً از دید زندگانی دنیا مثلاً اعما شدن، به نظر میرسد که یک ضایع بزرگیست. فکر میشود که هیچ نعمت جای چشم را که همه چیز را میبیند گرفته نمیتواند. اما یک کسی که اعما به دنیا آمده است، با مانع شدن یک عذرش از افتادن در گرداب گناه ها سالم به درآید، این حال که ظاهراً اندوه را نشان میدهد، در حقیقت به سرور انقلاب میکند. فقر و دارایی هم چنین است. اگر یک فقیر از حال خود شکایت نکرده و تقدیر الهی رضایت نشان دهد، این رضایت بلکه وسیله غنامندی آخرت او میگردد. درحالیکه اگر آن فقیر در این دنیا ثروتمند باشد. احتمالاً با امکانات در دست داشته منیّت او را تحریک کرده در نفس او نیروی وهم را ایجاد نموده و بلکه هم با غفلت غرق سفاهت و رخوت شده سعادت ابدی را هدر دهد. طبعاً که ضد این هم ممکن است. در هر حال مؤمن، هر وضعیت را که در آن بسر میبرد، زیبا نگریسته و با رضایتمندی از تقدیر و نظام الهی، آنرا فرصت برای کامیابی ابدیت بداند؛ با صبر، شکر و تسلیمیت به زندگی کردن ادامه دهد.

در حدیث شریف خداوند متعال میفرماید:

"حال مؤمن در واقع به غبطه خوردن و حیرت میماند. زیرا که هر حال او برایش وسیله خیر است. اینگونه خصلت تنها در مؤمن وجود دارد: زمانیکه مؤمن خوش شود شکر میکند، که این برای او خیر به همراه دارد. زمانیکه بلایی بر سر او بیآید، صبر میکند، که این هم برای او وسیله خیر میگردد." (مسلم، زهد، ۶۴)

زمانیکه روی اساسات بنیادی ذکر شده در مورد قدر عمیقاً فکر شود، به آن مسائل روبرو میشویم که، سرمایه مشاجره های کلام علمی میشوند. به همین سبب رسول اکرم (ص) امر نموده که تنها با ایمان آوردن به قدر اکتفا کنید و در این خصوص از مشاجره های بیجا منع کرده است. چنانچه با گروه مقابل میشدند که درمورد قدر بحث میداشتند به آنها:

"آیا شما به همین امر شده اید؟ یا که من به شما به خاطر همین فرستاده شده ام؟ آنانیکه پیش از شما بودند، بدلیل مناظره های شان در این مسئله هلاک شدند. هان اگر در این مسئله مشاجره کردید!" (ترمذی، قدر،۱) فرمودند.

شاعر ضیا پاشا هم روی حقیقت های که از توان بشری بالا است چنین میفرماید:

درک معنی آن در این قل خورد گنجایش ندارد

زیرا این ترازو "انسان" این قدر ثقلت "وزن" برداشته نمیتواند.[۴۴]

---

٤٤ *İdrâk-i meâlî bu küçük akla gerekmez,*
Zîrâ bu terâzî bu kadar sıkleti çekmez!

بار الها! ما بندگانت را با گرداندن از اهل توکل در معنی حقیقی، اعمال موافق رضای خود برای عمل کردن ما نصیب فرما! رسیدن به رضای پاک قضا و قدرت را آسان فرما!

آمین!. .

از ایــمـان بـه احســان
موسی افنـدی - قدیسـه سیرروح -



"یکی از بزرگترین نعمت های پروردگار به یک بنده اش، معلوم ساختن عاجزیت آن بنده است. در این راه معنویت بلکه بزرگترین نعمت بدست آورده ام، دیدن خطا هایم بود. مفلسی خود را در مقابل پروردگار خود درک کردم. به این شکل طاقت برای دیدن خطا های دیگران و مباحثه با آن نماند. به حمد الله که در شکر همه اینها هستم. . ." (موسی افندی ـ رح ـ)

از ایــمـان بـه احســـان
موسی افنـدی - قدیسـه سیرروح -

مؤمن باید خود را همواره زیر نظاره پروردگار ببیند و ثابت ماندن این حالت در دل **احسان** میباشد. در عین حال هر گونه کردار و رفتار را به زیباترین و مکمل ترین مقیاس آن ایفا کردن است.

اصلوب و طرز زندگی حضرت موسی افندی ـ قدیسه سیر روح ـ که در تاریخ ۱۶ تموز (میان ماه اسد و سنبله) به رحمت ایزدی پیوست، از دید مناسبات و رفتارهای بشری پر بود با مثالهای ادب، ظرافت و لطافت. بطور خلاصه اینکه زندگی او با **احسان** به قیام رسیده بود.

حتی اگر شوخی هم مینمود، سعی میکرد تا توجه و درک خود را از مشاهده الله متعال دور نساخته باشد. این حال زیبای او، به اطرافیانش همیشه حس احسان را متذکر میساخت.

آن ذات بزرگ، محتوی و اصلوب درست "**از ایمان به احسان**" را، در همه رفتار و گفتار بصورت کامل با عزم راسخ در تحقق دادن آن بود. زندگی تمیز او، این رفتار یکی از کاملترین مثالهای ظرافت و عالی بودن عصر ما بود. او در همه حال، با رفتار و گفتار، به اطرافیانش بدون کاستی همانند خورشید روشنایی دهنده و گرم کننده این تلقین پر فیض و برکت را انتشار میداد.

به هرکس که مناسبت از دور یا از نزدیک با او میداشت، این دوست حق که مجرای فیض الهی است، از برهم خوردن نظام آهنگین دنیا دلش بیزار بود. در خصوص رفع کردن نقص و کاستی که به نظرش میآمد، با دقت و حساسیت کامل حرکت میکرد. مثلاً از ساده ترین ها، حتی کج ایستادن لوحه روی دیوار و یا هم هموار شدن تصادفی مصلی او را ناراحت میساخت. آنرا یا بوسیله کسی مرتب مینمود یا خود مرتب میکرد. در یک مجلس و یا صحبت، نامنظم بودن اتاق، نشستن تصادفی اهل مجلس و یا انبوه جمعیت در لب درب از نظر او دور نبود و طبع سلیم او را ناراحت میساخت.

رفتار عالی و ظریف اولیای خدا را این آیه مبارکه چه زیبا بیان میکند:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَمًا وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

"و بندگان خدا آنانند که میروند بر زمین با آهستگی (تواضع بر ایشان غالب است) و چون سخن گویند بایشان نادان گویند سلام بر شما باد و آنانیکه شب میگذراند برای پروردگار خویش سجده کنان" (الفرقان، ۶۳-۶۴)

در این آیات مبارکه و آیات دیگر که به تعقیب اینها میآید خداوند سبحان خصایل بندگان صالح خود را در هشت خصلت جمع آوری کرده است:

۱ـ طرز رفتار و حرکات شان در روی زمین ملایم است؛ بدور از غرور و تکبر، در تواضع و وقار هستند. جاهلان اگر با او نزاع کنند هم او با سخنان زیبا به سلامت از آن نزاع میبرآید. با مرحمت و بردباری برای اطرافیانش اعتماد و باور میدهد. (الفرقان، ۶۳)

۲ـ شبها را با عبادت شب زنده میدارند. همیشه خواب و بیداری شان برای خدا است. (الفرقان، ۶۴)

۳ـ این گونه دعا میکنند: «ای پروردگار ما! ما را از عذاب جهنم برهان! چرا که عذاب آن یک چیز گذرا نیست.» (الفرقان، ۶۵)

۴ـ در مصارف شان نه اصراف و نه هم خسیسی میکنند؛ میان هر دو راه اعتدال را تعقیب میکنند. (الفرقان، ۶۷)

۵ـ جز به الله (ج) به دیگر التماس نمیکنند. به آنچه که خدا حرام دانسته نزدیک نشده، زنا نمی کنند. (الفرقان، ۶۸)

۶ـ به دروغ شهادت نمیدهند؛ زمانیکه به چیز بیهوده مقابل شدند با وقارانه از آن میگذرند. (الفرقان، ۷۲)

۷ـ زمانیکه آیات از پروردگار خویش را میشنوند، کر و کور رفتار نمی کنند. (الفرقان ؛ ۷۳)

۸ـ به پروردگار: «ای پروردگار ما! ببخش ما را از زنان ما و از فرزندان ما روشنی چشم و بکن ما را پیشوای متقیان.» گفته دست نیاز بالا کرده؛ برای عیال خویش و فرزندان خویش در زندگانی دنیا و آخرت ایمان، عرفان و اخلاق رو سفید کننده خواسته، پرورش نیکو یافتن و بلوغ شدنشان را میخواهد و برای خودشان نیز، در تقوی از بهترین ها بودن را میخواهند. (الفرقان، ۷۴)

خداوند سبحان نایل شدن چنین بندگان صالح خویش را به نتیجه ابدی بیان میدارد:

"آنجماعه جزا داده شود ایشان را محل بلند مقابله آنکه صبر کردند و برخورانیده شود ایشان را آنجا بدعائی خیر و سلام جاویدان آنجا بهشت نیک آرامگاه است و نیک مقام ست" (الفرقان، ۷۵).

قلب با چنین تصفیه کاری تمیز شده، تمیز شده؛ با علاوه شدن لطف و کرم الهی در تمرین های بشری و تصوفی، در نهایت راه به حالت میآید که، ظاهراً صورت صاحب او صورت انسانی میباشد اما سیرتاً به درجه ملکیت ارتقا میکند. بعضی آنانیکه در چنین حالت بسر می برند، همانند هریک از ستاره های بی انتهای آسمانی، در عالم خودشان و در فضای کاملاً پنهان از نظر بیرونی ها زندگی میکنند. این ها فهیمده نمیشوند. چنانچه در حدیث شریف روایت شده:

"اولیای من در تحت قبه های من هستند؛ آنها را به غیر از من دیگران شناخته نمیتوانند." (عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، ص۴۵) در ارتباط این بزرگ مردان است.

بعضی از دوستان الهی به نسبت وظیفه ارشاد در حد و اندازه مشخص شناخته شده و از زمان خویش به آینده منحیث مشعله هدایت، در زندگی بشری برای ادامه خدمت هایشان از راز بقا بهره مند میشوند. راز، حکمت و مراد حوادث الهی در پس حجاب را واضح میسازند. به همین دلیل با آگاهی از در سکون و آرامش زندگی میکنند. آنها از اندیشه و تلاش بسیار ضعف های بشری محفوظ اند.

برای آنها چیز بنام «عبث» وجود ندارد. "از برای خالق، مخلوق را خوش نگر" در این مقوله، با اعتبار به حکمت ماورای عالم را با عبرت، محبت و حیرت به تماشا میایستند.

اینکه ما این اوصاف علوی و زیبا را در وجود موسی افندی شاهد بودیم، تظاهر کاملیت رفتار های مودبانه و ظرافت کارانه او در زندگی روزانه بود که به هر مخلوق پروردگارمان با دیده مرحمت و محبت می نگریست. تا آن حد که، حتی گربه ها را در کنارش پناه میداد و کبوتر های پرواز کننده از باغچه اش را نیز اکرام و احسان میکرد. آنها را از این مرحمت وسیع خود بهرهمند میساخت.

ما هم از قبیل "تحدیث نعمت" ذکر کنیم که، اثرات این نعمت واقعی فعلی و فکری آن دوست حق، مفهوم ماهیت اصلوب رفتار حاکم به زندگی "از ایمان به احسان" را، با جایگزینی در آخرین اثر ما تحت نام "تصوف" سرلوحه قرار داده، آنرا بنام "تصوف از ایمان به احسان" نامیده ایم.

بدین وسیله، آن دوست خدا را، بنام همه دوستداران و طلبه هایش، حس میکنیم تا عمیق ترین احترامات، محبت، دعاهای قلبی و مدیونیت خود را تقدیم کنیم.

از خوانندگان ما، به روح مبارک شان التماس فاتحه میکنیم. . .

دسته گل از نصایح ایشان

یک دسته گل از پندهای شان را که در مکتوبات خویش به طلبه های شان نگاشته تقدیم می کنیم.

"کمال و دنیای دل یک مؤمن، در رفتار هایش نمایان میگردد. یک تعداد از این زیبایی ها را که در صدر قرار میگیرند:

همیشه متواضع رفتار کردن، دانستن ارزش زمان و نفس های خویش و اصراف نکردن، با مخاطبین خود در حد و حدود دانش دینی شان برخورد کردن، زشتی های را پوشاندن، به حرام و حلال دقت داشتن و هر معصیت را که دیگران به چشم خورد میبینند بزرگ دیدن، میباشند. زیرا کسی که گناه خود را خورد میبیند، حاشا امر خداوند متعال را خورد دیده است.

در راه رضای مولای مان، بالخصوص اوقات نمازهای سحری را، با ذکر و دعا ها زینت بدهیم. در نخست به خدمت افراد خانواده و بزرگان بشتابیم. الفت را با اهل دنیا (در غفلت مانده ها) کم کرده و با صلحا نشست و برخاست کنیم. با دیگر اعضای خانواده به خدمت نیازمندان بپردازیم، ضرورتاً با لسان یا با ماده به یاری بشتابیم. مهمترین اینها هم حسّاسیت به حلال و حرام نشان دادن ماست. برعلاوه در امورات شهر و بازار با دقت رفتار کنیم که، زیان نکرده باشیم.

یک بنده نسبت به مرحمت و اخلاق خود به پروردگارش نزدیک است. بنده مقرب الهی هم:

اَدَّبَنِی رَبِّی فَأَحْسَنَ تَأْدِیبِی

"مرا پروردگارم تربیت کرده و تربیت ای مرا زیبا ساخته است." (سیوطی، جامع الصغیر، ج۱، ۱۲) به این زار حدیث شریف مفتخر میگردد. یعنی با اخلاق الهی تربیت میشود که، از این فضیلت و شرف بالاتر وجود ندارد.

همه خطا ها، ناتوانایی ها، سرگردانی ها؛ با غافل ماندن ما از ذکر، یعنی محصول لحظه های فراموش کردن پروردگار مان است. کسانیکه حالت معنوی ذکر را دوام میدهند؛ رنجهای دنیای، غصه ها، حتی لذات بیش از نیاز دنیوی را هم متقبل نمیشوند. همیشه در آرامش، سخاوت و شفقت بر مخلوقات بودن، جای آن خالیگاه را پر

میکند. یعنی محبت، هموار ه محبت. . . کسیکه الله متعال را دوست میدارد، خداوند (ج) او را در دریای محبت خویش غرق میکند. دیگر او به نسبت دوست داشتن الهی، آنانیرا که به دوست داشتن شایسته میباشند را دوست میدارد.

انسان عاقل با فکر کردن به عظمت الهی و نعمت های لطف کرده او در دنیا و آخرت، به تواضع و خشوع میرسد. هر که را نظر به جایگاهش دوست میدارد. اگر حق بجانب هم باشد با کسی دعوا نمیکند.

از طرف دیگر انسان عاقل، میداند که زندگی گذراست. بناً رضای مولای خود را فکر میکند. در حقیقت تا زمانیکه در دنیاست، حالات ظلمت و سختی های قلبی خود را به سکون و آرامش میکشاند. خلاصه اینکه با بودن در دنیا به زندگانی بهشت وارد میشو د.

در اجتماع که یک انسان به آن وابسته است، باید خدمت هر چه زیبا را برای رضای خداوند (ج) یک وظیفه بسیار با ارزش بداند. کسی که به زندگی، نظام و رفاه اجتماع خدمت میکند، به این معنی است که آن اجتماع صاحب گوهر بسیار با ارزش میباشد. بنا اجر و مکافات او هم به همان نسبت بزرگ است.

در حدیث شریف:

«کسیکه به قوم خدمت میکند، (به اعتبار اجر و مکافات که به آن میرسد) بزرگترین آنهاست.» (دیلمی، مسند،، ۲، ۳۲۴) فرموده شده است.

بسیار اشخاص، در حالیکه به مسیر عبادت و طاعت روان اند، روی صفت «ستارالعیوب» پروردگار بی علاقه میمانند. به همین دلیل به گونه مطلوب ترقی کرده نمی توانند. در حالیکه بخشش کردن و عیب پوشی کردن، از مهمترین ویژه گی های اخلاق است. همانند الله متعال که گناهان و تقصیرات بی شمار ما را عفو کرده، ما هم عفو کننده شده نمیتوانیم. زیرا کسانیکه صاحب محبت الهی هستند، عفو کردن را میدانند. ببخشیم تا إن شأالله بخشوده شویم.

یگانه کلید راحتی و فرح تسلیمیت است. یعنی به تقسیم الهی راضی شده به حلال و حرام آن حساس میباشیم.

سالك ها قسم قسم هستند. یك قسم اینها با آوردن وردهای عادت وارشان در مقابل بی شك به مکافات میرسند. قسم دیگر اینها با ادای ورد های شان حضور الهی را درك میتوانند. به احکام قرآن کریم دقت میکند، در برابر قضا و قدر الهی تسلیمیت نشان میدهند. هر حرکت او موافق رضای خداوند تعالی است. عالم قلب و روح او هم نظر به این ارزش داده میشود. اما چه که این گروه کم است، حتی از کم هم کمتر.

همه هنر اینست که، در هنگام این دنیا و هزار و یک مشغله دیگر آن با جناب الله متعال باهم شده توانست. این چنان حال مسرت بخش است که، همانند هدیه ای الهی بر بنده اش باشد. اگر این وظیفه بسیار علوی را تأمل کرده بتوانیم، از فریب دغدغه های گذرای دنیا خود را می رهانیم.

یکی از بزرگترین نعمت های خداوند متعال بر بنده اش، معلوم کردن عجز آن بنده است. در این راه معنویت بلکه بزرگترین نعمت بدست آروده ام، دیدن خطا هایم بود. مفلسی خود را در مقابل پروردگار خود درک کردم. به این شکل طاقت برای دیدن خطا های دیگران و مباحثه با آن در من نماند. به حمد الله که در شکر همه اینها هستم. . ."

❀

همه پند و نصایح پر از محبت، مرحمت و بردباری؛ از زندگی به قیام رسیده «احسان» او به ما قطره های فیض باریده شده است.

رحمهٔ الله علیه

″تصوف، از ایمان به احسان″
این یک قطره دل . . .



تصوف؛ در داخل محتوی کتاب و سنت، با مراقبت و احسان بندگی را به زیباترین شکل آن زندگی توانستن است. تصوف، عبارت بیش از همه موانع شونده بندگی را از میان برداشتن و همه امکانات بندگی را فراهم کردن، نیست.

″تصوف، از ایمان به احسان″[45]

این یک قطره دل . . .

آلتن اولوک: محترم، کتاب تحت نام ″تصوف، از ایمان به احسان″ ترتیب داده اید. علی الرغم اینکه تا امروز در محتوای تصوف بسیار کتاب ها نگاشته شده است، شما چه لزوم حس کردید تا چنین اثر بنویسید؟

ـــ راست است. در ارتباط تصوف بسیار کتاب ها نوشته میباشد. تنها این جزر و مدهای دینامیک دبدبه های زندگی، یعنی تسلیم شدن انسان به ماده، دوره های که آرامش و سکون اجتماعی را شکسته است، در برابر انسانها هر روز نیازمندی های تازه را به رخ میکشد. با یکی بودن مسائل یکجا با گذشت زمان نگرش ها و خواسته های نو، نو زاده میشوند. برای ارج گذاری به این ها و رفع این نوع نیازمندی ها قسمیکه در کتاب های شرعی و آثار تاریخی هم است، در هر دوره روی مسائل تصوفی نیاز است تا مطابق به شرایط آن دوره ضرورت های پرورش روحی را لزوماً از سر نوشت. یعنی تمام حقیقت های تصوف را هر زمان بگونه درست آن بزبان آورده بیان کردن، تنظیم کردن سوی تفاهم ها و طغیان ها، یک ضرورت مبرم است. البته تنها با این ضرورت نه، برای تقدیم کردن

٤٥ این نوشته، یک ملاقات است که با مؤلف مجله آلتن اولوک صورت گرفته است.

همه زیبایی های گسترده که در محور تصوف گرد آمده را به دل ها نظر به شرایط زمان و مکان، ظاهراً همانند دریای آثار است.

ما هم به این دریا، روی عین مقاصد عاجزانه سعی کردیم تا یک قطره دلرا تقدیم کرده باشیم. چرا که تصوف بیشتر از سخن به حال پیوند دارد، این اثر اگر روی دلها برای آرامش و سکون، اگر همانند پل کار استقامت دادن را انجام دهد، خود را خوشبخت حساب میکنیم. یعنی این اثر خود را به ادعای بالاتر بودن از آثار نوشته شده دیگر تصوفی به قلم نگرفته ایم. از چنین حال تأدب میکنیم. کار ما؛ با حرکت در مسیر زندگانی پر فیض دوستان خدا و آثار تصوفی که تا امروز نوشته شده است، نظر به شرایط امروزی تصوف، با خط و مش عموعمی آن و به شیوه مناسب از نو به این عصر تقدیم کردن است. اساساً این اثر، از میراث تصوف دوستان الهی جاری شده و برای انسانهای امروزی همانند کوزه آب است عرضه میگردد.

دوستان حق که، به آفتاب طلوع کرده، به نقاشی های رنگارنگ ترسیم شده اشعه های آفتاب در غروب، با چهره که غرق حیرت است می بینند و با هر وسیله در افق معرفت الله بال و پر میزنند. آنها نه مانند آنانیکه با دیدن مار رنگ از چهره میدهند، بسوی مار هم با چشمان پر از محبت می نگرند، خط های روی پوست او، علی الرغم اینکه پای برای رفتن ندارند، مفتون حرکت های بسرعت آنست. یعنی این بندگان خاص، از اینکه به همه مخلوقات به نظر حکمت و محبت مینگرند، حتی از حمله حیوانات وحشی هم سالم هستند.

باز هم این اثر، علاوه بر اینکه درست نبودن این دانش غلط از جهت جدا بودن اصلوب تصوف را از اسلام برطرف میکند، به مقصود بیان لزومیت زندگی کردن ظاهر و باطن دینرا در آرامش و فیض تألیف شده است. این مقصود را سرلوحه قرار داده روی هم رفته به این کتاب "**تصوف، از ایمان به احسان**" نام گذاشته شده است.

مقصود نوشته این اثر، تاجگذاری ایمان و اسلام با "**احسان**"، یعنی در قلب احساس زیر نظر الهی را در حالت شعوری ثابت کردن است.

چرا که تصوف حقیقی، در دایره کتاب و سنت با بهره مندی از حکمت ها زندگی کردن است. **بیرون از محتوی کتاب و سنت هر حال، قال و رفتار باطل است.** برای ثابت کردن این حقیقت هم: «شریعت ستون ثابت پرگار است.» گفته شده است. حضرت مولانا میفرماید:

"ما همانند پرگار هستیم. پای ثابت ما در شریعت است، با پای دیگر خود هفتاد دو مبت را میگردیم."

"شریعت مثل شمع میماند، روشنای گرفته، راه را نشان میدهد. با گرفتن موم در دست راه طی نمیشود. اما او در دست گرفته نشود هم به راه رفته نمیشود. در روشنایی شریعت آیا افتاده افتاده موفق به رفتن شده ای، همین طور رفتار تو تصوف است."

از طرف دیگر بنده با منظم کردن خود طوریکه پروردگار خویش را به حضور مشاهده میکند، به همین منوال زندگی خود را تنظیم بخشیده و قلب خود را طوری باور داده که خدا در عبادات مشاهده کنان طاعت کرده و یا اینکه خداوند سبحان او را در هر حال به نظاره است، احسان معراج روح بندگان مقرب است. آن حقیقت معنوی، روحی، اسرارآمیز خداوندیست. هدف اهل تصوف نیز رسیدن به اینست. این هم رابطه روحی و درونی بنده را با خدا بیان میکند. شخصی که این رابطه را به درستی بنا میسازد، به حال بنده ولی خدا میشود. به این شکل او با اخلاق الهی تربیت میآبد.

این وضعیت، زیباترین بندگی را کردن به الله (ج) و آمادگی جدی برای عالم ابدی است. یعنی تصوف، بندگی را به زیباترین شکل ممکن زندگی کردن است. زیرا خداوند متعال انسان را برای عبادت خویش افریده است. در حقیقت تصوف، جز برداشتن موانع بندگی و فراهم کننده امکانات وسیله بندگی دیگر چیز نیست. او بسیار زخم ها را مداوا کرده، بسیار خاك ها را سر سبز ساخته و به گلستان مبدل کرده و بسیار ویرانه دلها را اعمار نموده است. خلاصه اینکه تصوف، بندگان را از این دیار غربت به عالم ابدیت تحت فرمان الهی «نِعمَ اَلعَبدُ» «چه بنده ای زیبایی»[۴۶] رتبه می بخشد، و راهی پور نوریست که بندگان را محضر لطف خود قرار میدهد. این هم بی شك بارسیدن کمال ایمان به احسان ممکن است.

٤٦ ص، ٣٠،٤٤

آلتن اولوک: گفته هایتان، در عین حال محتوی کتاب را نیز در بر میگیرد. در اطراف دید این نگاه در کتاب تان بطور عمومی از چه ها بحث میشود؟ مخصوصاً اساس ترین موضوعات گردآورده شده چه است؟

ـــ در اثر ما، بعد از اینکه در محتوای تصوف بحث کرده ایم، تلاش کردیم تا موضوعات تشکیل دهنده او را معرفت الله، محبت الله، تزکیه نفس، تصفیه قلب، اصلوب تصوفی و دیگر مطالب بگنجانیم. در صدر رسول اکرم (ص) قرار داشته، سعی کردیم از بزرگان اسلام که وارثین پیامبر هستند، مثال های تقدیم کنیم. در جای جای در ارتباط باریکی های تصوف به یک تعداد تردیدها و دیده های مخالف در قالب جواب ـ برای هدف گیری اشخاص نه تنها در برنامه فکر ـ معلومات عرض میکنیم.

علاوه بر اثر، از تربیت معنوی تصوف که آرزوی آن میرود، دور از بعضی ها، یا از روی غفلت یا هم به نیت پاك از روی جهالت کارهای بیجا، بی کیفیت و نابرابر را در این راه مبارك که هیچ ارتباط با آن ندارد برابر شدیم . زیرا قرآن کریم و احادیث شریف با بیانات اینکه تصوف با تزکیه نفس انسان را به پختگی رسانده و برای رسانیدن او به سعادت ابدی هدف مند است. این خصوص حقیقت میباشد که جناب حق بالای آن بار بار قسم یاد کرده میفرماید:

"قسم به آفتاب و روشنی او، و قسم به ماه چون از آفتاب در آید (شب چهاردهم) و قسم بروز چون نمایان کند آفتاب را، و قسم به

شب چون بپوشاند آفتاب را و قسم به آسمان و بناکردن خدا او را و قسم بزمین و هموار ساختن خدا او را و قسم به نفس آدمی و درست اندام نمودن خدا او را پس قسم به انداختن خدا در دلش شناخت گناه او را، هر آئینه رستگار شد هرکه پاک ساخت نفس را و هر آئینه زیانکارآن شد هر که باسفل السافلین برد آنرا" (الشمس، ۱-۱۰)

قسم یاد کردن جناب پروردگار، یکجا با اینکه با قسم کردن روی موجودات از شرف و ارزش آنها یاد میکند، در اصل بعد از آن سوگند بیان برای نشان دادن اهمیت، عظمت و بزرگی مقصود الهی است. حالت در قسم های این آیات هم چنین است. تنها با این فرق:

پروردگار با قسم یاد کردن در هفت جای این آیات، به تعقیب آن برای بیشتر قوت بخشیدن معنی، کلمه ربطی «**قَـد**» (مطلقاً) را استفاده کرده و تنها بعد از این تأکید و تأیید بیان میکند که:

"هر آئینه رستگار شد هر که پاک ساخت نفس را و هر آئینه زیانکاران شد هرکه باسفل السافلین برد آنرا"

جالب توجه است که، خداوند سبحان در قرآن کریم، غیر از تزکیه نفس در دیگر هیچ جایی هفت بار پی هم قسم یاد کند. این حقیقت برای فلاح انسانی که تزکیه نفس چقدر مهم و ضروری بوده، کفایت میکند.

اینک همین اثر «تصوف، از ایمان به احسان» را که روی دست گرفته ایم، دوستان الهی این حقیقت را یعنی تزکیه نفس را؛ با زیبایی های سخن، حال و رفتار اطلاع داده اند.

آلتن اولوک: همه اینها، بی شک جواب سوال «**چگونه یک تصوف**» هم. بنا برین تصوف را برای افراد خود به گونه جامع و برای دشمن بگونه مانع، چطور بیان کنیم؟ ای سوال را، جناب عالی تان «تعریف تصوف یا تعریفهای آن و یا ارزشها در این قبال» به این اشکال هم فکر کرده میتوانید.

___تصوف از اینکه یک علم بوده و هرکسیکه از آن چشیده و آنرا درک کرده، بطور عموم آن چیز هایی را که پی برده به عمل کشانده است. طبعاً در نتیجه این تعریف های متفاوت رقم خورده است. گفته میتوانیم که، کسانیکه در این راه پیش آمدند، ظاهراً از هر قسمت یک کریستال انوار مختلف پخش شده آنرا که تنها به خودشان منعکس شده را تعریف و آن راه راپیموده اند.

از تعریفات که اولیای الهی برای تصوف قایل شدند:

ـ تصوف، اخلاق زیبا و ادب است.

ـ تصوف، تزکیه نفس و تصفیه قلب است.

ـ تصوف، یک جنگ معنوی است که صلح در آن نیست.

ـ تصوف، اخلاص است.

ـ تصوف، استقامت و پایداری است.

ـ تصوف، رضا و تسلیمیت است.

ـ تصوف، یار شده بار نشدن است. یعنی بار هر که را کشیدن و بالمقابل به کسی بار نشدن است.

به اعتبار جهت های مختلف تعریف، **تصوف؛ با تنظیم کردن عالم درون مسلمین آنها را معناً به تکامل رساندن، بنده را به اخلاق حمیده رسانده، مقرب کننده الهی و به این شکل یک علم است که انسان را به معرفت الله میرساند،** گفته میتوانیم.

شیخ درگاه آق سرایی ها شیخ ابراهیم افندی، «منظومه تصوف» مشهور او از اول تا پایان پر است از تعریف های زیبای تصوف. بعضی از آنها عبارت است:

در شروع تصوف صوفی قصد جان میکند،

در نهایت تصوف، صوفی میخواهد در تخت دل سلطنت کند.[۴۷]

"یک صوفی در شروع تصوف، با فرار از وجود مادی، در خود کدام موجود را ندیده، بطور خلاصه اراده خود را تسلیم حق میکند. نهایت تصوف، با بدست آوردن همه زیبایی های الهی پادشاه تخت دل شدن است."

۴۷ *Bidâyette tasavvuf sûfî bî-cân olmağa derler*
Nihâyette gönül tahtında sultân olmağa derler

«تصوف عروۀ الوثقی یوکون جان ایله چکمکتیر»

«تصوف مضحر آیات غفران اوماغا درلر»[48]

"تصوف، قرآن کریم و مسئولیت آنرا که الله متعال بردوش مسلمین منحیث امانت گذاشته است، از دل و جان حمل کنیم. تصوف، مظهر آیات مژده دنده مغفرت الهی است."

«تصوف اسم اعظم له تصرف تور بوتون کونه»

«تصوف جامع احکام قرآن اولماغا دِرلِر»[49]

"تصوف عبارت از تصرف به همه کائینات با اسم اعظم است. باز هم تصوف، جمع کردن احکام قرآن در دل، یعنی یک قرآن جان دار شدن است."

تصوف در روشنایی این بیانات، دور کردن دل از آلوده گی های مادی _معنوی و اوصاف _ اخلاق زیبا را در این دل کمایی کردن و جایگزین کردن است. بنابراین تصوف، ساختار سری حوادث مادی و معنوی هستند که راه حل آن صرف بوسیله عقل کفایت ننموده، رسیدن به دیدگاهی که از پی درک حکمت ها و معاملات بزرگ موفق نایل آید. سعی برای مفتون شدن دل به لذات بی انتهای روحانیت ظاهراً با بر طرف کردن موانع نفسانی به کمال

٤٨ *Tasavvuf urvetü'l-vüskâ yükün can ile çekmektir*
Tasavvuf mazhar-ı âyât-ı gufrân olmağa derler

٤٩ *Tasavvuf ism-i âzamla tasarruftur bütün kevne*
Tasavvuf câmi-i ahkâm-ı Kur'ân olmağa derler

تصوف مفتخر گشتن است. یعنی تصوف، روح را از این جسم که اسیر تمایلات نفسانی است رهانیدن و از این اسارت کشیدن است. بعداً حقایق سری همه حوادث و صفحه های حکمت و عبرت که در پی آن حوادث در جریان است را با فراهم آرودن یک سلسله دانش ها جهت تماشا آن با یک اصلوب عارفانه، احوال معنوی، عواطف قلبی، سنتها و تجلیات میباشد.

تصوف بدین ملحوظ، با زندگانی مبارک جناب رسول اکرم (ص) ظاهراً و باطناً کامل شدن، با محبت گسترده نیز صمیمیت یافتن است. چرا که آن، تجلیات داخلی و بیرون یعنی حال ظاهری و باطنی رسول خدا (ص) است. به همین خاطر است که، تصوف عبارت از بهره مند شدن از روحانیت رسول الله (ص) و روحاً با ایشان مزج شدن است.

تصوف در عبارت دیگر، عشق آمیخته با ایمان، زیبایی رفتار و عبادت که با شور و هیجان صورت میگیرد. خلاصه کلام تصوف اینکه، از دمیدن روح به آدم (ع) شروع یک نعمت بزرگ، از ظهور کمال نبی آخر زمان، همانند شبنم های پر فیض هستند که به قلبهای مملو از محبت پخش میگردد.

آلتن اولوک: علاقه شدید که تصوف در طول تاریخ اتخاذ کرده، در اطراف تعریف های که متذکر شدید، آیا تحقق آنرا به سبب زندگانی پر از صمیمیت ایمانی و عرفانی فکر کرده میتوانیم؟ در حقیقت تصوف که دیروز بود امروز هم، گاه گاهی اگر با

اتهامات قصدی جهت از نظر انداختن آن تلاش شود، با گذشت هر روز علاقه به این زمینه در حال بیشتر شدن است. از میان مسلمان ها یا بیرون از دایره زندگی اسلام «بعد معنوی اسلام» علاقه بیشمار در این زمینه دیده میشود. سببها و علت های این علاقه مندی چه ها بوده میتواند؟

___تصوف، انسان را به روحانیت میکشاند. به روح، به این استعداد فردی راه مطمئن معنوی مناسب را باز میکند. به همین خاطر هم نفس و روح انسان را که با هر چیز علاقه می گیرد، در ارتباط است. یعنی همه فواصل مسافرت معنوی را که بنده طی میکند، همه عالم های را که او در ارتباط است، برای پیدا کردن الله که رب عالمیان است، با همه مسائل که او را قلباً شناخته و صرف او را بندگی کرده توانست، ارتباط دارد.

برای این چنین بودن آن هم، تصوف که با هر بخش اجتماع مخاطب است، از یک طرف با مانع شدن رخوت و سستی های زمانهای آسودگی اجتماعی و اقتصادی زنده داری معنوی را دوام داده است، از طرف دیگر هم در میان بحران ها و شورشهای دوران های سخت ظلم، اشغال و سلطه جویی به دلهای تنگ آورده با بازکردن پنجره های علوی نفس های تسلی بخش پر فیض را گرفته است؛ مرهم دلهای زخمی، آب حیات برای روح های خشکیده و دماغ های خسته شده است. او از یک جهت با تلقین کردن تواضع و خشوع به آنانیکه در زیبایی اخلاق و عبادت در صدر قرار داشته

از غرور، تکبر وعجب محافظت کرده است، از یک جهت هم به بندگان که غرق دریای گناه است با عفو، بردباری، مرحمت و ترحم گسترده حلقه نجات بخش حیات شان شده است. چناچه این یک حقیقت تاریخی است که بعد از سلطه جویی های مغول از پریشانی ها و نا آرامی های که سرتاسر همه آناتولی را شورش و بی نظمی ها فرا گرفته بود، این زمانی بود که جریانات تصوفی در آن دوره قوت می گرفت و متصوفین بزرگ نیز ظهور می کردند تا تسلی بخش خاطرهای افسرده و پریشان مردم باشند.

چرا که تصوف، در مسائل که عقل از درک آن عاجز ماند، قلب را پیموده و با تسلیمیت کامل به راهش ادامه میدهد. مسائل را مطابق قرآن و سنت همانند کشف و الهام با تجلیات قلبی به وضوح میکشاند. به این صورت شخص را به اطمینان نهایی متوصل میسازد. این سخنان محمد حمیدالله از علمای پیش قدم اسلام در عصر گذشته بسیار معنی دار و عبرت دهنده است:

"شیوه رسیدن من خردمندانه است. تلاش ها و بررسی های حقوقی به من، به گونه باورمندانه هر چیز را که تعریف و اثبات شده نمیتواند را مردود ساخته است. یقیناً که من، نماز، روزه و غیره وظایف اسلامی خود را روی علت های تصوفی انجام نداده بلکه روی مسببه های حقوقی ایفا میدارم. به خود میگویم که:

«الله (ج) پروردگار من است. صاحب من است. او به من کردن اینها را امر داده است. پس باید انجام دهم. از این دیگر، حق و وظیفه

با یکدیگر مرتبط هستند. الله (ج) اینها را برای مستفید شدنم امر فرموده است؛ در این صورت من با شکر کردن به او مؤظف هستم.»"

در جامعه غرب، از زمانیکه زندگی کردن در محیط همانند پاریس آغاز کردم بدین سو میبینم که، مسیحیان را که به اسلام آوردن سوق میدهد، نظریه های فقهی و کلامی علما نیستند، بلکه صوفی های همانند بن عربی و مولانا هستند. در این موضوع مشاهدات شخصی من هم واقع شده است. زمانیکه در یک موضوع اسلامی از من توضیح خواسته میشد، جواب های داده من که روی منطق عقل استوار بودند، پرسنده را مجاب نمیکرد؛ اما روی توضیح میوه تصوفی تأخیر نمیکردند. در این موضوع نیروی تأثیر خود را از دست میدادم. اکنون باورمندم که، بعد از سرنگونی حکمروایی های هولاگون تا همانند دوران غازان خان، امروز کم از کم برای خدمت اسلام در آفریقا و اروپا، نه شمشیر و نه هم عقل است، تنها قلب، یعنی تصوف است.

بعد از این نظاره، به بررسی بعضی آثار نوشته شده تصوفی شروع کردم. این چشم دلم را باز کرد. دانستم که؛ راه تصوف زمان پیامبر (ص) و متوصفین بزرگ اسلام، نه سرگردانی روی کلمات و نه هم مشغولیت با چیزهای بی معنی است؛ فقط قدم زدن در کوتاه ترین راه میان الله (ج) و بنده است، جستجوی راهیست که شخصیت را رشد دهد.

انسان در جستجوی اسباب میباشد که این وظایف برشانه هایش قرار گرفته است. در میادین معنوی توضیحات مادی ما را از مقصود دور میسازد؛ تنها توضیحات معنوی هستند که انسان را اطمینان بخشیده مجاب میکنند.[۵۰]

این بیانات هم نشان میدهد که تصوف، یکجا با بالا رفتن صنایع سنگین و پیشرفت های فنی، از یکطرف با افزایش بحران های اجتماعی و اقتصادی عصر، و از سوی دیگر که انسان را به حال دندانه ماشین در آورده، اهمیت بسیار را عرضه میدارد.

۵۰ محمد عزیز لحبابی، شخصیت سازی اسلامی، ترجمه، ا. حقی آکن، ص.۱۱۴-۱۱۵، زیرنویس ۸ استانبول ۱۹۷۲. این زیر نویس ترجمه متن مکتوب تاریخ ۱۹۶۷/۹/۲۷ محمد حمیدالله است. (مصطفی کارا، حرکت های روز ما با متن های تصوف، نقل شده از ص.۵۴۲-۵۴۳)

آیا بدون تصوف نمیشود؟



تصوف را لازم ندیدن؛ اخلاص، عرفان، تزکیه نفس و تصفیه قلب را، خلاصه کلام اینکه در مقام احسان به الله (ج) بندگی را نادیده گرفتن و ضروری ندانستن است.

آیا بــدون تصـــوف نمیشـــود؟

آلتن اولوک: از این گفته هایتان، بگونه ای واضح فهمیده میشود که اصلوب تصوف در تبلیغ اسلامی بسیار حایز اهمیت است. وقتیکه اصلوب تصوفی در تبلیغ اسلامی ارزنده است، پس موازی با این راز نتایج مثبت در جهت هدایت و کمال انسان ها در چیست گفته اگر بپرسیم؟

___جهت دیگر اهمیت تصوف در روزگار ما، شیوه و اصلوب است که در خصوص اصلاح انسانها تعقیب شود. احکام ظاهری شرع شریف، با مکافات و مجازات دنیوی و هم اخروی، سعی در استقامت دادن انسانها دارد. علاوه از اینها احکام باطنی اسلام که همین تصوف دانسته شده از عشق، شفقت و محبت نیز کار میگیرد. انسانها در زمان ما، اکثراً به تسلیم شدن به نفسانیت به دور شدن از دین و ارتکاب گناهان سنگین به آلودگی روح مشغول اند. برای اینگونه انسانها هیچ کس این را انکار کرده نمیتواند که از راه عفو کردن، بردباری نشان دادن و شفقت نمودن می توان هر چه آسانتر و بیشتر به اصلاح و فلاح آنها رسید. از این نگاه عصر مان، به اندازه حقایق تصوفی، این دوره ایست که قواعد مربوط به اصول و اصلوب آنهم از اهیمت بزرگ برخوردار است. چنانچه کسانیکه از دید عفو، مسامحه و شفقت مینگرند، در کشورمان به هر اندازه که

باشند، به فتوحات مقتدارانه و مفوقانه معنوی بیشتر در عالم غرب خواهند رسید. به روح های که در گرو سلطه عقل و نفس هستند، به آنها برای تقدیم کردن اسلام منحیث دین آرامش و امنیت از جانب پروردگار، بجای نیت جزا دادن و با غضب نزدک شدن، نشان دادن با رفتار های پر از شفقت و مرحمت، در هر مرحله یک شیوه پر فیض تر است.

چرا که انسان، به هر اندازه که از مقصود اصلی دور بماند، باز هم در حیثیت انسان بودن خود صاحب شرف و جایگاه بلند است. با بی خبری از عظمت جوهر ذاتی خود که در باتلاق گناه گیر میافتد، طبق حجر الاسود دیوار کعبه معظمه، همانند اینکه از آنجا به زمین افتیده داخل گرد و خاک بماند. تصور شده نمیتواند که هیچ وجدان مؤمن به این حالت بی علاقه بماند و در دل فوران نکند. در این حال هم مؤمنین از حرمت به حجرالاسود صرف نظر نمیکنند. افتیدن او به چنین حالت، از ارزش دید مسلمین نسبت به او چیز کم نمیکند. بالعکس مؤمنین، او را با گرد و خاکش در آغوش میکشند، با اشکهای خویش آنرا شسته و با احترام برای جاگذاریش میان خویش به رقابت میپردازند. با فکر کردن به اینکه او از بهشت کشیده شده به ارزش بزرگ ذاتی خویش اعتبار میکنند. در حالیکه انسان از «روح الهی»، یعنی موجود اسرار آمیز و نورچشمی خلق شده از قدرت با عظمت الهی است. بنابراین قدر و قیمت او، با گناهان مرتکبه او به هر اندازه که نزول کند، بهای ذاتی او باقیست.

طبق فرموده حضرت مولانا روح انسان، همانند آب براق و شفاف است. اما زمانیکه با کارهای بد و گناهان آلوده شد، طوری میشود که هیچ چیز را نمی بیند. در این حالت برای دین انوار حقیقت و باریکی های معنویت ایستادن آن آب ضروریست. در حقیقت مقصود تصوف، با تربیت کردن حواس نفسانی و منیّت، افراد را و در نتیجه اجتماع را به صلح، سکون و آرامش رساندن است. کفر به اعتبار این، هیچ انسان که به هر اندازه به شرک و گناه پیش رفته باشد، از مخاطب قرار گرفتن به دعوت هدایت محروم نمی ماند. اینرا یکی از مثالهای بیشمار عصر سعادت هم چنین است:

وحشی که با شهید ساختن حضرت حمزه (رض) عموی بزرگوار جناب رسول الله (ص)، ایشان را غرق تأثر ساخت، برای دعوتش به اسلام یکی از اصحاب خویش را فرستادند. وحشی هم در جواب به پیامبر بزرگوار (ص):

"ای محمدا! تو، «کسیکه یکی را کشته، یا اینکه به خدا شرک آورده، و یا زنا کرده باشد، روز قیامت به دو چند عذاب داده میشود و در جهنم برای ابد خوار و حقیر میماند.» (الفرقان، ۶۸-۶۹) گفته زمانیکه حکم الهی را بیان میکردی، چطور میشود که مرا به اسلام دعوت میکنی؟ من که همه ای این زشتی های را انجام دادیم. برای من در کجا راه خلاصی میشود که؟" گفت.

الله متعال:

"بگو که: ای بندگانم که در ظلم کردن زیاد به نفسهایتان هستید! از رحمت الهی امید تان را قطع نکنید! چرا که خداوند همه گناهان را عفو میکند. هرآئینه او غفور و رحیم است." (الزمر، ۵۳) این آیت را نازل کرد.

درنهایت وحشی با مژده این آیه مبارکه فرح یافت:

"رحمتت چقدر هم بزرگ ای پروردگارم!" گفته با توبه نصوح با دوستانش یکجا مسلمان شد.

مهمترین ویژگی اصلوب تصوفی با الهام گیری از این حقیقت و مشابه آن، شیوه نگرش به انسان است. بناً انسان، با استعداد خلیفه خدا شدن، نایل شدن به تجلیات کامل صفات الهی و مظهر خطاب الهی آفریده شده است. از این نگاه زبده عالم (نور چشم کائینات) شده یکی از اسرار الهی را به عیان میکشد. در حقیقت همانند اینکه قبلاً بیان داشتیم، با انجام دادن گناهان به هر اندازه که قدر و قیمت او زیرپا شود، ارزش ذاتی او باقی میباشد. تنها زمانیکه تصوف اینرا بیان میکند هم بی مقیاس نیست. کرده او بطور خلاصه:

"مسامحه که به گناهکار میشود را به گناه لبریز نکردن، هم چنان دشمنی را که به گناه است را به گناه کار پاش ندادن."

تصوف از این جهت، در عصرما از مثمرترین وسیله برای تبلیغ دین اسلام است. چرا که انسانها آغوش گرم محبت دوستان الهی

چون عبدالقادر جیلانی، عزیز محمود خدایی، یونس اِمرِ، بهأالدین نقشبندی و مولانا را همیشه دلتنگ میشوند.

آلتن اولوک: با معلومات های که ابراز داشتید، تصوف انسان را از یک هویت خام به هویت کامل میرساند. بنابر این حقیقت تصوف، در زندگی یک مسلمان از چه جایگاهی باید برخوردار باشد؟ به تعبیر دیگر، آیا بی تصوف نمیشود؟

ــــیک سوال بسیار مهم پرسیدید.

تصوف، یک تجلی اسلامی صرف نظر نشدنی در دست اهل ایمان با محتوای و ساختار درونی گسترده است. از این نگاه او، برای به کمال رسیدن مسلمانها، همچنان برای وسیله هدایت شدن به غیر مسلمانها و برای پخش اسلام به آنها به گونه درست، بسیار اهمیت بزرگ را اتخاذ میکند.

زیرا همه معلوماتهای کتابی، در حقیقت به تخم شبیه اند. طوریکه اگر تخم ها در خاک کشت نشده تنها با گذاشتن در انبار به هر اندازه مدت که بگذرد باز هم از یک تخم دیگر چیز شده نتوانند، معلومات های کتابی هم تنها با ماندن در سطرها و گذاشتن روی رفهای به عین وضعیت خواهند بود.

در مقابل تخم های که دفن خاک شده اند، نظر به صفت هایشان رشد کرده نمو می بینند، یکتعداد به حال چنار های دیوآسا در میآیند. طبق این نمونه تخم های علم که در خاک دل کشت

شوند، قلبها را به هر یک باغچه های معنویت تبدیل میکند، اسرار و حکمت ها که، میوه های حقیقی علم و عرفان اند، آن زمان بدست میآیند.

از این نگاه جهت فتوی دین ستون های اساسی یک بنا، جهت تقوی هم، عناصر ظرافت ها و زیبایی های تکمیل کننده قسمت های اطراف ستون ها هستند. تصوف از یک طرف با یکجا کردن این دو ویژگی، از طرف دیگر هم با ضمیمه شدن به عمل زیبا و کاملیت اخلاق؛ در وضاحت های انسانی، قرآنی و کائیناتی، درک و ایفای مسئولیت ها را با حکمت وسیع تر تأمین میکند. تصوف از این جهت، به بنده ها در بحث محبت الله و معرفت الله، در ماهیت پنجره معنوی باز شده مستقیم بسوی معراج دلهایشان است.

تصوف در حقیقت، یک نیاز مبرم صرف نظر ناکردنی روح و قلب است. وقتیکه چنین باشد، وجود آن کم یا زیاد در زندگی هر مسلمان یک حقیقت مسلم است. درست تر اینکه انسان در هر جایی باشد در آنجا تصوف موضوع بحث است.

با کنار گذاشتن این حقیقت «آیا تصوف نمیشد؟» گفتن، همانند سوال از جنس «از اساسات اسلام تفسیر، حدیث، کلام، فقه و دیگر علوم اگر نباشد، آیا نمیشد؟» پرسیدن است. تصوف را لازم ندیدن؛ اخلاص، تقوی، عرفان، تزکیه نفس، تصفیه قلب، خلاصه کلام اینکه در مقام احسان به الله (ج) بندگی را نادیده گرفتن و ضروری ندانستن است. زیرا با تصوف این حقایق مقصود میشود. درحقیقت

کسیکه این حقایق را زندگی کرده است، حتی اگر اسم تصوف را قبول نکند، به این معنی که او هم مثل ما تصوف را زندگی میکند. چرا که تقوی، زهد، احسان و تصوف به اعتبار حقیقت و محتویات شان اصطلاحات به هم نزدیک هستند که روی عین معنی و مقصود دلالت میکنند. اسم گذاری تنها یک عالم است. در مرکز همه این بیانات، یگانه نمونه منحیث بزرگترین مرشد کامل همه بشریت، «أسوَةٔ حَسَنةٔ» حضرت پیامبر اکرم (ص) و اصحاب کرام (رضوان الله علیهم اجمعین) که هر یک ستاره های معنویت و شخصیت های علوی تربیت یافته معنوی رسول اکرم (ص) هستند.

از طرف دیگر رسیدن قلب به اطمینان، آرامش، سکون و سعادت ؛ معناً به سویه که میرسد ارتباط دارد. برای همین هم ایجاب میکند که بنده یک تربیه معنوی را سپری کند. زیرا پرشدن قلب با علم وحکمت، به حقیقت های بزرگ دینی متعالی شدن و بنده را معناً به تکامل رسیدنش، تنها در نتیجه یکتعداد کارکردها ممکن شده میتواند.

چنانکه حتی پیامبران الهی که الگو برای بشریت فرستاده شده اند، پیش از مخاطب شدن به وحی یک دوره آمادگی را گذرانده اند. زیرا قلب برای گیرندگی تجلیات لطیف معنوی باید از کثافت پرهیز کرده، حسّاسیت بدست آورده و به قیام معین برسد. رسول الله (ص) پیش از مأمور شدن به وظیفه نبوت در غار حرا به اعتکاف[51]

۵۱ اعتکاف: در یک مکان خفا جا گرفته و زمان را با عبادت سپری کردن است. بالخصوص در ده روز اخیر رمضان با جا گرفتن در مسجد خود را به عبادت وقف کردن .

کشانده میشدند. موسی (ع) پیش از مکالمه با جناب پروردگار، در طور سینا چهل روز، به نوعی ریاضت داخل شده بود. یوسف (ع) پیش از سلطان شدن در مصر، دوازده سال در زندان ماند. در آنجا از تمام پله های سختی، ریاضت، مجاهده و مشقت گذرانده شد. به این شکل قلب مبارکش، از تمام استناد ها و علاقه های غیر از خدا به کلی تمیز شد.

رسول الله (ص) پیش از افتخار معراج مظهر راز سوره "انشراح" شدند. صدرشان باز شده و قلب شریف شان شستشو شد. با روحانیت علم و حکمت مملو شد. چرا که او در معراج با حوادث عجیب و غریب مقابل میشد، تماشای منظره های لطیف گوناگون و اسرار الهی که با کثافت بشری دیده شده نمیتواند را میکرد.

اگر پیامبران که بندگان برگزیده الهی هستند از این تصفیه قلبی گذرانده میشوند، قلب های انسانهای دیگر یقیناً نیازمند اجتناب کردن و تصفیه کاری میداشته باشد. زیرا با یک قلب کثیف به لطیف نزدیک شدن امکان ندارد. بینی بی حس کسی از بوی گل قرنفیل بهره گرفته نمیتواند. از شیشه بخار گرفته منظره صاف و شفاف دیده شده نمی تواند. از طرف دیگر حتی آمیخته شدن یک زره حرام در حلال، همانند گد شدن یک قطره نجاست داخل کوزه آب است که، که همه شفافیت، مقبولیت و برکت او را از بین میبرد.

برای اینکه قلب به حال گیرنده اسرار و حکمت های الهی برسد، با زیاد شدن حساسّیت معنوی آن از کثافت اجتناب کرده، پیچ خوردن او به لطافت ضروریست. چرا که جناب حق(ج):

يَوْمَ لاَ يَنْفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ إِلاَّ مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

"آنروز نه مال فایده میدهد، نه هم اولاد. تنها مستثنی از کسانیکه با قلب سلیم (یک قلب پاک) به الله میآیند!" (الشوری،۸۸ - ۸۹)

سلیمیت حال قلب، تنها وابسطه به تربیه معنوی دارد که صافیت (تمیزی) بدست آورد.

زیرا قلب پیش از تربیه معنوی همانند آهن سرد است. آرزوی اینکه او را شکل دلخواه داده شود، نخست باید در آتش گداخت، تا از زنگها و ناپاکی هایش دور شود، از سختی درآمده نرم گردد و برای پخته شدن کوفته شود. تنها با گذشتاندن این مراحل به آهن شکل مورد پسند داده میشود. بر بالای قلب هم، همانند گداختن آهن تا این همه عملیه ها تطبیق نشوند، کمالات قلبی هم محقق نمیشود. بعد از تحقق کمالات قلبی آنچه که با چشم سر دیده نمیشود، علم حقایق که با عقل سر درک نمیشود، به گونه شور در دل فهمانده شده احساس میگردد. برای این ضرورت است تا درایت و طاقت قلبی را به پختگی رساند.

مولانا جلال الدین محمد درصدد اینکه اهمیت این پختگی را بیان کرده باشد، زمانیکه در مدرسه سلجوقیه "درسیآم" سرمدرس

علوم ظاهری بود، حال درون خود را ″**خام بودم**″ ؛ با تجلی های معرفت الله کائینات مملو به شکل کتاب مجسم میشود که اسرار مکنوز آن به او عیان شدن میگیرد، حال خود را در حین شروع آندم به″**پخته شدم**″؛ حال فانی شدن خود را در محبت ذاتی ″**سوختم**″ گفته بیان میکند.

این هم نشان میدهد که، از اینکه مقبولیت بنده نزد الله متعال بیشتر از اینکه به انکشاف قلبی وابسته است، برای به کمال رسیدن قلبی پی هم نیازمند تربیت معنوی میباشد. مثالهای مشخص بیشمار این حقیقت را جناب حضرات اصحاب کرام نشان داده اند. چناچه بیشتر آنها همانند سنگ های بودند که دختران نوزاد خویش را زنده زنده به گور میکردند که در تحت تربیت معنوی رسول اکرم (ص)، چشم ها و دلهای هر یک شان به حال عابده محسن شفقت و مرحمت آمده است. جانها و مالهای خویش را در راه خدا و رسول او (ص) صرف کردند.

بطور خلاصه میخواهیم بگوییم که:

مسلمانیت بدون تصوف شده میتواند، تنها این مسلمانیت محروم از قیام احسان میباشد. یعنی زندگی اسلامی جدا شده از تصوف این تربیت معنوی، شخص را به قیام بندگی که الله (ج) را میدیده باشد، رسانده نمیتواند.

آلتن اولوک: جناب، خوانندگان آلتن اولوک دوستان قلبی ذات عالی تان هستند. انسانهایی هستند که با شما در اقلیم دل ملاقات را خوشبختی محسوب میدارند. منحیث آخرین گفته ها برای شان در ارتباط تصوف چه میخواهید بگویید؟

علاوتاً بر گفته های خویش تا این جا، از نصایح و پند های که به تأکید روی ماندن آن به اهل الله بیان شده است را قسماً میخواهم به عرض برسانم:

تصوف، یک تربیه معنوی عبارت از تلاش کردن برای بدست آوردن اخلاق رسول الله (ص) است. حال وجد در عبادت و فضیلت در معاملت است. این هم با عشق بسوی خالق کائینات و رسول مقبولش (ص) جهت گرفتن است. برای این دوستان حق هستند که با عشق و مسیر گیری صمیمی در مرکز عشق به مولا و رسول او (ص) جا گرفته و الی الابد دوستان همه انسانیت شده اند.

مؤمن که در الفت و صحبت با صلحا باشد صالح میشود. زیرا در شخصیت های دارای انرژی (با فیض) ویژگی سرایت کردن وجود دارد. صلحا با نظام بخشیدن و در معنویت قرار دان نفس های خود را تمیز کرده اند، کسانی هستند که از آلایش دنیوی صرف نظر کرده اند. الفت با آنها، بنده را از دست، از پا بنده میسازد که قابل استفاده همه مخلوقات باشد.

محبت، خط جریان میان دو دل است. انسان به آنچه دل داده است مفتون و حیران آن میشود. او را تقلید میکند. بناً مؤمن، به هر وسیله در هر ساحه سعی خود باید از اکسیر «محبت» استفاده کند.

با بدست آوردن شخصیت تبدیل شدن علم به عرفان، وسیله شناخت خداوند متعال در قلب میشود. کائینات، معمای حکمت ها و اسرار است. دانستن، تماشا کردن نیست، آشنا شدن به حکمت و راز است.

خلاصی قلب از کثافت و پیچیدنش در لطافت، در نسبت تقرب به مولا است. قلب مؤمن زنده، به مردن متوصل میگردد. بر خلاف این، کسیکه در نفسانیت پیچیده در همان نسبت صفت انسانیت خویش را از دست میدهد.

اساس اخلاق اسلام، با عشق اخلاص استقامت بسوی الله (ج)؛ یگانه نشانه این مسیر هم بی شک «خدمت» است.

محبت، کاراترین واسطه انقلاب دهنده زحمت و سختی به رحمت است. خدمت که با محبت ایفا میگردد به هر اندازه که سنگین باشد با آرامش و سهولت قبول کرده میشود. در عین حال ارزش یک خدمت، برای انجام آن وابسطه به ایفای آن با وجد عبادت و عظمت فداکاری متقبله است. خدمات صمیمی و حقیقی، نمونه بارز تکامل قلب است. قلبهای که به این کمال رسیده اند «نظرگاه الهی» هستند.

اسمهای «رحمن» و «رحیم» را که خداوند سبحان در قرآن کریم بسیار ذکر کرده است، از اسمای می باشند که مرحمت او را اظهار میکند. شفقت و مرحمت در یک مؤمن هم، باید به حال طبیعت _اصلی بگردد.

محروم شفقت، کسیکه ترحم را نمیداند، کلید بزرگترین دروازه باز کننده خزانه کل سعادت را از دست داده است. بیشترین، باید به محرومین مرحمت که ترحم را نمیدانند ترحم کرد.

مسبب ظلم، محرومیت از محبت است. انسانیکه دوست نمیدارد، هر وقت به حال موجود حیوان صفت ظالم آمده میتواند. میوه عشق حقیقی شفقت و مرحمت است. فکر هیچ دل و شهر کرده نمی شود که در روی زمین وجود داشته باشد و با شفقت و محبت فتح شده نتواند. زیرا برای آفتاب گرم نکردن طوریکه ناممکن است، برای روح های قوی هم ترحم نکردن به مخلوقات ناممکن میباشد.

منصور حسین حلاج که میان عاشقان دل از جایگاه استثنایی برخوردار است، هنگامیکه بسویش سنگ پرتاب میکردند:

"بار الهی! پیشتر از من کسانیکه سنگ پرتابم میکنند را ببخش!" گفته نمونه ایثار بزرگ دل را التماسانه نشان داده است.

اگر در راه معنوی بخواهیم سویه خود را ببینیم، حالمان را و رفتارهایمان را باید به تحلیل بگیریم.

«خود پسندی» و «مدعی گری» سرطان راه معنویت است. ابلیس، در زمان که صاحب جایگاه بلند بود به همین دلیل به خسران دچار گردید.

حضرت مولانا میفرمایند:

"مهم اینست که طبیعت گل را توانست داشت. یعنی در این باغچه دنیا، با دیدن خارها، از آنها رنجوده خاطر شده خار گشتن نیست، اگر در میان سختی های مثل زمستان هم در پی باشد، آنها را با اقلیم بهاری در آغوش کشیده به همه عالم یک گل توانسته شدن است."

این نصیحت های قیمتی زیبایی های رفتار و تکامل قلبی حضرت عبدالحق گوجودانی در راه تصوف دستورهای بسیار با ارزش دل هستند:

"فرزند به تو وصیت میکنم؛ در همه احوالت علم، ادب و تقوی در صدر باشد!.. آثار گذشته ها را بخوان، به دنبال راه اهل بیت، و اهل سنت و الجماعۀ برو! فقه و حدیث یاد بگیر از صوفی های جاهل دور دور فرار کن! نماز هایت را قطعاً در جماعت اداً کن! اگر در دلت میل به شهرت باشد امام و مؤذن مشو! از شهرت تا قوتت کفایت میدهد دوری کن! در شهرت آفت وجود دارد. چشمت را هم در مقام ها نگیر؛ همیشه خود را در پائین ها بدار! به کار که طاقت آورده نمیتوانی کفیل مشو! به کارهایی که مردم تو را در آن علاقه

ندهند مداخله نکن! با مدیران فاسق نشست و برخواست نکن! در هر موضوع توازن را نگهدار! مقیاس را از دست نداده و فریب شنیدن صدای زیبا را مخور که، روح را سیاه میکند و در نتیجه نفاق زاده میشود. وقتیکه چنین است صدای زیبا را نیز انکار نکن، أذان و قرآن که با او خوانده میشود، روح ها را احیا میکند. کم بخور، کم سخن گوی، کم بخواب. از غافلان و احمق ها همانند فرار از شیر درنده فرار کن! در زمانه فتنه تنهایی را ترجیح ده! از آنانیکه مسبب سبک ساختن دین برای منفعت خویش می شوند، از ثروتمندان مغرور و از جاهلان دور باش! حلال بخور، از کارهای شبهه دار اجتناب کن و در ازدواج به تقوی دقت کن. در غیر آن بدنیا بسته شده و در این میان به دینت صدمه میرسانی. . . بسیار نخند؛ مخصوصاً بگونه قهقهه هیچ گاهی! خندیدن بسیار قلب را میکشد. اما تبسم را نیز از دست نده. زیرا تبسم صدقه است. به هر که با چشم شفقت ببین و هیچ کسی را حقیر ننگر! بیرون خود را بسیار زیاد تزئین و آراسته نکن؛ ظریف و ساده لباس کن. زیرا اعتنای بسیار به نمای بیرون، از خرابی درون بمیان میآید. مناقشه نکن، از کسی چیزی طلب نکن، در استغنأ بمان، با قناعت ثروتمند باش، وقارت را نگهدار! به آنانیکه بتو زحمت (نیاز کمک) دارند و آنانیکه تو را تربیت کردند با وفا باش، با مال و جان به آنها خدمت کن و خود را هم حال آنها بساز! غافلان که آنها را مورد انتقاد قرار می دهند فلاح نمی یابند. به دنیا و به غافلان که اهل دنیا هستند تمایل نکن! قلبت همیشه غمگین، بدنت

برای بندگی قوی، چشمانت پر از اشک و قلبت رقیق باید باشد. کارت خالص، دعایت نیایش، لباست متواضع، همراهانت صالح ها، علوم دین سرمایه ظاهری و باطنی ات، مسجد خانه ات و دوستهای خدا نیز نزدیکانت باشند! . ."

آمین!...

مأخـــذات

ابراهیم جانان، *دائرۀ المعارف حدیث، کتوب ستۀ*، استانبول

ابو الحسن الندوی، *تاریخ پیشوایان اسلام*، استانبول، ۱۹۹۲

ابو داوُد، سلیمان بن اشعث السجستانی، *سنن ابی داوُد*، استانبول، ۱۹۹۲

احمد بن حنبل، *مسند*، استانبول، ۱۹۹۲

احمد جودت پاشا، *قصاص انبیأ و تواریخ خلفا*، استانبول، ۱۹۷۶

اسماعیل حقی بُرسوی، *کنز المخفی*، استانبول، ۱۷۲۷

امام غزالی، *احیأ علوم الدین*، (ترجمه، احمد سرداراوغلو)، استانبول، ۱۹۸۷

امام غزالی، *کیمیای سعادت، استانبول*، ۱۹۸۹

امام نووی، *اسلام با احادیث*، (دکتر مصطفی البُغا، محی الدین میستو؛ ترجمه: احمد عالم)، استانبول

امام نووی، *ریاض الصالحین*، (ترجمه و شرح: یاشار کاندمیر، ای. لطفی چاکان، رشید کوچوک)، استانبول، ۱۹۹۸

بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، *جامع الصحیح*، استانبول، ۱۹۹۲

بلعزوری، *انصاب الاشراف*، مصر، ۱۹۵۹

بن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، ۱۹۶۵

بن الحجر الاسکلانی، شهاب الدین احمد بن علی، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، (دار الفکر، فؤاد عبدالباقی نشری.)

بن الکثیر، عمادالدین ابوالفدأ، *تفسیر قرآن العظیم*، بیروت،۱۹۸۸

بن حبان، ابوحاتم البُستی، *صحیح بن حبان*، بیروت،۱۹۹۳

بن سعد، *الطبقات الکبرأ*، بیروت

بن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد، *الاستیاب فی معرفت الصحاب*، قاهره

بن ماجه، ابو عبدالله بن محمد بن یزید القزوینی، *سنن بن ماجه*، استانبول، ۱۹۹۲

بن هشام، *الصراط النبویه*، بیروت، ۱۹۹۲

ترمذی، ابو عیسی، محمد بن عیسی، *سنن الترمذی*، استانبول، ۱۹۹۲

حاکم، ابو عبدالله محمد بن عبدالله النیثبوری، *مستدرک آل الصحیحین*، بیروت، ۱۹۹۰

حسن بصری چانتای، *قرآن حکیم و مِعال کریم*، استانبول، ۱۹۹۶

دارمی، ابوشجاع شیرویه شهریدار، *الفردوس بی مسوری الخطاب*، بیروت، ۱۹۸۶

رُدانی، *کلیات بزرگ حدیث*، (*جمع الفواید*)، استانبول

سلجوق اِیردوغان، *تصوف و طریقتلر* (تصوف و طریقت ها)، استانبول، ۱۹۹۴

سوات یِلدِرِم، *قرآن حکیم و آچکلامالی معالی* (قرآن کریم و توضیح معال آن)، استانبول، ۲۰۰۱

سیوطی، ابوالفضل جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر، *الجامع الصغیر*، مصر، ۱۸۸۸

شفیق جان، *کونو لرینه گوره آچکلامالی مثنوی ترجومسی* (شرح ترجمه مثنوی نظر به موضوعات آن)، استانبول، ۱۹۹۷

شه بندرزاده احمد حلمی، *تاریخ اسلام*، استانبول، هجری. ۱۳۲۶

صادق دانا، *آلتن اولوک صحبت لِری* (صحبت های آلتن اولوک)، اِرکام یاینلری، استانبول،

طبرانی، الحافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد، *مجموع الکبیر*، ۱۹۸۳

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان النطویل آیه القرآن*، بیروت، ۱۹۹۵

عبدالرحمن جامی،

عبدالرحمن گوزِل، مصطفی تاتچی، یونس اِمرِ، آنکارا، ۱۹۹۱

عبدالقادر جیلانی، *فتح الربانی*، (ترجمه، یمان آرِکان)، استانبول، ۱۹۸۷

عجلونی، اسماعیل بن محمد، *کشف الخفا*، بیروت.

عزیزی، *السراج المنیر شرح جامع الصغیر فی الحدیث البشیر النذیر*، مصر، ۱۸۹۴

علی المتقی، *کنز العمال*، بیروت، ۱۹۸۵

علی اُوذک، خیرالدین کارامان، آ. تروگوت، م. چاغرجی، ا. *کافی دونمز*، ص. گوموش فرید دِولِی اوغلو، *لغات مربوط به دائرة المعارف عثمانی – ترکی*، آنکارا، ۱۹۹۷

قرآن کریم و تشریح معال ترکی، سعودی عربستان، ۱۹۹۲

محمد آکف آیرسوی، *صفحات*، (آماده به نشر، محمد اِرتوغرول دوزداغ)، استانبول، ۱۹۹۳

محمد دوغان، *فرهنگ بزرگ ترکی*، *استانبول*، ۱۹۹۴

محمد سامی رمضان اوغلو، *کلیات*، اِرکام یاینلری، استانبول

مسلم، ابوالحسین بن حجاج القوشیری، *الاجامع الصحیح* (تحقیق، محمد فؤاد عبدالباقی)، استانبول، ۱۹۹۲

مصطفی کارا، متن *لریله گونوموز تصوف حرکتلِری (*حرکات روزما با متنهای تصوف*)*، استانبول، ۲۰۰۲

مُناوی، محمد عبدالرؤف، *فیض القدیر شرح الجامع الصغیر*، بیروت، ۱۹۹۴

مونذیری، عبدالعظیم بن عبدالقوی، *الترغیب و الترهیب*، قاهره، ۱۹۳۴

نجیب فاضل کِساکورک، *چیله* (سختی و مشقت)، استانبول، ۱۹۹۹

نجیب فاضل کِساکورک، یک *انسان آفریدن*، استانبول، ۱۹۹۸

نفحات الانس، (مختصر کننده، عبدالقادر آک چیچک)، استانبول،۱۹۸۱

واقدی، *مغازی*، مصر، ۱۹۴۸

یحی کمال بیاتلی، *کندی گوک قبه میز*(قبه آسمان خود مان)، استانبول، ۱۹۹۹